

FARAVAHAR

GRAND OPENING

نمادهایمان را پاس بداریم که هویت ما را می سازند!



بهار
با تمام زیبایی هایش
از راه می رسد.

نوروز
خجسته باد!

هر روزمان نوروز
نوروزمان پیروز

آغاز به کار
سوپرمارکت فراورده های فروهر
با نشان فروهر
برای ایرانیان
در هر نقطه جهان

Create: Bahman, Photo: Sorang, Graphic: Pourian, Machup: Elham, Producer 647 272 2957

WWW.FARAVAHAR.ORG / PHPNE: +1.647.476.5200

PARS TRAVEL AGENCY

آژانس مسافرتی پارس با بیش از چهل و یک سال سابقه کار در آمریکا
تجربه خود را در امور مسافرت در اختیار شما می گذارد

آژانس مسافرتی پارس

با مدیریت محسن پورفر

نماینده کلیه شرکت های هواپیمایی در سراسر جهان

پرواز از ۱۵۸ شهر بزرگ و کوچک آمریکا به ایران و سراسر جهان

\$695+Tax

بستون - تهران

\$795+Tax

لس آنجلس - تهران

\$275+Tax

لس آنجلس - لندن

\$795+Tax

سانفرانسیسکو - تهران

\$275+Tax

نیویورک - لندن

\$695+Tax

نیویورک - تهران

تورهای هاوایی،

جزایر کارائیب

و مکزیک

HONEYMOONERS

کشتی های تفریحی

برای آشنایان خود که از ایران عازم آمریکا و کانادا هستند، برای قیمت های مناسب تر با ما مشورت نمایید. به نفع شماست.

1-888-727-7990

1-818-201-0500

www.parstravel.com

18013 Ventura Blvd., Encino, CA 91316

Prices are subject to change

COLOR BY COLOR FRAMING, Inc.

Quality Conservation Framing

We preserve your piece's pristine appearance for generations to enjoy.

Fine Arts

Needlework

Calligraphy

Tapestries

Photographs

Oil Paintings



Tannaz Ebadollahi, GCF

*337 Prospect Pl #4A
Brooklyn, NY 11238*

Phone: (917) 622-8698

Fax: (866) 259-7056

E-mail: colorbycolorframing@yahoo.com

WWW.COLORBYCOLORFRAMING.COM



Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دفتر وکالت دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاههای نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پروندههای فدرال

- اتهامات تروریستی و OFAC
- تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- اتهامات دزدی از فروشگاهها
- رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- PERM, H-1B, EB-5 Visas
- Citizenship و معافیت از امتحان
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- خسارات وارد بر اموال شخصی
- دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM



مشاور املاک ERA Justin Realty

“Successful Mother-Daughter Team”

Fara Espandi



office: 201.939.7500 x250

cell: 201.259.0499

E-mail: Fara.Espandi@ERA.com

Haleh Hamzeh



office: 201.939.7500 x271

cell: 201.259.0499

E-mail: Haleh.Hamzeh@ ERA.com

مشاور املاک شما در هر نقطه نیوجرسی

برای پاسخ به هر نوع سؤال در مورد خرید و فروش املاک و مستغلات در نیوجرسی با ما تماس بگیرید.

If you or someone you know is in need of real estate assistance,
please contact us

website: www.ERAJustin.com

118 Jackson Avenue, Rutherford, NJ



اجازه دهید تیم موفق ما شما را به منزل دلخواهتان رهنمون شود

Persian Rugs Services Inc.

قالیشویی و مرکز تعمیر فرش



فرش‌های نفیس و ارزشمند خود را جهت شستشو و تعمیر
به دست متخصصین توانای ایرانی بسپارید

PERSIAN RUGS SERVICES SPECIALTIES INCLUDE:

ANTIQUE RUG CLEANING, REPAIR AND RESTORATION , SPOT AND STAIN REMOVAL,
CUSTOM FIT PADDING, RUG RE-WEAVING, MILDEW CONTROL, WATER DAMAGE RESTORATION
COLOR BLEEDING, MOTH DAMAGE, PET DAMAGE RESTORATION, HOLE PATCHING
ADD OR CUT OUT FRINGES, CORNER RESTORATION
REPAIR OF SLITS, RIPS, AND TEARS, RE-WARP BINDING ON SIDES

سرویس‌ها:

کلیه خدمات رفو، تعمیر و مرمت ریشه‌ها، پارگی، ساییدگی و بیدخوردگی، ...
لکه‌برداری، از بین بردن رنگ دواندگی و تنظیم رنگ فرش
شستشو، ضدعفونی و خوشبو کردن کلیه فرش‌ها

با سرویس دریافت و تحویل در محل

PHONE:

516.708.1629

516.708.9697

83 STEAM BOAT ROAD, GREAT NECK, NY. 11024

دکتر احمد موسوی

درمان رگهای مبتلا به واریس • درمان رگهای به اصطلاح عنکبوتی
لیزر درمانی رگهای ورم کرده • قبول اکثر بیمه درمانی

EVLT

EVLT is a safe and effective treatment that uses laser energy to close the vein and make you look and feel better fast! The benefits of this procedure are the relief of heaviness in the legs, in addition to overall health and wellbeing. You will have the confidence to show off your legs, regardless of weather or season.

EVLT is a minimally invasive, clinically proven treatment that is effective and safe.

- Treatment in less than an hour
- Performed as a day procedure, return to activity immediately
- Immediate relief of symptoms
- No general anesthesia or hospitalization
- No scarring
- Cost Effective
- Covered by Most Insurance Carriers

Sclerotherapy

Sclerotherapy involves an injection of a solution (generally sodium chloride) directly into spider and reticular veins. The solution irritates the lining of the vessel, causing it to swell and stick together, and the blood to clot. Over time, the vessel turns into scar tissue that fades from view. Sclerotherapy is a well-proven procedure that we use to treat varicose veins.

Ambulatory Phlebectomy

Ambulatory Phlebectomy is a highly effective treatment for superficial varicose veins. Patients have very little "down time" and virtually no problems after this procedure.

- Performed in the doctor's office
- Minimally invasive procedure with no side effects.

Before & After



THE MAJORITY OF INSURANCE
COMPANIES INCLUDING MEDICARE
APPROVE THESE PROCEDURES!

Dr. Ahmad Mossavi
Nari Medical Association LLC
Sunset Commons
3200 Sunset Avenue, Suite 107 Ocean, NJ 07712



219 Paterson Avenue
Little Falls, NJ 07424

24 Sheridan Avenue
Ho-Ho-Kus, NJ 07423



Shahla Kiarashi
Senior Loan Officer

973-200-3223

برای گرفتن هر نوع وام خانه
و تعویض وام خود به وام با بهره بهتر در اسرع وقت با

شہلا کیارشی
تماس بگیرید

Shahla's financial services include:

- No-Income Verification.
- No-Income No-Asset Verification.
- Purchase/Refinance.
- Investment Properties.
- **No Cost Refinancing.**
- As Little As 5% Down Payment to Qualified Buyers.
- FHA / VA Loans.
- New Construction.
- We Work With Credit Problems.

Call SHAHLA For Prequalification

1-800-908-0005

E X T E N S I O N 7 1 4 3

Cell: 201-805-1756

Fax: 973-812-4789

Licensed Mortgage Banker States of New Jersey, New York, Connecticut, Maryland, Virginia, Florida & Pennsylvania

Persian Heritage

بهار ۱۳۸۸

سال چهاردهم، شماره ۵۳

۱۰	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۱۳		نامه به سردبیر
۱۶		خبرها
۱۸	مسعود سپند	تو تنها نیستی
۱۹	شاهرخ احکامی	معرفی کتاب
۲۲	سعید فاطمی	یاد آر ز شمع مرده یاد آر
۲۳	ژاله دفتریان	واژه‌های پارسی در نوشتار و ...
۲۴	سیروس اسدی	آسمانخراش ایرانی در نیویورک
۲۵	شعاع شفا	مرکز جهان هستی کجاست؟
۲۷		یادبود
۲۸	افسانه خاکپور	تیترا دکترا و
۲۹	ماهرخ پورزینال	برای رایان
۳۱	علی آرمین ترابی	تاریخ استعمار (بخش چهارم)
۳۴	شاهرخ احکامی	گفتگو با دکتر نسرين خزاعی
۳۶	نسرين خزاعی	وسوسه هستی
۳۷	پرویز رجبی	حاشیه‌ای بر تاریخ
۴۰	مرتضی شاهمیر	به استقبال بهار
۴۱	نادر نادرپور	مردی با رویاهای رنگین
۴۲	اصلاح غفاری	آئین مهر یا میترائیسم
۴۴	مسعود میرشاهی	کشف سنگ‌نوشته حمورابی
۴۶	هوشنگ بافکر	بچه‌های قوچان

Advertise Your Business in
Persian Heritage
برای درج آگهی در میراث ایران

با ما تماس بگیرید
(973) 471-4283



Persian Heritage

www.persian-heritage.net

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue
Passaic, NJ 07055

E-mail: mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: (973) 574-8995

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصری، محمدهادی
حکمی، دکتر کامشاد رییس‌زاده، فرهنگ
صادق‌پور، محمد صدیق، محمدباقر علوی،
دکتر مهوش علوی نائینی، اردشیر لطفعلیان،
ک. ناوی، و دکتر دیوید یگلی.

مدیران داخلی: هاله نیا و عباس حبیبیان

تألیفات: هاله نیا، عباس حبیبیان و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،
فرهنگی، ادبی تاریخی، غیر سیاسی و
غیر مذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر
آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب
نظرات گردانندگان نیست.
میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به
سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام
وصول آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و
اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.
مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان
آنها بازگشت داده نخواهد شد.
نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر
ماخذ مجاز است.
نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا
پست الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تکمیه: ۶ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۲۴ دلار، دیگر کشورها ۳۰ و ۵۰ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه



سخنی با خوانندگان

در سال گذشته، علاوه بر این تغییر و تحولات نگران کننده اقتصادی، تحولات سیاسی و اجتماعی خارق العاده و خارج از انتظاری نیز به وقوع پیوست. مهم ترین و خبرسازترین این تحولات، انتخاب باراک حسین اوباما به ریاست جمهوری آمریکا بود. انتخاب وی نه تنها از نظر تحول نژادی حائز اهمیت بود، بلکه باید توجه داشت که او اولین فردی است که از یک پدر خارجی و اولین نسل متولد در آمریکا به این مقام رسیده و توانسته است با شهامت و ابتکار، غیرممکن ها را ممکن و تمام سدها و موانع را از پیش پا برداشته و به کاخ سفید راه یابد.

این اتفاق، که به گمان بسیاری یک اتفاق تاریخی است، دریچه‌ای امیدوارانه برای بسیاری از اقلیت‌های دیگر، چه با رنگ پوست متفاوت و چه از گروه‌های نژادی و بومی دیگر باز نمود.

انتخاب باراک حسین اوباما، هیجان غیرقابل وصفی در بسیاری از مادران و پدران ایرانی نیز به وجود آورد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، روزی در جمعی از دوستان بودم که گروهی مخالف این انتخاب و دسته‌ای موافق و خوشحال از این امر بودند. در این جمع، مادری با احساسات و شغفی فوق العاده، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده و صورتش گل انداخته بود و صدایش می‌لرزید، گفت، از موقعی که پیروزی انتخابات آمریکا نصیب اوباما شده، احساس امیدواری و دلگرمی خاصی به او دست داده است. این مادر می‌گفت: این انتخاب، برای من به این معنی است که راه برای فرزندان و ایرانیان نسل دومی و سومی باز شده است و می‌توان بی هیچ دغدغه، جوانان خود را تشویق و ترغیب کرد تا با پشتکار و شهامت در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی شرکت کنند. او در ادامه، همچنان با هیجان می‌گفت که آرزو دارد تا در زمان حیات خود موفق به دیدار ورود یک ایرانی-آمریکایی به کاخ سفید باشد. اگر این مادر یک سال پیش چنین مطلبی را اظهار می‌کرد، مسلماً همه به او می‌خندیدند و به استهزایش می‌گرفتند که چه آرزوهای واهی و بالابند و چه خواب و خیال‌هایی!!! اما در آن شب، چه موافق و چه مخالف این انتخاب، کسی با این مادر مقابله نکرد. شاید، همه در دل همان آرزو را داشتند، اما جرأت ابرازش را نمی‌کردند.

واقعیت این است که جوانان ما در این چند دهه، به خاطر فداکاری و از خود گذشتگی مادران و پدران‌شان، بهترین تحصیلات را کرده‌اند و بسیاری از آنان در عرصه‌های بسیار مهم علمی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری با احراز مهمترین موقعیت‌های شغلی، موفقیت‌های چشمگیری داشته‌اند. همچنین تا به حال چند ایرانی در برخی ایالات آمریکا برای راه یافتن به سنا و کنگره تلاش نموده‌اند که متأسفانه توفیق نیافته‌اند. شاید یکی از دلایل عدم موفقیت آنها این بوده که با وجود داشتن نام ایرانی و پدر و یا مادر ایرانی، سعی در مخفی کردن هویت اصلی خود داشته‌اند.

فرا رسیدن نوروز باستانی را به خوانندگان وفادار مجله «میراث ایران»، «میراث ایران ماهانه» و «تارنگار میراث ایران» از طرف خود و کارکنان «میراث ایران» صمیمانه شادباش گفته و آرزو مندم که دوستداران فرهنگ و آیین‌های باستانی و همیشه ماندنی ایرانیان و کشور و زادگاه دوستی‌داشتنی‌مان در برون و درون مرز به آرزوهای خود رسیده و در صلح و صفا، دوستی و محبت در جوار یکدیگر زیست نمایند.

رسیدن نوروز و شکفتن شکوفه‌های بهاری، هم‌زمان با تولد میراث ایران و چهارده سالگی آن است. در این چهارده سال، با همه مشکلات مالی و گرفتاری‌های کاری، توانسته‌ایم بدون وقفه تلاش مطبوعاتی و فرهنگی خود را جهت شناساندن فرهنگ و ادب ایران به فرزندان و میزبانان خود در برون مرز با موفقیت ادامه دهیم و در ارائه آگاهی درباره تاریخ چند هزار ساله میهن‌مان و نشان دادن جنبه‌های زیبا و دوست‌داشتنی فرهنگ و ادب ایرانی از هیچ‌گونه تلاشی کوتاهی ننماییم. امیدواریم که «میراث ایران» بتواند سالیان بیشتری در آینده به این خدمت و وظیفه سنگین خود ادامه دهد.

با وجود اینکه سالیان درازی از زندگی در مهاجرت و دوری از مام میهن برای من، همسر و خانواده‌ام می‌گذرد، و در این مدت موقعیت‌های حرفه‌ای و خانوادگی ما روز به روز پایدارتر و استوارتر شده، ماندن ما در برون مرز همیشگی گشته است، و با وجود پیدا کردن چندین فرزند و نوه که باعث شادی و لذت‌های بیشتر و تازه‌تری برای ما شده‌اند، اما عشق به ایران و تعهد به هموطنان خود در ما نه تنها کمرنگ نشده، بلکه هر روز عمیق‌تر و بیشتر گشته است. در این دوران، ما خود را جهت شناساندن چهره واقعی میهن‌مان و سنن و رسوم زیبایی ایرانی و تمدن کهن آن، به میزبانان و فرزندان خود، بی هیچ تظاهری، هر روز متعهدتر و موظف‌تر یافته‌ایم.

سال گذشته، سال تحول و تغییر در سرتاسر دنیا بود. گسترش و عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی در سرتاسر دنیا، نظیر یک سونامی (یک طوفان دریایی مهیب) زندگی بسیاری از مردم را، در حد نابودی، به هم ریخته است. ابعاد این بحران که هنوز هم ادامه دارد، مانند اپیدمی طاعون یا وبا، که زمانی ریشه‌کن شده بود، بار دیگر زندگی بسیاری از جهانیان، از جمله بخش بزرگی از مردم آمریکا را در چنگال مرگ‌بار و کشنده خود گرفته است. با بسته شدن بسیاری از کارخانجات و مؤسسات اقتصادی، هر روز به تعداد بیکاران افزود می‌شود. در نتیجه این تنگنای اقتصادی و ورشکستگی مالی، خانه و کاشانه بسیاری از مردم توسط بانک‌ها به حراج گذاشته شده و ساکنان آنها آواره کوچه و خیابان گشته‌اند. این بیچارگی و درماندگی چه زمانی متوقف خواهد شد و اوضاع و احوال مالی و اقتصادی دنیا چه وقت رو به بهبود خواهد گذاشت، بر کسی معلوم نیست!!

ایران»، صلح و آرامش، عدالت و برابری، آزادی بیان و عقاید مذهبی و سیاسی، نصیب ایرانیان درون مرز گشته و افکار خصمانه و ستیزه‌جویانه حکومت گران تبدیل به خواست‌های دوستی، یگانگی و تفاهم‌های جمعی گردد.

خواسته من از خوانندگان وفادار «میراث ایران» این است که با نظری صمیمانه‌تر نسبت به گذشته به «میراث ایران» جهت توسعه و دوام این بنیاد، یاری رسانند و از دوستان و آشنایان خود بخواهند که از طریق قبول اشتراک و دادن آگهی به مجله، ماهانه و تارنگار «میراث ایران»، کمک نمایند. بار دیگر ناچار باید گفت که چهارده سال حیات این بنیاد، فقط با تلاش‌های از خودگذرانه یک زن و شوهر ایرانی میسر شده که با صرف وقت و انرژی و قبول هزینه‌های مالی سنگین، حتی حیثیت اجتماعی، شخصی و خانوادگی خود را با اخلاص در خطر انداخته‌اند. اشتراک محدود و آگهی‌های بسیار کم، بالاخره روزی باعث مرگ بنیادی خواهد شد که چهارده سال صدای ایرانی در خارج از کشور، حافظ فرهنگ، رسوم و تاریخ ایران، و مروج خصایل نیک و صفا و صمیمیت بین ایرانیان نسل دوم و سوم و میزبانان بوده است. تا دیر نشده دستی تکان دهیم چرا که پس از خاموشی این صدا (که خواسته بسیاری از بدخواهان و بداندیشان است) نوبت به کار نیاید....

بازهم با سپاس فراوان از شما خوانندگان گرامی، آگهی‌دهندگان وفادار و فرهنگ دوست که ما را تا به حال تنها نگذاشته‌اند.
نورزتان پیروز و هر روزتان نوروز باد

سپهر

جوانه زد بهار در بهشت سبز خاظم،

چو یاد تو به سبزه‌زار خاظم جوانه زد

دل‌م شکفته شد دوباره در شرار تازه‌ای

چو چشم تو، به آتش درون من زبانه زد!

ماهرخ پورزینال

۱۰ فوریه ۲۰۰۹، لس‌آنجلس

برای نمونه چندی پیش، دو جوان ایرانی برای احراز کرسی‌های سنا و کنگره وارد کارزار انتخاباتی شدند و تقاضای کمک مالی آنها از ایرانیان نیز با پاسخ مثبتی روبرو شد و بسیاری از ایرانیان با دل و جان از هر گونه کمکی دریغ نمودند، اما متأسفانه زمانی که از آنها سؤال می‌شد که چه موضعی در دفاع از حقوق ایرانیان خواهند داشت، با رفتاری به اصطلاح سیاست‌مدارانه، از جواب صریح شانه خالی می‌کردند و این سبب شد که بسیاری از ایرانیان در این زمینه دلسرد گردند.

امیدوارم جوانان ما از تجربه انتخاباتی باراک حسین اوباما بیاموزند، تا در صورت احراز کرسی‌های پارلمانی و مشاغل حساس دولتی، ضرورتی برای انکار هویت اصلی‌شان نیست، و دفاع از حقوق ایرانیان باید یکی از هدف‌های اعلام شده آنها باشد. در این زمینه توجه به تجربه اقلیت‌های ملی و اقوام مهاجر دیگر که موفق به ورود به کنگره و سنا می‌شده‌اند، حتماً آموزنده خواهد بود. باید ببینیم و بیاموزیم که چگونه علاوه بر حفظ منافع آمریکا و شهروندان آمریکایی در صدر وظایف‌شان، می‌توان از حقوق و خواسته‌های هم‌نژادان و افراد مربوط به قومیت و ملیت خود نیز با صداقت و علاقه دفاع کرد و به موقع به کمک آنان شتافت.

خواسته آن مادر بسیار زیبا و قابل تقدیس است. آری زمان آن رسیده که با جرأت و شهامت زیاد حصارهای اطراف خود را فرو ریزیم و با اهدافی بالاتر در عرصه امور سیاسی و اجتماعی مجدانه قدم بگذاریم. در این مورد، وظیفه تک تک ما ایرانیان مهاجر و شهروند آمریکا است که صادقانه شرکت در این امر جوییم و از هیچ‌گونه یاری مالی و فکری و همکاری عملی دریغ ننماییم. موقع آن رسیده که منافع شخصی را کنار گذاشته و تنها به فکر اندوختن مال و پر کردن کیسه خود نباشیم و خودخواهی‌های کوتاه‌نظرانه را به سویی افکنیم و نگاهی به فراتر از چهاردیواری خانه و کاشانه خود داشته باشیم و از قبول مسئولیت و سپردن تعهد پرداخت هزینه‌های لازم کوتاهی ننماییم. در انتخابات اخیر، بسیاری از ایرانیان ثروتمند با بذل میلیون‌ها دلار جهت انتخاب کاندیدای مورد نظر خود، فعالانه شرکت جستند. چه خوب بود، نظیر بسیاری از اقلیت‌های دیگر، به خصوص هندی‌ها، اسپانیایی‌ها، آفریقایی-آمریکایی‌ها، ایرلندی‌ها و ... که با صرف هزینه‌های مالی، از کاندیداهای مورد نظر خود می‌خواهند تا در صورت پیروزی، از شخصیت‌های مورد نظر و هم‌نژاد آنها برای گماشتن در پست‌های حساس استفاده گردد. این گروه‌ها با چنین سیاستی، همواره چه در انتخابات ایالتی و چه در انتخابات ولایتی و چه در انتخابات سرتاسری روز به روز موفق‌تر گشته‌اند.

امیدوارم آغاز سال نو، آغاز تحولات سیاسی و اقتصادی غیرمترقبه آمریکا، هشدار خوبی برای همه ما باشد که بتدریج علاوه بر کارهای انفرادی و خانوادگی خود، در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، روز به روز با یکدیگر هم‌صداتر و متحدتر گشته و بتوانیم آن طوری که باید و شاید و شایسته جوانان ما است، به هدف‌های بزرگ و آرمان‌های زیبای خود برسیم. باشد روزی که آرزوهای آن مادر به واقعیت بدل شود و پیام وی به فرزندش که زمان و دنیا چنان عوض شده که رسیدن به هیچ مقصودی، حتی رسیدن به مقام ریاست جمهوری آمریکا، غیرممکن نیست، با تلاش جوانان برومندمان روزی جامه عمل بپوشد.

از طرف کارکنان «میراث ایران»، بار دیگر فرا رسیدن نوروز فرخنده را به شما عزیزان شادباش گفته و امیدوارم در آغاز چهارده سالگی «میراث



آرتروز

دیسک کمر و گردن

دردهای مفصلی

سردردهای میگرن

Medical Physicians

Onsite X-Rays & Diagnostics

Chiropractic Physicians

Physical Therapy

Pain Management



زیر نظر:
دکتر علی مازندرانی

MOST INSURANCE PLANS ACCEPTED

**Bring in this page and receive a
FREE PAIN EVALUATION AND ONE TREATMENT**

Valid f

x-rays or diagnostic imaging, other medical treatment, physical therapy evaluation, other therapies, up to \$975 value.

MedWell, L.L.C. Pain Relief & Physical Therapy

33 Central Ave., Midland Park, N.J.

201 848 8000

www.MedWellNJ.com

سرمشق و نمونه‌ای برای همه ایرانیان باشد. بار دیگر من اقدام شما را می‌ستایم و برایتان پیروزی و تندرستی آرزو می‌کنم.

مصطفی موسوی

آفرین که هنوز از پا در نیامده‌اید!!

مجله و روزنامه‌های پربار و پر محتوی شما از راه می‌رسند. واقعاً به همت عالی شما آفرین می‌گویم که با همه مشکلات مالی و اقتصادی، هنوز پاسدار «میراث ایران» هستید و از پا در نیامده‌اید. ایمان داشته باشید که اگر قدرت مالی من ایجاب می‌کرد از یاری دریغ نمی‌داشتم.

با ارادت: ماهرخ پورزینال

از کشورم ایران بگو

هرمز بصاری «نغمه» (سوئد)

برقله‌های کوه دلم، شعله برفروز، آنگه مرا بسوز

با شور ساز دل انگیز پُرخروش،

چون زهره در فلک، ای جاودان سروش،

بنواز با پنجه‌های ظریف به ارغنون،

از مهر میهنم، به نواهای گونه‌گون،

در من، طنین زخمه‌ی سازت، فروفکن،

با من سخن بگو، ای جاودان سروش

با من ز خراسانِ مرد خیز، از ساحل شمال تا به کران خلیج فارس،

از زادگاه حافظ و سعدی، از بلوچستان و کردستان بگو.

از دیار مشک بیز خطه‌ی مازندران،

هم ز جنگل، دشت‌های خرم گیلان، از خزان‌ها و بهارانش بگو،

از لرستان، سیستان، تهران، سپاهان، هم ز خوزستان بگو.

از کویر خشکِ لوت، از ارسباران و البرز و دماوند بگو.

از دیار آذران، ایلام و از کرمان و یزد، هم از کرمانشاه و قزوین،

از اراک، از تمام پهنه‌ی ایران بگو.

از زمان‌های گذشته، از هنر، فرهنگِ والای کهن ایران بگو.

از حکیم توس، آن دستاوردِ نامدار،

از مهین شهنامه و تاریخ ایرانم بگو.

از نبرد بی‌امان و خشم بهزاد خراسانی،

خیزش به‌آفرید و بابک آن سردار بی‌باکان بگو.

تا درین غربت سرایِ سردِ درد آلودِ من،

اندکی آرام گیرد، این دل بی‌تاب و خون‌آلودِ من،

با نوا و «نغمه»ی آوای شورانگیز تو،

همره گل‌واژه‌های نابِ شکر ریز تو،

ای سروش جاودان، از کشورم ایران بگو،

با من از ایران جاویدان بگو.

نامه به سردبیر

تذکری درباره نوشته «خانه ما، این نقطه آبی کمرنگ»

در صفحه ۲۵ شماره ۵۲ «میراث ایران» (زمستان ۱۳۸۷)، در بالای نوشته اینجانب تحت عنوان «خانه ما، این نقطه آبی کمرنگ»، به ابتکار آن نشریه عکسی از یک کهکشان اضافه شده بود که به نظر می‌رسد برای پاره‌ای از خوانندگان ممکن است گمراه‌کننده باشد و قسمت درخشان مرکز کهکشان را که میلیون‌ها بار بزرگتر از کره خاکی است به اشتباه نقشی از کره ما فرض کنند. در صورتی که در نوشته فوق توضیح داده شده بود در عکسی که سفینه فضایی Voyager از فاصله ۴ میلیارد مایلی برداشته است کره زمین در فضا آنقدر کوچک است که حتی در عکس یک Pixel را تشکیل نمی‌دهد. به این مناسبت عکس مورد بحث برگرفته از اینترنت را به پیوست ارسال می‌کنم تا به هر نحوی که مقتضی بدانید مطلب را منعکس فرمایید.

با تقدیم احترامات، شعاع شفا (واشنگتن)

با تشکر از توضیح جناب شفا، باید گفته شود که متأسفانه اکثر مواقع مطالب بدون عکس به دفتر مجله می‌رسند که اگر قرار باشد همه آنها بدون هیچ عکسی در صفحات گنجانده شود، صفحات مجله خسته‌کننده خواهد شد. ثانیاً درباره عکس مورد اعتراض جناب شفا، باید گفته شود آن عکس فقط به لحاظ موضوع عمومی مطلب یعنی بزرگی کهکشان انتخاب شده بود و علامتی برای خواننده که مطلب درباره چیست؟ سوم اینکه با کمال تأسف، عکس ارسالی جناب شفا به دلیل دریافت از طریق فکس فقط یک صفحه کاملاً سیاه بود که قابل استفاده نبود. دوستانی که علاقمند به ارسال عکس هستند، لطفاً کوشش نمایند تا عکس‌ها را با کیفیت بالا و از طریق پست الکترونیک برای دفتر مجله ارسال نمایند.

با تشکر مجدد از توضیح جناب شعاع شفا، میراث ایران

با آرزوی سلامتی و شادکامی، از چاپ قطعه «خلیج فارس» در شماره زمستان که با افزوده شدن نقشه آن از جانب مجله زینت یافته بود، سپاسگزاری می‌نمایم. هر چند که این قطعه از لحاظ ترکیبات شعری غیرمتعارف بود، ولی به لحاظ پیام آن، چاپش مورد قدردانی و سپاس فراوان می‌باشد.

بدوح سمنانی (کارولینای شمالی)

انتخاب شایسته شما برای جلد مجله

نشریه وزین شما این بار برای من لطف و شور بیشتری داشت، چون به تصویر دوست فرهیخته عزیزم آقای اردشیر لطفعلیان آراسته بود. از جنابعالی به خاطر خدمات ارزنده فرهنگی به طور عموم و از این اقدام شما به طور اخص سپاسگزارم، چه تجلیل از چنین فرد ارزنده‌ای، تجلیل از فرهنگ و دانش و معرفت انسانی است و چه کسی شایسته‌تر از او که تصویرش زینت‌بخش مجله وزینی گردد که پاسدار فرهنگ ایران زمین است. آقای لطفعلیان حتی در مدت دوری از آب و خاک و اقامت در این سرزمین یکی از ایرانیان کوشنده در راه فرهنگ و ادب پارسی بوده و باید

خلاصی از دست خان و مان

فریده ملک‌الکلامی

کالیفرنیا، ۵ دسامبر ۲۰۰۸، درحین جمع کردن آشغال

بازگشتم خانه را ویران کنم
همه اسباب ها ریزم به دور
گشته ام بیمار از این زندگی
ترک کردم زندگی و سرخوشی
آتشی کو تا زخم بر جان خویش
تا جوانی بی‌هدف از دست شد
از چه شد دنیا، نصیبم بی‌سبب
تا که در دنیا همدم جرمان کنم؟
بس که در دنیا خراست و خرسوار
پیروی بهتر که از شیطان کنم
چون فریده از جهان دیده ضرر
ادعا از بهر این خسران کنم

پس از عرض ادب و سلام

مانند قدیم معروض می‌دارد، در اثر بیماری شوهرم و تمایل ایشان برای مدتی به تهران رفتیم. در نتیجه تصمیم گرفته شد بعد از ۴۰ سال مدتی هم در وطن باشیم که دیاری آشنا است و سخت به دل می‌چسبد. از راننده تاکسی تا زباله ریزخیابانی، دخترهای دماغ عمل کرده زیبا، پسران بلندبالای موسیخ سیخی و پیرهای لنگان از نعمت فامیل مهربان برخوردار، همه و همه باعث شادی خاطر شدند. در تهران کتابخانه هزار و اندی را به کتابخانه ملی هدیه کردیم: وه که چه بهشتی است آن کتابخانه. در ضمن در موزه غیر کتاب، سنگ‌های مرا که به صورت تابلو یا مجسمه است، پذیرفتند. من در این چند سال که با مجله وزین شما و خود حضرتعالی آشنا شدم، چیزها یاد گرفتم. از مقالات جامع و نوشته‌های پرمعنا بر خوردار شدم. سپاس و درود من به شما که استادی بی نظیر و انسانی والا هستید.

با سپاس فراوان، فریده ملک‌الکلامی



بست و شش سال انتشار
ره آورد
فصلنامه آزاد اندیش‌شان ایران

فصل نامه ره آورد و کتاب

هدیه ای فراموش نشدنی و همیشه ماندنی است که کهنه نمی‌شود
آنها را به عنوان هدیه برای دوستان خود سفارش دهید

برای اشتراک فصل نامه ره آورد
و یا کتاب از کتابخانه اینترنت ره آورد

به آدرس اینترنتی www.rahavard.com مراجعه فرمائید

ره آورد فصلنامه سالانه را با بسته بندی زیبا همراه کارت پستال به شما می‌نشانیم
گروه راه - آوازه فرهنگستان

برای اشتراک می‌توانید با شماره زیر هم تماس بگیرید.

۲۱۰-۷۲۴-۸۱۱۷

کارت تقدیمی ساخته و پرداخته شده از سنگ‌های تپه‌های تهران است، مثلاً همین محله ما شهرک قدس. سال پیش هم گویا همین کارت را برای شما به عنوان تبریک فرستادم و امیدوارم مورد قبول باشد. امثال این کار چه روی سنگ چه روی چوب و چه به صورت مجسمه اینک در موزه غیر سنگ کتابخانه ملی است. امیدوارم همیشه باشد. خدا می‌داند!

در هر صورت بازهم سال نو فرنگی‌ها و پشت سر آن سال نو ایرانی‌ها، بر شما مبارک باشد!

فریده ملک‌الکلامی



LOWEST PRICES AROUND

بهترین ها و تازه ترین ها با کمترین قیمت



اولین سوپر مارکت گلات کاشر در گریتنک
کلیه مایحتاج غذایی خود را یکباره تهیه نمایید.

First Time in Great Neck



ONE STOP SHOPPING GLATT SUPERMARKET



با بهترین و تازه ترین میوه ها، سبزیجات، نان و شیرینی، انواع خشکبار
گوشت، مرغ، ماهی، لوازم نظافت خانه و غیره....



Deli Bakery Fish Department Meat Department

با پارکینگ (پشت سوپر مارکت) و دلیوری رایگان

Free Parking in the Back No delivery charge

قبول سفارشات تلفنی به زبان فارسی و انگلیسی

Phone orders accepted till 8:00 pm

ساعات کاری یکشنبه تا پنجشنبه: از ۷:۳۰ صبح تا ۱۰ شب

جمعه: ۷:۳۰ صبح تا غروب آفتاب

Open Hours Sunday - Thursday: 7:30 am to 10:00 pm

Friday: 7:30 am to sundown



4 Welwyn Road, Great Neck, NY 11021

One Block from Great Neck Train Station (near Post Office)

Tel: 516-466-1300

Fax: 516-466-1365



سقوط، نگار احکامی

توجهی پیش گرفته است.

نگار احکامی در اواخر ۱۹۹۰ یک سری تابلو با ماتیک و به وسیله لب‌های خود نقش زد، و سپس کارهایی با استفاده از رنگ قهوه و اشیاء مورد دلخواهش انجام داد. نگار احکامی در کارهای اخیرش و بخصوص در سری تابلوهایی موجود در گالری لیلی تقی‌نیا میلانی هلم، با رنگ‌های بسیار جالب شرقی ایرانی و لایه‌های آکریلیک ضخیم و برجسته سه بعدی، پاسخی به کارهای شرقی ماتیس که به صورتی نامرئی احساساتش را بیان کرده است، می‌باشد.

نگار احکامی متولد شهر بالتیمور مریلند و در نیوجرسی رشد کرده است. در کودکی تابستان‌ها به اتفاق خانواده‌اش از ایران بازدید می‌کرد، ولی این سفرها با بروز انقلاب خاتمه یافت.

گروگانگیری ماه نوامبر ۱۹۷۹ در نگار خردسال تأثیر عمیقی گذاشت و گزارشات بسیار ناراحت‌کننده تلویزیونی و رسانه‌های خبری، ایران پر از خاطرات زیبایش را به صورتی بسیار زشت و توهین‌آمیز به نمایش می‌گذاشتند. این گزارشات توهین‌آمیز و تحقیرکننده، نگار احکامی را مصمم کرد تا ریشه‌های آن را درآید و آن را از طریق نقاشی، به بینندگان و تحسین‌کنندگان کارهایش نشان دهد. تابلوی «سقوط» (Fall) با رنگ‌های زیبا و نوشته‌های فارسی، از طرفی هنر و تسلط نگار احکامی را در قصه‌گویی به نمایش می‌گذارد، و از طرف دیگر مشکلات غرب و شرق و بخصوص از همه جالب‌تر غرور ایرانی‌ها را نسبت به فرهنگ غنی خودشان و خشم آنها از تحقیرات نامیمونی که در رسانه‌ها علیه آنها وجود دارد را نشان می‌دهد. کارهای نگار احکامی تا به حال در پاریس، زوریخ (سوئیس) و نیویورک به دفعات نمایش داده شده است.

— **محمود همدانی**، هنرمند برجسته دیگر ایرانی است که کارهایش از ماه فوریه تا مارس در گالری مایکل استاینبرگ مانهاتان نمایش داده شد.

— **سیا ارمجانی**، یکی از معروف‌ترین هنرمندان ایرانی-آمریکایی نیز در نمایش کارهایش در نیویورک درخشد.

— کارهای **کیا عشقی**، نقاش توانمند ایرانی نیز در موزه هنری کوپینز نیویورک به نمایش گذاشته شد. بنا به گفته شاعر و آرشیتکت گرانمایه جهانگیر صداقت‌فر، کیا عشقی، خالق الفبای نوینی است که از امتزاج رنگ و حجم و خط و احساس پدید می‌آید و در پرده‌ی دو بعدی، سرودی را آواز می‌دهد که تا کرانه بی‌بعد خیال به پرواز می‌آید.

ایران بازار نوشابه و آب معدنی عراق را از دست داد

به گزارش خبرنگار «تابناک»، کار صادرات نوشابه و آب معدنی از پایانه‌های

خبرها

درخشش هنرمندان نقاش ایرانی در آمریکا

یکی از مهم‌ترین اتفاقات افتخارآفرین برای ایرانیان مقیم آمریکا و شاید همه ایرانیان برون مرزی در سال‌های اخیر، درخشش بی‌شائبه هنرمندان نقاش، مجسمه‌ساز و همچنین فیلم‌بردار ایرانی در آمریکا است.

در ظرف دو سه ماه گذشته، بخصوص در ماه‌های فوریه و مارس، کارهای بیش از پنج تن از هنرمندان نقاش و مجسمه‌ساز بنام ایرانی در مشهورترین گالری‌های نیویورک به نمایش درآمد و هزاران نفر از علاقمندان این هنرها و گردآورندگان کارهای هنری از این نمایشگاه‌ها بازدید کردند. بسیاری از آثار این هنرمندان در این نمایشگاه‌ها با قیمت‌های گزاف به فروش رفت. در این شماره گزارش کوتاهی از این نمایشگاه‌ها را به خوانندگان «میراث ایران» تقدیم می‌کنیم.

— **نیکزاد نجومی**، نقاش برجسته و بنام ایرانی-آمریکایی که سال‌های زیادی است در عرصه نقاشی می‌درخشد، کارهای زیبا و جالب خود را در گالری

پرپسکا جاشکا Priska C. Jushka به نمایش گذاشت. شیرین‌نشاط، هنرمند برجسته و بنام درباری کارهای نیکزاد نجومی (نیکي نجومی) می‌نویسد: نجومی با تابلوهای بزرگ رنگ روغن دو دنیای خاورمیانه (ایران) و غرب (بخصوص آمریکا) را باهمدیگر می‌آمیزد و مسایل سیاسی-فرهنگی ایران و آمریکا را به سؤال می‌کشد. نجومی در کارهای جدیدش برخوردی ناشی از عدم تعادل قدرت را بخوبی نشان می‌دهد.

نیکي نجومی متولد ۱۹۴۲

در کرمانشاه است و در حال حاضر



در بروکلین زندگی می‌کند. کارهای نیکي نجومی تا به حال در نمایشگاه‌های گوناگونی در ایران و آمریکا به نمایش درآمده است. وی سال گذشته با همکاری شیرین‌نشاط، کارهای برجسته‌ای از شادروان اردشیر محمص را در Asian Society در نیویورک به نمایش گذاشت.

— **نگار احکامی**، هنرمند دیگری است که در عرصه نقاشی، پله‌های رشد و تحول هنری خود با درخشش شگفت‌انگیزی صعود می‌کند. کارهای اخیر او در گالری معروف «لیلی تقی‌نیا میلانی هلم» در مانهاتان به نمایش گذاشته شد و مورد استقبال بی‌نظیری قرار گرفت. دکتر شیوا بلاغی از هنرشناسان معروف درباره کارهای نگار احکامی می‌نویسد: منزل و کاشانه یک فرد مهاجر، بین خاطرات افسانه‌ای گذشته و آرزوهای امکان‌پذیر آینده جای گرفته است. نگار احکامی سبک و شیوه خاص خود را در عرصه نقاشی، در ظرف یک دهه، با دقت قابل

آرامگاه یعقوب لیث صفاری



آرامگاه یعقوب لیث صفاری، در شاه‌آباد دزفول نزدیک قریه شابلقاسم، این عکس اخیراً توسط آقای رحیم مرید، در سفری به ایران گرفته شده است.

هم دیده نمی‌شود، این افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به جای آن که موجب تشویق تولید و عرضه کالا و خدمات شود و آثار تورمی ناشی از حذف یارانه‌ها را از بین ببرد، باعث الزام دولت و مجلس به انجام هزینه‌هایی می‌شود که به نوبه خود، تشدید تورم را به همراه خواهد داشت.

تداوم این شرایط، می‌تواند به ساختارهای تولیدی و اقتصادی و همچنین آرامش و اعتماد مردم در امور روزمره معیشتی خود آسیب جدی بزند. در این میان، افراد حقوق بگیر و مردم دارای درآمد ثابت، همچنین تولیدکنندگانی که در بازار رقابتی تولید می‌کنند، بیشتر از همه در معرض آسیب هستند؛ چنین شرایطی برای هر کشور، می‌تواند منجر به فرو ریختن پایه‌های اقتصادی آن شود.

مرزی به عراق، متوقف شده و صادرکنندگان این دو محصول، می‌گویند، مدتی است که دست ایران از بازار نوشابه و همچنین آب معدنی عراق کوتاه شده است. در جستجوی این نکته، صادرکنندگان ایرانی، عدم رقابت بهای نوشابه ایرانی با نوشابه‌های مشابه خارجی در بازار عراق را علت اصلی این امر می‌دانند. آنان می‌گویند، این موضوع درباره آب معدنی نیز صدق می‌کند و متأسفانه شاهد آن هستیم که به دلیل گران بودن این دو محصول، توان رقابت در بازار عراق برای این دو محصول را از دست داده‌ایم.

از سوی دیگر، کویت و امارات متحده عربی و همچنین عربستان، با شتاب بخشیدن به صادرات نوشابه و آب معدنی از کشور خود به عراق و نیز کاهش قیمت‌های خود از چند ماه پیش به این طرف، ایران را از بازار نوشابه و آب معدنی عراق کنار زده و نوشابه‌های پپسی و کوکاکولا، جایگزین نوشابه‌های ایرانی شده‌اند.

هشدار مظاهری درباره اجرای تحول اقتصادی در گفت‌وگو با تابناک
در حالی که با تصویب بدون اصلاح طرح هدفمندی یارانه‌ها در کمیسیون تلفیق، نمایندگان... در صحن مجلس لایحه بودجه سال آینده را بررسی می‌کنند، مظاهری درباره اجرای تحول اقتصادی به شیوه مندرج در این بودجه هشدار داد. رئیس کل سابق بانک مرکزی، با بیان این که اجرای شتابزده این طرح، آن گونه که در لایحه بودجه سال ۱۳۸۸ و لایحه ارایه شده به مجلس درج شده است، موجب خواهد شد، کشور تورمی دست کم ۴۰ درصد را در سال نخست اجرای طرح تجربه کند، به خبرنگار «تابناک» گفت: از آنجا که تدابیر و اقدامات اصلاح ساختاری و بهبود فضای کسب و کار انجام نشده است و حتی نشانه‌هایی از آن

Tel: (516) 482-0004

Fax: (516) 487-8729

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک

سفارشات گریت نک رایگان ارسال می‌شود!

FREE DELIVERY

in the Great Neck Area

665 Middle Neck Rd., Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com

تو تنها نیستی

تو تنها نیستی
ای مرغِ شبخوآنِ سحر آوا
بخونپاشِ دهان، کنجِ قفس
با قفلِ زندان می‌کنی نجوا
سخن می‌گویی از دیروز و از امروز و از فردا
و از فردای فرداها
و پژواکِ صدايت

می‌خراشد شیشه‌های عمرِ دیوان را
و نقبی می‌زند تا هر کجا و ناکجای برزخِ تاریخ
و در هر پيچشِ سرگشته‌ی ظلم و زبونی‌ها
به چشمِ خویش می‌بینی
خروش و خشمِ خونبارِ دلاورها و خونی‌ها
و می‌بینی که هر گردی
به پای بیدقِ آزادگی سر می‌کند سودا

تو تنها نیستی
در چار دیواری که
طولش کمتر از عرض است و عرضش کمتر از طول است
و در اندیشه‌ی ناپاکِ مزدوران جور و جهل مقبول است
و خیلِ گرمه‌ها خونریز
و سرمالای بی‌آزرم
تجاوز را به این ناپاسدران می‌کند تجویز
طپش‌های دلم با توست
تمام سرفرازی‌ها
از آن آب و گلم با توست

تو تنها نیستی
زیرا که بر بام و در زندان دژخیمان
نه تنها ابر و باد و غرش باران
درود و آفرینِ عاشقانِ رهگذر با توست
خروشِ اشک‌های مادرانِ خون‌جگر با توست
و در سودای آزادی
سکوتِ جرأت‌انگیزِ پدر با توست

و از آن دورترهای نه چندان دور
ستایشنامه‌ی اسپهبدانِ تاجور با توست
و همگامِ سرودِ نابِ «ای ایران»
سپاسِ کوروش و منشورِ قانونِ بشر با توست
و می‌دانم ندارد قابلی‌آما
همین شعرِ «سپند» در به در با توست

تو ای مرغِ سحر آوا
تو ای چاووشِ فرداها
تو روزی خویشتن را از قفسِ آزاد خواهی کرد
و آنگه نوبتِ پرواز خواهد شد
و آغوشِ من و من‌ها به روبرو خواهد شد
و اشکِ شادمانی شهر را از قهر خواهد شست
و از هر قطره اشکی
هزاران دست خواهد رُست

و خواهی دید
که مرد و زن تو را در چشمه‌ی خورشید می‌شویند
و سر در گوشِ یکدیگر سرودِ مهر می‌گویند
و راهِ عشق می‌پویند
و من حتی اگر باشم، نباشم، هیچ نقلی نیست
تو می‌مانی و می‌دانی
وطنِ آزاد خواهد شد
وطنِ آباد خواهد شد.



مسعود سپند
نیویورک، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۸



شاهرخ احکامی

مقدمه‌ای بر کشتار دگراندیشان در ایران

مسعود نقره کار

Massoud Noghrekar, P.O. Box 196 838, Wintersprings, FL 32719 USA

ناشر پیام

دکتر مسعود نقره کار چهره‌ای آشنا در مطبوعات و رسانه‌های الکترونیکی و رادیویی خارج از ایران است و سالیان درازی است که با نوشته‌ها و کتاب‌های خود که با اصول تحقیقی و علمی روزنامه‌نگاری و مطبوعاتی و دانشی بسیار سنجیده تهیه می‌شوند، نقشی بسیار آگاهی‌دهنده و آموزنده برای خوانندگان آثارش داشته است. «میراث ایران» هم مقالات بسیاری از وی را به چاپ رسانده و کتاب‌هایش را با علاقه بررسی نموده است.

در آستانه سی‌امین سال انقلاب «مقدمه‌ای بر کشتار دگراندیشان در ایران» شاید ارائه‌کننده مدارکی تکان‌دهنده از قتل‌های دوران اخیر باشد. در مقدمه کتاب نوشته شده است که: «نگاهی گذرا و رخدادنگرانه به تاریخ میهن‌مان و پی گرفتن روند پیدایی، شکل‌گیری و تداوم پدیده‌ی عدم تحمل و کشتار دگراندیشان سیاسی و مذهبی (عقیدتی) و نیز مخالفان سیاسی و عقیدتی تردیدی بر جای نمی‌گذارد که این پدیده به اشکال مختلف و با کاربرد انواع خشونت از ویژه‌گی‌های تاریخ سیاسی و فرهنگی جامعه‌ما و باورها و اندیشه‌های غالب در میهن‌مان بوده و هست. دکتر نقره کار در توضیح بیشتری در این باره می‌نویسد: عدم تحمل دگراندیشان، دگررفتاران و مخالفان سیاسی و عقیدتی، ویژه‌ی تاریخ و جامعه‌ما و اسلام نیست. مصیبتی جهانی است و اکثر ادیان نیز در این عرصه چون اسلام‌اند. در جامعه‌ما، به ویژه در حاکمیت اسلامی، اما عربان‌تر و خشن‌تر اعمال شده و می‌شود... پس از حمله اعراب به ایران سیمای تاریخ‌مان خونین‌تر شد. به ویژه آن هنگام که قدرت سیاسی اسلام افزایش یافت. اعراب از همان آغاز اشغال سرزمین‌مان دیگران را اهل ذمه (زرتشتی، مسیحی و یهودی)، موالی (بندگان آزاد شده)، عجم (گنگ و بی‌زبان) و مشرک خواندند و سپس با شکل‌گیری ده‌ها فرقه و شعبه اسلامی، حتی مسلمان دگراندیش را کافر، ملحد، مرتد و زندیق نام نهادند و به این ترتیب ابزارهای مطلوبی برای مشروعیت بخشیدن به آزار، اذیت، تکفیر، زندان، شکنجه و حذف فیزیکی دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی دست و پا کردند. بساط کتاب‌سوزان‌ها و کتاب‌شستن‌ها و دگراندیشان و مخالفان را پوست کندن و قطعه قطعه کردن پهن‌تر شد. ...

دوران صفویه: دوره‌ای که تعصب، قشری‌گری، تنگ‌نظری و عدم تحمل و کشتار دگراندیشان جزئی از فرهنگ غالب و آداب و رسوم رایج شد. دوره شاه اسماعیل‌ها و ملا محمدباقر مجلسی‌ها عصری که هدایا و آذین نوروزی شاهان و شیخان‌اش سرهای بریده مخالفین شاه شد، عصری که شاه اسماعیل‌اش «بدعت آدم‌خواری را با کباب کردن بدن زنده مراد بیک آق قویونلو، پسر جهانگیر که به حسین کیای چلاوی پناه برده بود، آغاز کرد و آن را در دودمان صفوی مرسوم کرد»... از کشتارهای دوران پادشاهی رضاشاه، میرزاده عشقی، فرخی یزدی،

زندانی کردن دگراندیشانی که به گروه ۵۳ نفر معروف شده‌اند و انداختن دکتر تقی ارانی نویسنده و متفکر را به سلول یک بیمار تیفووسی که باعث ابتلای وی به تیفوس و مرگش شد؛ از ملک‌الشعراي بهار التزام نامه خودداری از کارهای سیاسی گرفته شد و بالاخره در دهه بیست کشته شدن احمد کسروی توسط محمدعلی و حسین امامی، کشتن دکتر برجیس توسط فداییان اسلام، محمد مسعود، احمد دهقان، اعدام دکتر حسین فاطمی، کریم‌پور شیرازی، خسرو گل‌سرخ، کرامت‌الله دانشیان، بیژن جزنی و هشت تن دیگر به اتهام نه زندانی در حال فرار کشته شدند... در همان فردای انقلاب بهمن، کشتار دگراندیشان، دگررفتاران و مخالفان سیاسی و عقیدتی را آغاز کردند. کشتارها از بام‌های «مدرسه رفاه و علوی» آغاز شد. روزانه تعدادی از عوامل و هواداران رژیم سلطنتی و فرماندهان ارتش بی‌گناه و گناهکار بر بام این دو مدرسه تیرباران می‌شدند... کشتار مخالفین سیاسی و عقیدتی در کردستان، ترکمن صحرا و دیگر استان‌ها گام بعدی بود...

زندانی‌های سیاسی و عقیدتی که در انقلاب خالی شده بودند، دوباره پر شدند و بساط شکنجه و تسویه حساب‌های سیاسی و عقیدتی و اعدام‌پهن‌تر شد. قتل‌عام‌های سال ۶۰ نمونه‌اند. گاه در یک روز صدها زندانی سیاسی اعدام می‌شدند که بسیاری از آنان جوانان زیر ۱۸ سال بودند و گناه و جرم‌شان نیز فروش نشریه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و یا سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و دیگر سازمان‌ها و احزاب سیاسی بود. سعید سلطان‌پور، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان تئاتر و عضو هیأت دبیران کانون نویسندگان نیز در میان اعدام‌شدگان این سال بود... سعید سلطان‌پور نخستین قربانی اهل قلم جمهوری اسلامی بود... مقدمه‌ای بر کشتار دگراندیشان در ایران، کتابی خواندنی است که داشتن آن را به دوستان این گونه مطالب توصیه می‌کنیم.

حافظ شیراز، ساقی‌نامه و مغنی‌نامه، ترجیع‌بند، تضمین‌بند، چند مثنوی، چند رباعی، بادپیمایی‌ها

به کوشش مسعود میرشاهی، براساس یک نسخه خطی تازه

khavaranbooks@gmail.com

خاوران

دکتر مسعود میرشاهی، پزشک، پژوهشگر ارزنده علوم پزشکی، ادبی و تاریخی، با همت و پشتکار برای زنده نگه داشتن زبان فارسی و آداب و رسوم و تاریخ ایران چه در فرانسه و چه در تاجیکستان سال‌هاست که تلاش خارق‌العاده‌ای دارد. از او تا به حال کتاب‌های جالبی نظیر شعر زنان افغانستان، دُر دری در سمرقند و بخارا به چاپ رسیده است. دکتر مسعود میرشاهی این کتاب را به پژوهندگان کارهای حافظ، هنرمندانی که کوشش کرده‌اند دیدگاه‌های حافظ را به تصویر کشند، پارسی‌گویان جهان و دوستان حافظ، تقدیم کرده است. نسخه خطی که این مجموعه از روی آن فراهم شده در شهر پنجه‌کنت دیار رودکی در تاجیکستان پیدا شده است و به همین جهت این کتاب به مناسبت «بزرگداشت سال زبان پارسی» در تاجیکستان منتشر می‌شود.

ویژگی نسخه: نسخه‌ای است خطی و کهنه با خط نستعلیق خوانا، بی‌نام و نشان در قطع ۲۵×۱۵ سانتی‌متر، با جلد چرمی و کاغذ فرسوده، تاریخ کتابت و نام کاتب مشخص نیست بدون مقدمه است. (شاید افتاده باشد) و در مجموع شامل ۴۷۲ غزل، ساقی‌نامه (۷۰ بیت) مغنی‌نامه (۲۲ بیت)، مثنویات، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، تضمین‌بند و چند بیتی‌ها می‌باشد... در این نسخه ساقی‌نامه و مغنی‌نامه هر کدام جداگانه آمده‌اند. ده قصیده که حافظ در ستایش قدرتمندان دوره خویش سروده است و در بیشتر نسخه‌های معتبر موجود است در این نسخه وجود ندارد. مثنوی «الا ای آهوی وحشی...» به جای ۲۹ بیت در چاپ قزوینی - غنی در این نسخه دارای ۴۴ بیت می‌باشند...

امشب زغمت میان خون خواهم خفت

وز بستر عافیت برون خواهم خفت

باور نکنی خیال خود را بفرست
تا درنگری که بی تو چون خواهیم خفت.

کهکشان‌های خیال (گل سروده‌های زمان، از گذشته‌های دور تا امروز)

ثریا پاستور

شرکت چاپ نامحدود لس آنجلس

خوانندگان میراث ایران با اشعار زیبا و دلنشین خانم ثریا پاستور چند سالی است که آشنایی دارند. ثریا پاستور می‌نویسد: من عاشق عشقم با تمامی ابعادش عاشق گل‌ها، گل سرخ و نیلوفرهای آرمیده بر آب، دوستدار شمع و نور و آئینه و خنده و رقص و موسیقی و لمس زندگی....

ثریا پاستور این کتاب را به پدر و مادر، همسر و فرزندان هدیهداده است و می‌نویسد: همراه با این کتاب، یک زندگی را با تمامی عشق‌ها و دردهایش به یادگار... به خانهای دل می‌برید.

«اسیر چرخ روزگار»، نمونه‌ای است از اشعار این کتاب:

یک عمر، اسیر چرخ گردونه شدم
میان پره‌های آن بسان پروانه شدم
در زیر چرخ زمان، خاک شدم، خاک شدم
با شعله‌ی شمع رخ دوست، آب شدم، آب شدم
میان شعله‌های زندگی، فنا شدم، رها شدم
یک عمر، اسیر چرخ عشق، بی‌تاب شدم
با آتش سرخی زمان، آهن آبدیده شدم
در زیر چادر زمان، زرد شدم، فنا شدم
در بازی این زمانه، پُر درد شدم، سرد شدم
هرچه که بود از عشق و سرور، پاک شدم، پاک شدم
اسیر دست روزگار اشک شدم، آه شدم
در بازی سرد روزگار، کوه شدم، سنگ شدم
اسیر پای روزگار، درخت بی‌برگ شدم
یک عمر، اسیر توفان و بلا شدم، پیک شدم
در زیر چرخ زندگی، گم کرده‌ام، گم کرده‌ام راز شدم
در زیر سردی زمان، دریایچه‌ای از یخ شدم
اسیر روزگار سرد، تار شدم، کور شدم
اسیر روزگار تلخ، گم کرده‌ام شهادت شدم، تلخ شدم

دلیل مرده، نمی‌خیزد ز جا دیگر

مجید کفایی

kafaii212@videotron.ca

نویسنده کتاب، شاعر، نویسنده و دیپلمات سابق به گفته خودش دو نام دارد، بستگان و دوستان او را مجید می‌خوانند، ولی نام او در شناسنامه‌اش عبدالحسین نوشته شده است. مجید کفایی سال‌ها در کانادا با سمت قاضی پناهندگان در شهرهای کانادا بوده و پیش از مهاجرت به کانادا، ۲۵ سال به سمت دیپلمات در وزارت امور خارجه ایران در ژنو، کابل، وین، مسکو، میلان، رم، اتاوا و پاریس خدمت کرده است. از مجید کفایی علاوه بر اشعار سروده شده به زبان‌های فارسی، فرانسه و انگلیسی، کتاب‌های مرگی در نور، آدم و حوا و افسانه امام زمان، کفایی و ترک شیرازی، اعجاز شعر، باده خاموشی و درخت وجود به چاپ رسیده و تعدادی از آثارش هم هنوز به چاپ نرسیده است.

کتاب دلیل مرده شامل: ۱. هزلیات، ۲. خاطرات، ۳. ادبیات می‌باشد. کفایی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «... بزرگان جای خود را دارند و جاهلان جای خود را، اما هر دو قشری از اقشار جامعه ما هستند و هر دو سر و ته یک کرباسند و هر دو

جزو ملت ایران‌اند... کسی ایراد نگیرد و نگوید کفایی همه چیز را در این کتاب قاطی کرده و در کتابی که اسم خدا و پیامبر و علما هست، از اوپاشان و قاتلان و لوطیان سخن به میان آورده و حرف‌های مستهجن آنان را بازگو نموده، چه بخواهیم و چه نخواهیم دسته اخیر در ایران وجود دارند و حرمت کتاب حاوی خاطرات تلخ و شیرین با زبان و شیوه قهرمانان داستان‌ها و خاطرات بیان شده است. نویسنده اصرار دارد بدون سانسور و عوض کردن جملات مربوط به گوینده آنها را بدون کم و کاست، حتی بدون رعایت عفت کلام بنویسد.... این روزها بهتر و بیشتر معنای جمله‌ای را درک می‌کنم که ورد زبان مرحوم «رحمت اتابکی» سفیر ایران در اتریش بود. او در سال ۱۹۶۴ وقتی من با او در سفارت ایران در وین کار می‌کردم کراراً شکوه می‌کرد و می‌گفت: «خدا یا تو که قدرتش را از ما گرفته‌ای، رغبتش را نیز از ما بگیر. ولی روز به روز قدرت را کم می‌کنی و در عین حال رغبت را زیاد می‌کنی و پدر ما را درمی‌آوری.»

کفایی در شعر «هشدار» می‌گوید:

ای خفته به دهر، کی شوی تو بیدار
ای مست زمانه، کی شوی تو هشیار
در بند مقام و قدرت و سیم و زری
با خود نبری هیچ، تو در آخر کار

حافظ و کیش مهر، شیدای شوریده‌ی شیراز، در کارگاه کیشی کهن

دکتر ناصر انقطاع

661.254.8757

شرکت کتاب

دکتر انقطاع در سخنی و سیاسی می‌نویسد: نوشته‌ای را که در دست دارید فراآمده از پیرامون ده سال کوشش نویسنده در شناخت ناشناخته‌های اندیشه و روان یکی از باریک‌اندیش‌ترین چامه‌سرایان ایران به نام «شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» است. گروهی او را مسلمان باورند، و از بر دارنده‌ی قرآن با چهارده شیوه، دسته‌ای پشیمینه‌پوشی وارسته و بی‌نیاز و شماری رندی باده‌نوش و شاه‌پرست می‌دانند.

کمتر کسی به این نکته نگریسته که وی در سه دهه (یا دو دهه) پایانی زندگی از باورهای پیشین خود بریده و یکسره به ریشه‌ی راستین عرفان ایرانی چنگ زده و به «کیش مهر» (میترائیسم) پیوسته است... نسخه برداران از چامه‌های وی، در درازای زمان در آنها دست برده و برخی از واژه‌های آنها را به دلخواه خود و با انگیزه‌های گوناگون، جا به جا و دگرگون کرده‌اند... در بیشتر چامه‌های او با واژه‌ی «مهر» را برداشته و به جای واژه «عشق» را نهاده و معنای واژه و چامه را یکسره دگرگون کرده‌اند... حافظ واژه‌ی «مهر» را چنان در میان واژه‌ها می‌نشانید که یا معنای «دوست» را بدهد یا معنای «خورشید» را و یا معنای «کیش مهر» را.

با این همه چون نمی‌خواست دوستداران خویش را گمراه کند به آنان هشدار داده و سروده است:

من این حروف را نوشتم، چنانکه «غیر» نداند

تو هم ز روی «گرامت» چنان بخوان که تو دانی

... تا حافظ را شناسیم و تا به زمان زیست او ننگریم و تا از زیر و بم‌های کیش مهر آگاه نباشیم نیم و انیم به ژرفای معنای چامه‌های حافظ پی ببریم و ببینیم که این شوریده‌ی ژرف‌اندیش تا که پایه در کالبد آیین مهری فرو رفته است. به گفته‌ی دیگر برای اثبات مهری بودن حافظ می‌باشید هم «حافظ» و زمان او را شناخت و هم آیین‌ها و رفتارهای «کیش مهر» را.

... کتابی را که در دست دارید به دو بخش بزرگ کرده‌ام: بخش نخست شناخت حافظ و زمان او، بخش دوم: آگاهی بر کیش مهر و باورها و رفتارها. خواندن و داشتن این کتاب را به خوانندگان «میراث ایران» سفارش می‌کنیم.

دکتر علی میرفطروس این کتاب را به «به زنده بیدار، به خاطره ایران یار بزرگوار، منوچهر فرهنگی که یاد و نامش، همواره با من است» هدیه کرده است. در دیباچه این کتاب می‌نویسد: «زندگی کوتاه است ولی حقیقت دورتر می‌رود و بیشتر عمر می‌کند، بگذار تا حقیقت را بگویم؟» می‌نویسد: ... مصدق، نظریه‌پرداز سیاسی نبود و از این رو نوشته‌های وی درباره استقلال، آزادی و دموکراسی، مثلاً در مقایسه با گاندی یا نهرو بسیار اندک است.

به نظر نویسنده، دکتر مصدق پل انتقال یا ارتباط تجربیات تاریخی ملت ما از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی است... به نظر نگارنده، هم رضاشاه، هم محمدرضاشاه، هم قوام‌السلطنه و هم مصدق در بلندپروازی‌های مغرورانه خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می‌خواستند، هرچند که سرانجام هر یک چونان عقابی بلندپرواز در فضای تنگ و محدودیت‌ها، ضعف‌ها، و اشتباهات پر سوختند و «پر پر» زدند.

... با توجه به اینکه: «در تیره‌ترین روزهای رابطه شاه و مصدق، شاه با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می‌نمود»، آیا می‌توان رویدادهای منجر به سقوط دولت مصدق را یک «کودتا» نامید؟ ... با توجه به پیوندهای فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، آیا مصدق در آخرین لحظات با انتصاب وی به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران، می‌خواست تا با ایجاد نوعی، «حفاظ فامیلی و امنیتی» خود و یارانش را از آسیب‌های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد؟ ... فکر ملی کردن نفت از کیست؟ ... می‌توان پذیرفت که در مجلس پانزدهم و شانزدهم هم کسانی مانند غلامحسین رحیمیان (نماینده قوچان)، عباس اسکندری، حسین مکی، دکتر بقایی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، شایگان، نریمان، فاطمی، آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق در تحقق این هدف بزرگ ملی تلاش کرده‌اند. ... طرح ملی شدن صنعت نفت هر چند که خواست تاریخی و طبیعی عموم ملت ایران بود، اما اسناد و مباحثات موجود نشان می‌دهند که عموم رهبران سیاسی ایران در این باره فاقد دوراندیشی، آگاهی اقتصادی و عقلانیت سیاسی بودند.

... یکی از یاران مصدق، محمد نمازی می‌گوید: «نفت را ملی کرده‌ایم ولی نه توانایی اداره کردن آن را داریم و نه متخصصین فنی، نه نفتکش و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی و یا آمریکا یا انگلیس بناچار کمک بخواهیم»... به قول اچسن وزیر خارجه آمریکا در سفر دکتر مصدق به واشنگتن که «مصدق ناآگاهانه متمایل به شکست خویش بود و این خصوصیت روانی هنگامی به چشم می‌خورد که هیجانی را برای جلب حمایت از خویش برمی‌انگیخت و این هیجانات خود موجب می‌شدند که راه حل‌های عادی مشکلات، مسدود شوند و فقط راه حل‌های افراطی در برابر او قرار گیرند. بدین طریق، آزادی او در انتخاب راه حل‌ها، محدود می‌شد. او با مد می‌کاشت و طوفان درو می‌کرد».

میرفطروس در مصدق و مذهب می‌نویسد: مصدق شخصیتی عرفی (لایک) بود که برای پیشبرد آرمان‌هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیت و دادخواهی مذهبی» درهم می‌آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می‌شد. می‌گفت: «باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند، امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است. اصل اسلامیت و اصل وطن‌پرستی باهم متباین نیست» اینکه دکتر مصدق رساله دکترای خود را درباره «وصیت در حقوق اسلامی» تهیه و تنظیم کرد، شاید ناشی از تعلقات اسلامی وی بوده است. و بالاخره از قول مهندس زیرک‌زاده که از ساعات اولیه روز ۲۸ مرداد در خانه مصدق بود، می‌گوید: ... در آن روز، واضح بود که دکتر مصدق مردم را در صحنه نمی‌خواهد. از همان ساعات اول که خبر آشوب به نخست‌وزیری رسید، تمام آنهایی که در آن روز در خانه نخست

وزیر بودند بارها و بارها، تک تک و یا دسته جمعی از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک بطلبیم، موافقت نکرد و حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را باخبر سازیم. من هنوز قیافه وحشتناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آن که اصرارش برای باخبر کردن مردم به جایی نرسیده بود، از اطاق دکتر مصدق خارج شده، فریاد زد: «این پیرمرد آخر همه ما را به کشتن می‌دهد...»

... خالی کردن میدان از طرف دکتر مصدق از صبح ۲۸ مرداد انتصاب ناگهانی و غیرمنتظره سرتیپ محمد دفتری (خواهرزاده مصدق) به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران در صبح ۲۸ مرداد با وجود مخالفت‌های شدید دکتر فاطمی و دیگر یاران مصدق و تأکید آنان به وابستگی سرتیپ دفتری به «عوامل کودتا» انفعال یا عدم درخواست کمک مردمی از طریق رادیو توسط مصدق، همه و همه شاید نشانه همین دوراندیشی و ایران‌دوستی دکتر مصدق بود.

Eminent Persians, (ایرانیان برجسته)

(مردان و زنانی که سازنده ایران نوین بودند (۱۹۷۹-۱۹۴۱))

عباس میلانی

چاپ سیراکیوس یونیورسیتی و پرژن ورلد پرس

دو جلد کتاب جالب و خواندنی که علاقمندان و کنجکاوان درباره زندگی ۱۵۰ زن و مرد موفق در رشته‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و صنعتی مدت‌های مدیدی در انتظار انتشار آن بودند، بالاخره با نام Eminent Persians (ایرانیان برجسته، مردان و زنانی که سازنده ایران نوین بودند (۱۹۴۱ تا ۱۹۷۹)) به بازار آمد. این کتاب درباره ایرانیانی است که جهت‌سازندگی و ریختن شالوده ایران نوین نقش بسزایی داشته‌اند. البته این کتاب، نظیر هر کار سنگین و پر مسؤولیت، خالی از کم و کسر نیست، ولی رویهم‌رفته، تلاش و تحقیقات و زحمات دکتر عباس میلانی را نمی‌توان نادیده گرفت. عباس میلانی، نظیر سایر کتاب‌هایش در تدوین این دو جلد نیز با روشی علمی و دقیق و ریزبینی خاصی توانسته است در انجام این وظیفه خطیر به موفقیت چشم‌گیری نایل گردد.

اکبر لاری، یکی از ۱۵۰ شخصیت موفق و مؤثر در سازندگی ایران نوین، که چه در مدت کار و سازندگی‌اش در ایران پیش از انقلاب و چه در هجرت و اقامتش در آمریکا، یکی از سرشناس‌ترین و پرکارترین افرادی است که مورد ستایش عام و خاص است، پیشگفتاری بر این کتاب نوشته است. لاری علاوه بر کارهای حرفه‌ای خود، با تالاشی خستگی‌ناپذیر و صرف وقت و پول جهت شناساندن ارزش‌های والای فرهنگ و هنر ایران به میزبانان خود، از چیزی دریغ نکرده است. یکی از کارهای جالب او تدوین سالنامه ۲۰۰۹ بود که در نوع خود بی‌نظیر بود. در این پیشگفتار، نظیر هر ایرانی دیگری با غرور و سربلندی می‌خواهد از وطن و هم‌وطنانش دیگران نام ببرند. لاری می‌نویسد: در یک روز بهاری در سال ۲۰۰۳ وقتی که در سالن‌های Ellis Island جهت دریافت مدال افتخار به عنوان یک شخصیت برجسته قدم می‌زدم، می‌دیدم که سایر شخصیت‌هایی هم که نظیر من منتظر دریافت مدال افتخار بودند با کنجکاوی به نام‌های ۱۲ میلیون مهاجری که از این جزیره وارد آمریکا شده‌اند، می‌نگرند تا شاید نام اجداد خود را که از این طریق وارد این سرزمین گشته‌اند پیدا کنند. در آن احوال با خود فکر می‌کردم که نسل‌های آینده ایرانی آمریکایی درباره اینکه چه انگیزه اجدادشان (نسل کنونی مهاجر ایران) را وادار به این هجرت و ترک وطن اصلی‌شان کرد، چه بوده است؟ آیا انگیزه آن فقر، جهت‌کاریابی، یا فشارهای ناشی از تبعیض‌های مذهبی بوده است؟ آیا نسل‌های آینده آمریکایی ایرانی خواهند دانست که ما مردمی بسیار تحصیل‌کرده و موفق با تاریخی بیش از ۲۵۰۰ سال (در این جا آقای اکبر لاری چندین هزار سال تاریخ ایران را به ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی خلاصه کرده است)، فرهنگ و سنن باستانی بسیار غنی، به حکم اجبار ترک خانه و کاشانه خود کرده‌اند... اکبر لاری می‌نویسد: مهاجرین کنونی ایرانی در آمریکا، پس از ایران، بیشترین فارسی‌زبانان را در جهان تشکیل می‌دهند. در میان سایر مهاجرین موجود در آمریکا، بالاترین

یاد آرزو شمع مرده یاد آر...

خبر کوتاه بود... دکتر عزت الله نگهبان، باستان‌شناس نام‌آور، کاشف گرانبهاترین آثار باستانی سرزمین کهنسال ما، ایران در سن ۸۷ سالگی پس از یک دوران رنج‌آور ده ساله روی صندلی چرخدار، روز ۱۴ بهمن سال جاری به ابدیت شتافت.



آنان که نام هفت تپه، جغازنبیل و مارلیک را شنیده‌اند، می‌دانند که دکتر نگهبان بیش از سی سال از زندگی خود را، شب و روز، در خرابه‌های تاریخ‌ساز تمدن و فرهنگ ایرانی گذراند و شجاعت و صداقت و درستی او باعث شد که آثار باستانی ایران از چنگال مشتی دلال‌های بین‌المللی قاچاق نجات یابد و آثاری چون «جام مارلیک» که از نظر هنری و تاریخی یکی از گرانبهاترین و پراچ‌ترین آثار مشحوفه نمودار عظمت و وسعت تمدن چند هزاره ساله قوم ایرانی است، امروز موجب افتخار و سربلندی هر ایرانی است. نخستین کسی که دکتر عزت‌الله نگهبان را شناخت و او را با مقام دانشگاهی به دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه فرهنگ باستانی ایران کشانید، شادروان دکتر علی‌اکبر سیاسی بود که دانشگاه تهران تمام حیثیت اجتماعی و بین‌المللی خود را مرهون آن بزرگ‌مرد می‌داند. دکتر عزت‌الله نگهبان در واقع مبتکر و بنیانگذار رشته باستان‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است. دکتر نگهبان تمام عمر پرثمر خود را صرف تحقیق، اکتشاف و ارتقای کیفیت رشته باستان‌شناسی در ایران و نجات آثار گرانبهایی مراکز تحقیقاتی خود به خصوص در مارلیک نمود.

کسانی که با تحقیق‌های علمی نگهبان در زمینه باستان‌شناسی آشنا هستند او را به حق پدر باستان‌شناسی نوین ایران و ناجی آثار گرانبهایی که هر یک میلیون‌ها دلار ارزش معنوی و مادی دارند می‌دانند. دکتر نگهبان یک شخصیت استثنایی علمی و باستان‌شناسی در سطح جهانی بود.

تعداد کشفیات دکتر عزت‌الله نگهبان در تاریخ باستان‌شناسی ایران و حتی جهان بی‌سابقه است. دکتر نگهبان اولین کسی است که مقررات قانونی را به تصویب مجلس رسانید که هیچکس نتواند آثار باستانی را از کشور خارج نماید، زیرا این آثار، سند ملیت و تمدن قوم ایرانی است. پس از حادثه وحشتناک تصادف اتومبیل، دکتر نگهبان بکلی فلج و از حرکت بازماند، اما روح بزرگ و قهرمانی او، عشق به ایران زمین و آثار باستانی و فرهنگ آن او را زنده نگاه داشت، چنانکه با صندلی چرخدار در اکثر مراسم علمی جهانی شرکت می‌کرد و با وسعت اطلاعات و دیدگاه علمی منحصر به فرد خود چه در دانشگاه‌های سراسر آمریکا و چه در کانال‌های تلویزیونی پیامبر تمدن و فرهنگ ایران زمین بود.

افسوس که افسانه‌سرایان همه رفتند

اندوه که اندوه گساران همه خفتند

یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران

تنه‌ابه‌قفس ماند و هزاران همه رفتند

یادش گرامی باد که مردی از دیار جاویدان‌ها بود
دکتر سعید فاطمی

میزان تحصیلی، تبحر در رشته تخصصی خود، سرمایه و علم و بینش در امور صنعتی و اقتصادی را دارند... ایرانیان جزو موفق‌ترین مهندسين، آرشیتکت‌ها، مسؤولین امور ساختمانی و توسعه صنعتی، استادان، اطباء، محققین، بانکداران، سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران می‌باشند.

اکبر لاری در پایان می‌نویسد: سرمایه جهت تحقیق، نوشتن و ویراستاری، چاپ این کتاب بسیار بالا بود و من در این راه از صرف بیشترین سهم مالی جهت تهیه کتاب، وقت و انرژی دریغی نداشتم. چون معتقد هستم این کتاب گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ ما را جهت انتقال به نسل آینده داشته و آنانی که بایستی زحمات و فداکاری‌هایشان قدر دانی شود و زنان و مردان برجسته ایرانی را به آمریکا و غرب معرفی کرد. در این اقدام بزرگ چند تنی چه از نظر مالی و چه از نظر علاقه به تکمیل این کار کمک کردند.

از ویژگی‌های کتاب، گاهی به شگفتی انداختن خواننده در درک منظور و مقصود نویسنده از مقایسه‌ها و نتیجه‌گیری‌های وی می‌باشد. به طور مثال در پایان زندگی‌نامه سپهبد حاج علی رزم‌آرا می‌نویسد وقتی که نامه پدرانه، پدر ۱۰۵ ساله سپهبد رزم‌آرا، به مجلس سنا، جهت جلوگیری از تیرئه او بی‌نتیجه ماند، سبب افسردگی شدید و نهایتاً خودکشی صادق هدایت، نویسنده نامی ایران و برادرزن رزم‌آرا گردید؟؟!

توفیق مدیران موفق نظیر اکبر لاری را که برخلاف بسیاری از سرمایه‌داران و مکنت‌داران ایرانی - آمریکایی، فقط در فکر اندوختن و افزودن مال و منال خود هستند، در شناساندن فرهنگ و تمدن و عمق پیشرفت‌های ایرانیان برون و درون ایران خواستاریم.

چاپ آثار صادق هدایت در اروپا و آمریکا

خوشوقتم به اطلاع برسانم قرار است کلیه آثار صادق هدایت در اروپا به زبان فارسی چاپ و در سراسر جهان منتشر شوند. اکنون اولین جلد این مجموعه شامل ۴۲ داستان کوتاه صادق هدایت که در برگیرنده کامل «زنده به گور»، «سه قطره خون»، «سگ ولگرد»، «سایه روشن» و داستان‌های «فردا»، «حکایت با نتیجه»، «مرگ»، ترجمه فارسی «سامپینگ» و «هوسباز»، «سایه مغول»، «زبان حال یک الاغ در وقت مرگ» می‌باشد. در ۶۰۰ صفحه توسط بنیاد صادق هدایت و بنیاد کتاب‌های سوخته ایران چاپ و منتشر شده است. این کتاب فاقد هرگونه سانسور بوده و با استفاده از قدیمی و اصیل‌ترین آثار بازمانده از صادق هدایت منتشر شده است.

همان گونه که اطلاع دارید آثار صادق هدایت در حکومت اسلامی ایران ممنوع‌الانتشار هستند، ولی چون فرهنگ و ادب یک ملت را نمی‌توان کتمان کرد، حال این آثار در اختیار همه فارسی‌زبانان دنیا قرار می‌گیرند. از آنجا که این کتاب در اروپا چاپ و منتشر شده، طبعاً این جانب نمونه‌هایی در اختیار ندارم و نمی‌توانم برای دوستان ارسال کنم. ولی علاقمندان می‌توانند ضمن تماس با www.entesharate-iran.com نسبت به کسب اطلاعات و تهیه کتاب اقدام فرمایند.

این کتاب در کاتالوگ‌های بین‌المللی پذیرفته شده و در سراسر اروپا، انگلیس، قاره آمریکا و ژاپن از طریق کتابفروشی‌های معتبر در دسترس است. علاوه بر آن کتابفروشی‌های اینترنتی هم برای دریافت سفارش کتاب آمادگی دارند. با مراجعه به «سایت آمازون» در همه نقاط جهان می‌توان کتاب را سفارش داد.
با تقدیم احترام، جهانگیر هدایت

به کار بردن

واژه‌های پارسی

در نوشتار و گفتار

ژاله دفتریان (پاریس)

درباره‌ی بیشتر به کار بردن واژه‌های پارسی در نوشتار و گفتار مان، سخن‌ها گفته و نوشتارها نوشته شده است. در این میان بسیار کسان، با این اندیشه هم‌آوا و همراه هستند و بسیاری دیگر آن را نمی‌پسندند و باورهای خود را دارند و بر آنها نیز پای می‌فشارند. می‌پذیریم که هر کسی آزاد است، هر آنچه را که دُرُست می‌داند، برگزیند. از آنجا که من هم به آزادی انسان‌ها باورمندم، در این زمینه هم، به گزینش آنانی که با کنار گذاشتن واژه‌های بیگانه از زبان پارسی هم‌آوایی ندارند، ارج می‌گذارم. ولی این پروانه را به خود می‌دهم که ناسامانی‌های این کار را باز بشکافم و چراهای خود را بگویم و داوری و گزینش هریک از این دو اندیشه را به خوانندگان واگذارم.

بسیاری از کسانی که با این اندیشه هم‌آوانیستند، می‌گویند: واژه‌ها از زبانی به زبانی دیگر می‌روند و این جابه‌جایی واژه‌ها در همه‌ی زبان‌ها هست و هیچ زبانی را نمی‌توان یافت که صد در صد (صد در صد) بری از واژه‌های دیگر زبان‌ها باشد. ما هم این را می‌دانیم و می‌گوییم که درستی با آنان است. در این زمینه ما هیچ دودلی (تردید) نداریم. در همین فرانسه واژه‌هایی چند از زبان‌های دیگر به زبان فرانسه راه یافته و جا خوش کرده و فرانسویان هم آن واژه‌ها را پذیرفته و در گفتارشان آنها را به کار می‌برند. برای نمونه واژه‌هایی مانند «پارکینگ» و یا «ویک‌اند» زبان‌های دیگر هم از این رخداد برکنار نیستند. این درست. این جابه‌جایی را ما هم می‌پذیریم و می‌دانیم که گریزی از آن نیست. ولی از شما می‌پرسم تا چند درسد ساختار یک زبان می‌تواند از واژه‌های بیگانه باشد؟ پنج درسد، ده درسد؟ ما می‌گوییم تا پانزده، بیست درسد هم پذیرفتنی است. ولی هنگامی که هفتاد تا هفتاد و پنج درسد واژه‌های زبانی، واژه‌های بیگانه باشند، دیگر آن زبان «یک‌زبانی» خود را از دست می‌دهد و آش درهم جوشی می‌شود به نام «زبان فارسی» که ما امروز دِلِمان را به آن خوش کرده‌ایم.

و این در جایی است که ما برای هریک از آن واژه‌های بیگانه برابر پارسی‌اش را داریم. تازه اگر هم نداشته باشیم، با توانایی گسترده‌ای که «زبان پارسی» دارد می‌توانیم برابر آن را بسازیم. کاری که همه‌ی کشورها در «فرهنگستانی» که دارند آن را انجام می‌دهند. می‌دانیم که گفتگو درباره‌ی زبان پارسی، سخن تنها امروز نیست. و باز می‌دانیم که در راه پالودن زبان پارسی فرهیختگان بسیاری، رنج‌های فراوان برده و باتلاش‌های گسترده‌ی خود، هم در پیشبرد این اندیشه راهبر بوده‌اند و هم راهنمایی‌های ارزنده‌ای کرده‌اند. از آن میان روانشاد «احمد کسروی» می‌باشد که در اینجا من بخش کوتاهی از نوشتار او در نسک (کتاب) «زبان پاک» که در همین راستا نوشته شده است را می‌آورم. «کسروی می‌نویسد: «آک (عیب)‌های زبان فارسی بسیار بوده و هست و ما می‌خواهیم کوشید که تا توانیم، آنها

و کسانی از آنان، بیش از تاریخ، دَرِند این کار بوده‌اند و آشکارا می‌نویسند که خواست‌شان نشان دادن «فصاحت و بلاغت» می‌بوده و تاریخ را دست‌آویزی برای آن گرفته‌اند.

«جَوینی» هم‌زمان که تاریخ دِلگداز مغول را می‌نویسد، به نام سخن‌بازی از «سجع» پردازی و «بهاریه» سازی و مانند این‌ها، که نشان بی‌دردی او است، باز نمی‌ماند. اینان سخن‌بازی را یک هنر می‌دانسته‌اند و از این‌رو به آن می‌نازیده‌اند. و این است که فن‌هایی را به نام «معانی» و «بیان» و «بدیع» و مانند این‌ها، که درباره‌ی سخن‌بازی است، پدید آورده‌اند. ایرانیان تا بیست سال پیش، درس عربی می‌خواندند و با آنکه سال‌ها در آن راه رنج می‌بردند، باز در بسیاری از واژه‌ها دچار لغزش می‌شدند.»

در اینجا بایسته می‌دانم که از «احمد کسروی» یادی کنم. «احمد کسروی» در سال ۱۹۲۶ خورشیدی در تبریز چشم به جهان گشوده و در پنجاه و پنج سالگی، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، در تهران به فتوای مؤلف «کشف‌الاسرار» و «مراجع تقلید نجف»، نخست در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ زخمی شد و سپس، دشمنان اندیشه‌های پیشرو و روشنفکرانه‌ی او، به نام ستیزه با اسلام و قرآن‌سوزی، او را به دادخواهی به دادگستری کشانیدند و در روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ در واپسین نشست بازپرسی، جلو چشمان بازپرس، به دست تاریک‌اندیشان و کوردلان پیور (متعصب)، با گلوله و دشنه و خنجر، به گونه‌ی دلخراشی از پای درآمد. روانش شاد و یادش همیشه با ما باد.

از سخن خود دور نشویم. نوشتار «کسروی» را دنبال می‌کنیم. «بسیاری از هم‌میهنان مان با بی‌مهری‌هایی که به زبان فارسی روا داشته‌اند، با به کارگیری واژه‌های عربی به پیکر آن آسیب‌های فراوان رسانیده‌اند. مانند کار گذشتگان مان، از فرنگ‌رنگان و فرانسه‌خوانان، دیده شد. کسانی که بیش یا کم فرانسه یاد می‌گرفتند، برای آنکه هنر خود را به کار برند و برتری به مردم بفروشد، در گفته‌ها و نوشته‌های خود، جابه‌جا، واژه‌های فرانسه می‌آورده‌اند. کوتاه سخن، این در آمیختگی فارسی با واژه‌های تازی و باز بودن درهای این زبان بر روی واژه‌های بیگانه، مایه‌ی سرافرازی ما نیست و این خود یکی از آسیب‌های زبان فارسی است که واژه‌های بسیاری از زبان‌های بیگانه را در بر دارد و هنوز هم هستند کسانی که همچنان به هواداری از آن واژه‌ها می‌پردازند و نه تنها در پی پالودگی آن نیستند که برای نگهداری آن واژه‌ها پایداری هم می‌نمایند.»

می‌بینیم که پس از شست (شصت) و اندی سال که از مرگ کسروی می‌گذرد، هنوز در بر روی همان پاشنه می‌چرخد. درد و فریاد کسانی که در پی پالودگی زبان پارسی هستند، همان رنج و اندوهی است که اَبَرِ مرد سخن پارسی، «استاد فردوسی بزرگ»، «کسروی»‌ها و «سهروردی»‌ها و... و... از سده‌ها پیش برای درمانش

را باز نموده و راه چاره‌ی هر یکی را که شده است و یا خواهد شد، نشان دهیم.»

او درباره‌ی در آمیختگی زبان فارسی با واژه‌های بیگانه، به ویژه با واژه‌های تازی می‌گوید: «هر چند پس از تک و تاخت تازیان و چیرگی آنان به ایران، زبان فارسی راه پس‌روی را پیش گرفت ولی اگر شما کمی جستجو کنید در خواهید یافت که در سده‌های نخست چیرگی تازیان، ایرانیان در برابر تازش واژه‌های عربی پایداری نشان دادند. ولی چون در آن زمان‌ها دانستن زبان عربی مایه‌ی سرفرازی شمرده می‌شد، کسان بسیاری که آن زبان را خوانده و یاد گرفته بودند، برخی از اینان کتابی به تازی نوشته و یا سروده‌ها به عربی سروده و بدین گونه هنر خود را نشان می‌دادند. باز شدن درهای زبان فارسی بر روی واژه‌های عربی، دست‌آورد این بی‌مهری‌ها به زبان فارسی بوده و چون تنی چند این کار را کردند، راه به روی دیگران باز گردیده و کم کم خود شیوه‌ی همگانی شد.»

کسروی نوشتار خود را چنین دنبال می‌کند: «گروهی، تا زمان ما، همین گونه نوشتن را به کار می‌بردند. اینان که سال‌ها به آموختن عربی می‌پرداختند، آن را به اندازه‌ی کتاب نوشتن و یا چکامه سرودن نمی‌آموختند و تنها بهره‌ای که از آن می‌خواستند این می‌بوده که در سخن گفتن با مردم در نوشتار خود پیایی واژه‌ها و فراز (جمله)‌های عربی به کار برند و بدین سان عربی‌دانی خود را به مردم نشان دهند. اینان تا می‌توانستند، در نوشته‌های خود، عربی می‌نوشتند و در جایی که درمی‌ماندند، واژه‌های فارسی را به کار می‌بردند. بدین گونه، یکی، جُز واژه‌های عربی به کار نمی‌برد و دیگری نیمی فارسی و نیمی عربی می‌نوشت. در درازای این سده‌ها، زبان فارسی، بیش از هر کاری، در راه سخن‌بازی به کار رفته. شرایندگان که جز در پی «قافیه بافی» نمی‌بوده، خود به این آگاه بوده‌اند. کتاب‌نویسان هم بیشترشان همین راه را پیموده‌اند. تاریخ نویسان که به تاریخ پرداخته‌اند، در آن میان از سخن‌بازی و جمله‌پردازی چشم‌نپوشیده

تلاش‌ها کرده و دود چراغ‌ها خورده‌اند. ماهرگز تا بدانجا پیش نمی‌رویم که بگوییم، نباید هیچ واژه‌ی بیگانه‌ای را در زبان پارسی پذیرفت. ما می‌گوییم واژه‌های تازی را که در گفتار روزانه به کار می‌برید کنار گذارده و برابر پارسی آنان را که بخوبی هم می‌شناسید، بر زبان آورید. در اینجا واژه‌هایی چند را برای نمونه می‌آورم که خوانندگان گرامی بخوانند و ببینند که این کار بسادگی

انجام پذیر است.

پرانترز: دو کمانه. **چطور:** چگونه‌ای. **سلام:** درود، روز خوش، شب خوش. **بله:** آری. **اجازه:** پروانه، زوایدید، پروا. **خدا حافظ:** خدا نگهدار، پدرو. **فکر کردن:** گمان کردن، اندیشیدن. **هویت:** شناسه **ماشاءالله:** از چشم بد دور. **مبارک:** شادباد، خجسته، فرخنده. **قضاوت:** داوری. **انشاءالله:** به امید خدا. **مشتاق:**

خواهان، شیفته. **تمدن:** شهر یگری، شهر نشینی. **الحمدالله:** خدا را سپاس. **موافق:** هم‌اندیش، همراه، هماهنگ. **فهمیدن:** دریافتن. **حرف:** سخن، گفتگو، گپ. **خیلی:** بسیار، بی اندازه، فراوان. **حمایت:** پشتیبانی، یاری، نگاهبانی. **امضاء:** دستینه. **کمک:** یاری. **معنی:** چم. **افتخار:** سرفرازی، سربلندی. **بعضی:** برخی، گروهی، تنی چند. **لغت:** واژه.

ماجرای احداث یک آسمانخراش ایرانی در شهر نیویورک

در اوایل دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ بنیاد پهلوی ایران اقدام به تأسیس و به ثبت رسانیدن یک بنیاد خیریه غیرانتفاعی به منظور کمک‌رسانی به دانشجویان ایرانی که در دانشگاه‌های آمریکا به تحصیل اشتغال داشتند، در ایالت نیویورک نمود. در آن زمان حدود ۳۵۰۰ دانشجوی ایرانی که دارای نمرات ممتاز بودند و خانواده‌های آنها قادر به تأمین هزینه‌های تحصیلی آنها را در آمریکا و اروپا نبودند، از کمک‌های مالی بنیاد بهره‌مند می‌شدند که هر ماه از طریق بانک ملی ایران شعبه نیویورک و لندن ارسال می‌گردید. این کمک‌های مالی مشتمل بود بر سیصد دلار برای هزینه زندگی در هر ماه به اضافه پرداخت کامل شهریه دانشجوی و هزینه خرید کتاب. شرط اول پرداخت این کمک‌ها، معدل تحصیلی دانشجوی بود که می‌بایست بین ۳/۸ تا ۴ باشد و شرط دوم استحقاق مالی خانواده به علت عدم امکانات مالی لازم. به منظور جلوگیری از خارج شدن ارز از مملکت، به دستور شاه قرار شد بنیادی غیرانتفاعی در نیویورک طبق قوانین بنیادهای فرهنگی و غیرانتفاعی ایالات نیویورک در شهر نیویورک به ثبت برسد. بنیاد پهلوی ایران مبلغ دو میلیون و پانصد هزار دلار سرمایه اولیه این بنیاد را به عنوان کمک بلاعوض تأمین کرد تا بنیاد نیویورک بتواند از طریق سرمایه‌گذاری در آمریکا بخشی از هزینه‌های تحصیلی دانشجویان واجد شرایط را تأمین کند. بنیاد نیویورک با نام بنیاد پهلوی نیویورک به طور مستقل و جدا از بنیاد پهلوی ایران تحت نظر دادستان ایالت نیویورک تأسیس گردید.

بنیاد پهلوی نیویورک طبق اساسنامه به ثبت رسیده دارای هیأت مدیره‌ای بود مشتمل بر دو عضو آمریکایی و سه عضو ایرانی و ریاست هیأت مدیره نیز با مهندس شریف امامی بود. اعضای اولین هیأت مدیره افراد ذیل بودند. دکتر طاهر ضیایی، ناصر سیاح، مجید منتخب، ویلیام راجرز، وزیر خارجه و دادستان کل سابق آمریکا، ویلیام مورفی عضو کنگره آمریکا، اعضای کمیسیون بررسی و تأیید صلاحیت دانشجویان برای اعطای کمک‌های مالی، رئیس دانشگاه استونی بروک نیویورک، رئیس دانشگاه مرلیند، معاون رئیس شرکت مرلین لینچ و رئیس شرکت بوردن بودند که همگی بطور افتخاری وبدون دریافت مزد

و با حقوق انجام وظیفه می‌کردند. اعضای هیأت مدیره هم هیچگونه حقوق و مزایایی دریافت نمی‌کردند.

این بنیاد سپس با دریافت وامی از چیس مانهاتان بانک اقدام به خرید یک ساختمان قدیمی شش طبقه در خیابان پنجم شهر نیویورک نمود. هزینه خرید این ساختمان شش میلیون دلار بود که کمبود آن از طریق اخذ وام تأمین گردید. مالک قبلی ساختمان از چند سال قبل از این معامله اقدام به اخذ جواز برای تخریب ساختمان و احداث یک آسمانخراش ۳۶ طبقه بجای آن از شهرداری نیویورک کرده بود و نقشه‌های اجرایی این آسمانخراش نیز قبلاً تهیه شده بود که به همراه فروش ساختمان استفاده از این جواز و نقشه‌ها نیز به بنیاد پهلوی واگذار گردید. بنیاد پهلوی نیویورک پس از خرید ساختمان، با توجه به موقعیت استثنایی آن که در بهترین نقطه شهر نیویورک قرار داشت، تصمیم به تخریب آن و ایجاد آسمانخراش ۳۶ طبقه با مساحت زیربنای حدود چهارصد هزار فوت مربع گرفت. هزینه ایجاد این آسمانخراش حدود سی میلیون دلار برآورد شد. بانک مرکزی ایران موافقت کرد که مبلغ چهل و دو میلیون دلار وام بدون بهره به مدت حداکثر سی سال با اقساط سالیانه پانصد هزار دلار در اختیار بنیاد پهلوی نیویورک قرار دهد که تحت نظر بانک ملی شعبه نیویورک به مصرف هزینه‌های ایجاد ساختمان برسد. چون ساختمان قدیمی در رهن چیس مانهاتان بانک بود، با بازپرداخت وام اولیه شش میلیون دلاری از محل اعتبار چهل و دو میلیون دلاری ساختمان از رهن چیس مانهاتان بانک آزاد شد و به عنوان وثیقه وام چهل و دو میلیون دلاری در رهن بانک مرکزی ایران قرار گرفت. عملیات تخریب و ایجاد آسمانخراش ۳۶ طبقه در سال ۱۹۷۵ با نظارت مالی بانک ملی شعبه نیویورک آغاز شد و در سال ۱۹۷۸ پایان پذیرفت. هیأت مدیره بنیاد پهلوی نیویورک بلافاصله به عقد اجاره‌نامه برای طبقات ساختمان نمود. اولین مستأجرهای ساختمان که تا قبل از شروع انقلاب در ایران ادارات خود را در این ساختمان تأسیس کردند، شرکت ملی نفت ایران سه طبقه، بانک اسمیت بارنی یک طبقه و تعدادی دیگر شرکت‌ها و مؤسسات آمریکایی بودند که تدریجاً ساختمان را اجاره و اشغال کردند. رو بهمرفته تا قبل از شروع انقلاب و در

مدت نه ماه پس از آماده شدن ساختمان حدود یک سوم فضای موجود ساختمان به اجاره واگذار شده بود. تا این زمان مبلغ سی میلیون دلار از وام چهل و دو میلیون دلاری هزینه شده بود. پس از حادث شدن انقلاب در ایران علیرغم اینکه بنیاد پهلوی نیویورک از نظر قانونی و مالی کاملاً قادر بود به فعالیت‌های فرهنگی خود بدون دخالت دولت جدید ایران ادامه دهد، زیرا به صورت یک بنیاد مستقل مانند سایر بنیادهای غیرانتفاعی در ایالت نیویورک به ثبت رسیده بود، مهندس شریف امامی رئیس هیأت مدیره حدود چهار ماه پس از انقلاب پس از توافقی با بنیاد مستضعفان و بنیاد علوی تهران نمود، از ریاست هیأت مدیره استعفا کرد و با استفاده از اختیاراتی که در اساسنامه بنیاد به رئیس هیأت مدیره واگذار شده بود، هیأت مدیره جدیدی را که بنیاد علوی تهران و بنیاد مستضعفان ایران مشخص و معرفی کرده بودند، در نیویورک بر سر کار آورد. هیأت مدیره جدید بلافاصله نام بنیاد را از پهلوی به علوی تعویض کرد و اداره کلیه امور بنیاد و ساختمان ۳۶ طبقه آن را در اختیار گرفت.

پس از مدتی نام بنیاد از علوی به مستضعفان تغییر کرد و بنا به دلایلی نامعلوم دوباره از مستضعفان به علوی تغییر نام داد. بنیاد علوی اینک حدود سی سال است که مدیریت بنیاد و آسمانخراش ۳۶ طبقه آن را در اختیار دارد. نگارنده از جزئیات مدیریت بنیاد و اجرای برنامه‌های فرهنگی مربوط اعطای کمک‌های مالی به دانشجویان ایرانی که تنها هدف تأسیس بنیاد و سرمایه‌گذاری آن در نیویورک بود و اینکه آیا متوقف شده و یا به چه نحوی ادامه داشته است کاملاً بی اطلاع می‌باشد. از ابتدای تأسیس بنیاد پهلوی نیویورک طبق اساسنامه مقرر شده بود که یک شرکت حسابرسی رسمی هر ساله حساب‌های فعالیت‌ها و هزینه‌های مصرف شده و نیز درآمد حاصل از اجاره ساختمان را بررسی و به دفتر دادستان کل ایالت نیویورک برای ثبت و بایگانی تحویل دهد. طبق مقررات بنیادهای غیرانتفاعی ثبت شده در ایالت نیویورک، گزارش‌های مالی بنیادها، من جمله بنیاد پهلوی نیویورک همیشه در دفتر دادستان کل ایالت نیویورک در شهر نیویورک باید برای بررسی و بررسی آزاد در اختیار علاقمندان قرار داده شود.

دکتر سیروس اسدی (نیویورک)

ابتدایی ذره‌بینی نیز پیدا شده باشد.

اگر پژوهش‌های فضایی به همین منوال پیشرفت کند شاید تا آخر قرن، وضع چند همسایه دورتر زمین نیز با نشان دادن سفینه‌های مشابهی بر روی آنها برای ما روشن شود و این درحالی است که بشر برای دسترسی به سلاح‌های مرگبار بیشتر صرف وقت می‌کند تا بررسی‌های آموزنده فضایی و اقدامات دیگری که بهبودی و بهزیستی بشر را در بر دارد. در حال حاضر ناظر هستیم که اختلافات مذهبی و سیاسی بین جوامع چگونه دارد بشر را به سوی نابودی و انهدام می‌کشاند.

در شرایط فعلی، علم قادر نیست روشن سازد که چگونه در میلیاردها سال پیش سلول‌هایی در روی زمین به وجود آمدند که توانستند برای خود جانشینی بسازند یعنی هریک به دوقسمت تقسیم شوند و قسمت‌های جدید نیز به همین ترتیب عمل کنند و در نتیجه رشته حیات به وجود آید و پس از میلیاردها سال تحول، منجر به پیدایش انسان، این گل سرسبد (!) موجودات زنده شود که دارای عقل است و این امتیاز را نسبت به موجودات دیگر دارد. این امتیاز در عین حال او را با مشکل بزرگی نیز مواجه ساخت یعنی فهمید که زندگی‌اش دارای پایانی است و این درحالی است که او میل ندارد این لحظه نهایی فرا رسد.

چون منظور از نوشته فعلی ذکر امتیازاتی است که این «نقطه آبی کمرنگ» از آن بهره مند است. فعلاً بحث تحول حیات را در اینجا رها می‌کنیم و به ذکر این امتیازات می‌پردازیم.

به طوری که گفته شد امتیاز پروراندن حیات تا زمانی که برای این نقطه آبی کمرنگ رقیبی پیدا نشده از انحصارات زمین ماست و به همین دلیل هم که شده ما ساکنان این کره خاکی می‌توانیم با افتخار آن را مرکز جهان هستی بنامیم! مگر مرکزیت به بزرگی و کوچکی است؟ یک دایره هر چقدر هم عظیم باشد، مرکز آن فقط یک نقطه است منتهی این دایره شکل معینی دارد و معلوم است مرکز آن کجاست در حالی که جهان هستی بی‌پایان است و حدی ندارد، بنابراین هر نقطه‌ای را می‌توان مرکز آن فرض کرد و کدام پیکره فضایی از این بابت بر زمین ما که حیات را در خود پروانده اولویت دارد؟ اولویتی که حتی پیکره‌های میلیون برابر آن نیز نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند؟ امتیاز داشتن شرایط لازم برای ایجاد حیات امتیازی نیست که بتوان از آن گذشت!

ما اصولاً نمی‌دانیم چرا این همه پیکره فضایی در این جهان بی‌کران به وجود آمده و این قوه جاذبه چیست که همه آنها را به نحوی با یکدیگر مربوط کرده است. ما در همان وادی گمراهی قدم می‌زنیم که از اول متفکرین عالم در آن قدم می‌زده‌اند.

برای ما روشن نیست چگونه ممکن است جهان دارای ۱۶ بعد باشد، زیرا مغز ما سه بعدی است و فقط با طول و عرض و ارتفاع که مجموعاً حجم یک شئی را تشکیل می‌دهند آشنایی دارد. دانشمندان فضایی اکنون اظهار عقیده می‌کنند که ۷۴ درصد جهان را انرژی تیره^۱ و ۲۲ درصد آن را ماده تیره^۲ تشکیل می‌دهد که ماهیت آنها بر بشر روشن نیست. یعنی آنچه را با چشم می‌بینیم یا به کمک وسایل علمی پیشرفته با آن آشنایی پیدا کرده‌ایم فقط ۴ درصد جهان را تشکیل می‌دهد. ولی همین ۴ درصد به اندازه‌ای عظمت دارد که تصور ذهنی آن برای ما امکان‌پذیر نیست. به قول جرج گامو، دانشمند روسی آمریکایی مبتکر نظریه بیگ بنگ، در این جهان آنقدر هیدروژن و اکسیژن فراوان است که نمی‌توان تصور کرد آب فقط اختصاص به زمین داشته باشد. هر کجا آب هست، حیات نیز ممکن است وجود داشته باشد، ولی ما از آن بی‌خبر هستیم.

همه آنچه را که تا به حال در مورد پیدایش گفته‌اند و شنیده‌ایم، براساس فرضیات با پیشرفت علم و پیدا شدن تئوری‌های جدید مرتباً تغییر می‌کند. فرضیه

خانه ما کره زمین، یا به قول کارل سیگن این نقطه آبی کمرنگ در فضای بیکران جهان هستی، مسلماً از دانشمندان علوم فضایی از کوپرنیک گرفته تا هابل و بسیاری از پژوهشگران دیگر که در ناسا و سایر سازمان‌های اخترشناسی جهان به کار پرداخته‌اند و می‌پردازند بسیار گله‌مند است، زیرا آنان اهمیت و اعتبار وی را که زمانی تصور می‌شد، هم‌پایه آسمان است پایین آورده‌اند و شعار زمین و آسمان را که در کتب دینی و غیردینی فراوان آمده و روزی پایه و اساس اعتقادات بشر بوده است، بکلی از بین برده‌اند، معنی جمله «خانه ما، این نقطه آبی کمرنگ» که از ابتکارات کارل سیگن است و ارتباط آن با کره خاکی ما قبلاً شرح داده شد. به قول متفکر و دانشمند بزرگ ایرانی خیام، کوزه‌گر دهر همه آن جام‌های ظریف یعنی دانشمندان فوق‌الذکر را تا به حال بر زمین زده و در آینده نیز از انجام این عمل خودداری نخواهد کرد. وی در این باره می‌گوید:

ای چرخ فلک خرابی از کینه توست

بیدادگری شیوه دیرینه توست

ای خاک مگر سینه تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که درسینه توست *

حافظ نیز با بیان لطیف و شیرین خود مطلب را چنین عنان می‌کند:

چون پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند.

بهرحال، در مقام مقایسه با جهان هستی با میلیاردها کهکشان که هر یک دارای میلیاردها خورشید هستند و هر یک از این خورشیدها منظومه‌هایی مرکب از کرات مختلف به دور خود دارند، این «نقطه آبی کمرنگ» توده بی‌اهمیتی ممکن است تلفی شود، ولی دارای نشان و اعتبار خاصی است که وی را از سایر پیکره‌های آسمانی برتر می‌سازد و آن وجود حیات در این سیاره زیباست. تا اواخر قرن بیستم آشنایی بشر با کراتی که در اطراف خورشیدها در گردش هستند امکان پذیر نبود، زیرا برخلاف خورشیدها این پیکره‌های فضایی از خود نور ندارند و در نتیجه امکان دیدن آنها وجود ندارد، ولی در اواخر آن قرن یعنی تقریباً

در ده سال قبل، به علت ترقیات شگفت‌انگیز فضایی و وجود دستگاه‌های بسیار پیشرفته، دانشمندان توانستند با استفاده از اشعه گاما و محاسبات دقیق دیگر به وجود بیش از سیصد سیاره که به دور خورشیدهای خود در حال گردش هستند پی ببرند. منتهی هیچیک از آنها دارای شرایط زمین نیستند و نمی‌توان فرض کرد ممکن است در آنها حیات وجود داشته باشد. البته اول کار است و عظمت جهان هستی به اندازه‌ای است که اگر رقم «۱» را روی صفحه‌ای بنویسیم و تا حدی که توان ما یاری می‌کند در پس آن صفر قرار دهیم، باز هم نمی‌توانیم آن را مجسم کنیم. طبق قانون احتمالات امکان دارد کره‌ای مشابه زمین و مستعد ایجاد حیات در این جهان بی‌پایان وجود داشته باشد، منتهی بشر هرگز قادر به دسترسی آن نخواهد بود زیرا عمر انسان آنقدر کوتاه و فاصله‌های فضایی آنقدر زیاد است، که اطلاع از وضع چنین کره‌ای که امکان دارد میلیاردها سال نوری از زمین فاصله داشته باشد بهیچوجه امکان پذیر نیست.

پس از قریب پنجاه سال پیشرفت‌های علمی و ارسال سفینه‌های متعدد به کمک دستگاه‌های حیرت‌انگیز بالاخره اخیراً سازمان فضایی آمریکا موفق شد سفینه فینیکس را به منظور اطلاع از وضع لایه خارجی منطقه قطبی کره مریخ که طبق برآوردهای قبلی حدس زده می‌شد در آنجا اثر آب که سرچشمه حیات است وجود داشته باشد، در آن منطقه بنشاند و با برداشتن نمونه‌هایی از خاک کره همسایه و تجزیه آن در آزمایشگاه کوچک سفینه که در حد خود شاهکاری محسوب می‌شود، پی ببرد که زمانی که آنجا آب وجود داشته و بر آن اساس ممکن است یک حیات

مرکز جهان هستی کجاست؟

شعاع شفا (واشنگتن)

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

سر و صورت و بدن در مقابل سرما بود و اصرار داشت باید حتماً از کلاه پوستی و لباس بسیار گرم و پوشیده استفاده کنم و دستکش بسیار ضخیم پوستی به دست کنم که بعداً فهمیدم تمام این تذکرات بسیار بجا بوده است. یک هواپیمای کوچک دو موتوره من و چند مسافر دیگر را به تروموزو برد و به محض پیاده شدن از هواپیما متوجه شدم که در اثر عدم آشنایی با وضعیت و بی‌توجهی به توصیه‌های آن بانو، عمل پر مخاطره‌ای انجام داده‌ام. زیرا سردی هوا به اندازه‌ای بود که قدرت حرکت را از انسان سلب می‌کرد و حتی نفس کشیدن را با اشکال مواجه می‌ساخت. خوشبختانه وسیله نقلیه هتل آماد بود و مرا به آن هتل کوچک و تمیز و گرم برد. انسان باید در آن شرایط قرار گیرد تا بفهمد دسترسی به چنین جایی در آن وضعیت چه نعمتی تلقی می‌شود. در آنجا به من گفته شد که شب هوا ابری است و امکان مشاهده پدیده آسمانی نیست و چون تضمینی برای مساعد شدن هوا وجود ندارد، ممکن است مجبور شوم پس از سه شب اقامت که در هتل برایم اطاق رزرو شده بود، دست خالی بازگردم. این هتل دارای ایوانی با دیواره‌های شیشه‌ای قطور و مقاوم بود تا در صورت یاری بخت و اقبال و مواجه شدن با آسمان صاف (که امری غیرعادی بود) بتوان روشنایی شمالی را مشاهده کرد. شب اول با ناامیدی گذشت ولی خوشبختانه روز بعد هوا بهتر شد و این امکان به وجود آمد که در تاریکی بتوان شعبده‌بازی آسمانی را مشاهده کرد.

منظره‌ای را که آسمان به ما عرضه کرد واقعاً با کلمات معمولی قابل توصیف نیست. زیرا خیلی بالاتر از هرگونه وهم و خیال بود. یک نور سبز رنگ مخلوط با زردی سرتاسر آسمان را فرا گرفت و گاهگاه با نوری قرمز رنگ ترکیب می‌شد. نور متحرک بود و تغییر شکل می‌داد. گاه شکل یک رنگین کمان عظیم به خود می‌گرفت که در آن رنگ قرمز برتری داشت و گاه مانند ابری ضخیم و نورانی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شد. تمام فضا تحت تأثیر این گونه نورها بعدی روشن می‌شد که در روی زمین همه چیز به چشم می‌خورد و رنگ آسمان را به خود می‌گرفت و من در آن موقع فهمیدم چرا این نور را «آورورا»^۴ می‌گویند که در لاتین به معنی سپیده دم است، در حالی که نور در لاتین «لومن»^۵ است و نه «آورورا»^۶. این درست نوری بود که در موقع صبحدم در روی زمین به چشم می‌خورد، منتهی مانند آن بود که آن نور را از شیشه‌های رنگین سبز و سرخ و زرد و آبی گذرانده باشند. بعضی از نورها برای ما نامأنوس بود و نمی‌شود آنها را توصیف کرد. آب‌های ساحلی فیورد که معمولاً آبی است، تحت تأثیر این نورها رنگ‌های عجیبی به خود می‌گرفت که انسان تصور می‌کرد در سیاره دیگری که عوامل آن شبیه عوامل زمین نیستند زندگی می‌کند و این امر گذشته از زیبایی در انسان حس وحشت به وجود می‌آورد. درست مانند آن که وارد کره دیگری شده‌ایم.

متأسفانه کم‌کم ابرها باز پدیدار شدند و جلوی این صحنه‌های افسانه‌ای را سد کردند. ولی همین مدت کوتاه نیز کفایت می‌کرد که هر کس این منظره را ببیند فکر کند برای مدتی کوتاه به دنیای دیگری که در آنجا ضوابط فیزیکی معمولی و مورد شناسایی ما جاری نیست مسافرت کرده است. به قول حافظ:

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش
زين معما هيچ دانا در جهان آگاه نيست

* در غالب دیوان‌های خیام مصرع سوم: ای چرخ اگر سینه تو بشکافند، ذکر شده است که نمی‌تواند صحیح باشد زیرا معنی ضعیفی دارد و با خط اول رباعی همخوانی ندارد. در صورتی که اگر این مصرع را همانگونه که در اصل بوده است بخوانیم و ملاحظه کنیم گوینده رباعی به علت بیدادگری زمانه آرزوی دریدن سینه وی را می‌کند قدرت رباعی حفظ شده است. کلمه «مگر» که در دوران حاضر معنی «جز آنکه» را می‌دهد، در زمان سابق معنی دیگری داشته و بسیاری از شعرا آن را در ترتیبی که گفته شد به کار برده‌اند.

1. Dark Energy, 2. Dark Matter, 3. Aurora Borealis, 4&6. Aurora, 5. Lumen

غالب در حال حاضر آن است که جهان در سیزده میلیارد و چهارصد میلیون سال پیش بر اثر انفجار توده‌ای به بزرگی یک توپ تنیس به وجود آمد و با سرعتی، که تجسم آن برای ما میسر نیست، توسعه یافت و حرارت اولیه خود را، که تصور شدت آن درمغز ما نمی‌گنجد، کم‌کم از دست داد. زمان و مکان نیز پس از این انفجار پیدا شدند و میلیاردها سال طول کشید تا پیکره‌های آسمانی پیدا شدند. خورشید ما و کرات آن قریب ۵ میلیارد سال پیش وجود یافتند. مسأله آن است که اگر قبل از این انفجار زمان و مکان وجود نداشته انفجار در کجا به وقوع پیوسته است؟ این توپ کوچک که انفجار آن باعث پیدایش جهان شد در کجا واقع شده بود و اصولاً چگونه پیدا شد؟ عده زیادی از دانشمندان فضایی اظهار عقیده می‌کنند که این توپ حاصل از انهدام جهانی بوده که میلیاردها سال وجود داشته است و این سلسله پیدایش و انهدام ابدی است. عده دیگر از دانشمندان معتقدند که اکنون نیز جهان‌های متعددی وجود دارند که جهان ما یکی از آنهاست. به این ترتیب تا زمانی که معمای پیدایش جهان، یا جهان‌ها از لحاظ علمی روشن نشده باشد نمی‌توان تئوری روشنی ارائه داد. البته این مسایل از لحاظ مذهبی وجود ندارد. خدا زمین و آسمان را آفریده و انسان را به عنوان اشرف مخلوقات برگزیده است و چون شیطان این نحو عمل خداوند را قبول نکرده و اعتراض کرده است که چرا وی که از آتش آفریده شده باید به موجودی که از خاک به وجود آمده تعظیم کند، از درگاه الهی طرد شده و فقط خداوند به او این امکان را داده است که سعی کند بشر را از راه راست که پرستش بی‌قید و شرط باریتعالی است، منحرف سازد تا معلوم شود فرق میان انسان خوب و انسان بد چیست!

این نقطه کوچک آبی کم‌رنگ که ما در آن زندگی می‌کنیم، زیبایی‌های زیادی در وجود خود دارد که ما از آنها لذت می‌بریم. کوه‌ها، دشت‌ها، رودها، اقیانوس‌ها، دریاها، چشمه‌سارها، جنگل‌ها و هزاران زیبایی دیگر و من از بخت و اقبال خود متشکر که فرصت پیدا کردم تا ناظر یکی از اعجاب‌انگیزترین آنها باشم.

کمتر کسی است که به طور معمول مطلبی درباره آنچه «روشنایی شمالی»^۳ نام گرفته است شنیده باشد، چه رسد به آنکه خود شاهد آن باشد. زیرا این پدیده آسمانی فقط در مناطق قطبی خودنمایی می‌کند و این در حالی است که مسافرت به آن مناطق به علت سرمای فوق‌العاده به قدری ناگوار و حتی خطرناک است که کمتر کسی داوطلب دیدن این پدیده می‌شود. من موقعی که مأمور خدمت در نروژ شدم، به علت آشنایی قبلی با این پدیده اعجاب‌انگیز خواستم به هر قیمتی شده این بازی آسمانی نور را از نزدیک تماشا کنم. توضیح آنکه خورشید ما علاوه بر نور و روشنایی که ما از آن بهره‌مند می‌شویم، و در حقیقت زندگی ما بدون آن امکان‌پذیر نیست، ذرات پروتون و نوترون را به صورت بادهای خورشیدی به سوی زمین و به طور کلی تمام منظومه شمسی می‌فرستد و این خرده اتم‌ها در اثر برخورد با قشرهای بالای زمین جرقه‌های کوچکی به وجود می‌آورند که مجموع آنها «روشنایی شمالی» نام گرفته‌اند.

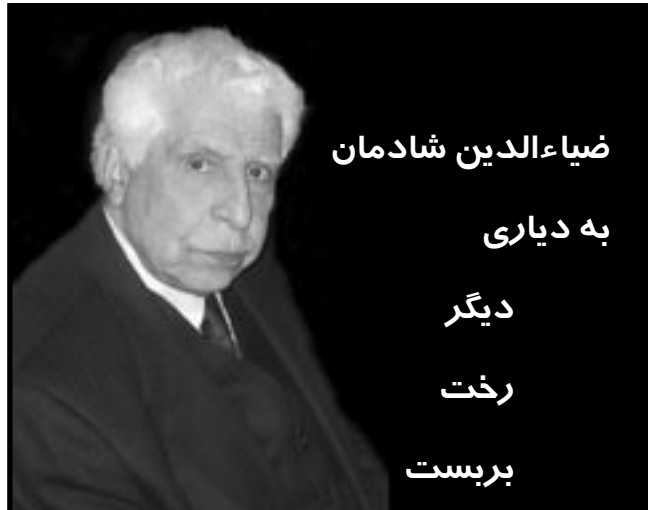
زمانی که قصد خود را برای دیدن این پدیده به مقامات نروژی ابراز داشتیم، عکس‌العمل اولیه آنان اظهار تعجب از این درخواست بود. زیرا ظاهراً تا آن تاریخ کسی چنین درخواستی را مطرح نکرده بود و نمی‌توانستند تصور کنند یک نماینده خارجی مشرق زمینی، از این جریان مطلع باشد، و چون چنین دیداری مستلزم مسافرت به قسمت‌های شمالی نروژ که اسلو پایتخت آن در منطقه جنوبی‌تر واقع شده است، بود، می‌خواستند اگر حادثه‌ای در اثر سرما برای من رخ داد مسؤولیتی نداشته باشند. به این مناسبت بانویی که از طرف اداره تشریفات وزارت خارجه مأمور رسیدگی به این درخواست غیرعادی شده بود، تمام سعی خود را به کار برد تا مرا از این قصد منصرف کند، ولی زمانی که با سماجت من مواجه شد ترتیب این مسافرت را که باید در ماه سپتامبر صورت می‌گرفت تا این پدیده جلوه کاملی داشته باشد، داد. البته با ذکر آنکه اگر شانس با من یاری نکند و طبق معمول هوا در آن منطقه ابری باشد، عمل بی‌نتیجه‌ای صورت داده‌ام در هتل کوچکی در شهر شمالی تروموزو برایم جا گرفت. توصیه‌های بیشتر این بانو درباره لزوم محافظت

در سوگ غم‌انگیز ارجان باقری

تازه بر جایگاه خود در هواپیما جهت پرواز نشسته بودم که برای آخرین بار پیش از خاموش کردن تلفن، به پیام‌هایم نظری افکندم و دیدم دوست دیرینه و یار «میراث ایران» دکتر دیوید یزدان خواسته است با من صحبت کند. در افکار پیچیده و درهم خود بسیار غوطه‌ور بودم و نگران کارهای مجله و حرفه‌ام. با بی‌میلی و دودلی در لحظه آخر تصمیم گرفتم به پیام این دوست همشه ماندنی خود جواب بدهم. صدای گرم دکتر یزدان برخلاف همیشه که با گرمی و خنده در گوشم طنین‌انداز بود، سرشار از اندوه و زاری بود. او این بار گریان و با صدایی لرزان می‌خواست خبری ناگوار را به من اطلاع دهد. باترس و وا همه از او پرسیدم چه اتفاقی افتاده است. دکتر یزدان با تلاش بسیار برای فهماندن حرف‌هایش از میان بغض و گریه، خبر از دست دادن فرزند دل‌بند دوست مشترک‌مان کاظم باقری را به من داد. او در این جا دیگر توان صحبت نداشت و شکسته و زار می‌گفت: آخر او مثل فرزند خودم بود و من هم نظیر کاظم باقری پسر و فرزند برومندی را از دست داده‌ام!

کاظم باقری یکی از شایسته‌ترین و فرهنگ‌دوست‌ترین ایرانیانی است که در تمام سال‌های مهاجرت و دوری از وطن از هیچ بذل و بخشش مالی، فکری و جسمی برای پیشرفت کارهای فرهنگی دریغ نکرده است.

مرگ فرزند برای هر پدر و مادری بزرگ‌ترین فقدان و دردناک‌ترین دردهاست. من و همسر و همچنین «میراث ایران» که سالیان درازی از دوستی و محبت‌های کاظم باقری بهره برده‌ایم، در طول سفر چند ساعته هواپیما، لحظه‌ای از فکر این ضایعه بزرگ و درد دوست‌مان کاظم باقری غافل نبودیم و صمیمانه برای وی و مادر داغ‌دیده ارجان باقری از ایزد متعال صبر و توانایی برای تحمل چنین ضایعه بزرگ و غیرقابل جبرانی را خواهانیم و صمیمانه‌ترین همدردی‌های خود را با همه خواهران و برادران و اعضای فامیل و بستگان ارجان عزیز ابزار می‌نماییم.



ضیاءالدین شادمان

به دیاری

دیگر

رخت

بربست

دکتر سیدضیاءالدین شادمان پس از سالیان دراز درد کشیدن از غربت و دوری از خاک ایران عزیزش، که پروانه‌وار عاشق و دل‌باخته‌اش بود، درگذشت.

هفته پیش بود که با محبت خاص و پدران‌اش به من تلفن زد و مطابق همیشه با پند و اندرز به من درس صبوری و طاقت می‌داد و برای ادامه کار مطبوعاتی تشویق می‌کرد. او از من قول گرفت تا هرچه زودتر به دیدارش بروم، ولی افسوس که این امر به وقوع نپیوست.

دکتر سیدضیاءالدین شادمان چهره‌ای بسیار آشنا برای ایرانیان مقیم کانادا و آمریکا بود و فعالیت‌های فرهنگی او، بخصوص در گردهم‌آوری فاسی‌زبانان، صرف‌نظر از ملیت‌شان در مونترال کانادا، زبان‌زد خاص و عام بود. دکتر شادمان با عشق و علاقه وافر برای زنده نگهداشتن فرهنگ ایران در نزد جوانان تلاش می‌نمود. دکتر سیدضیاءالدین شادمان در خانواده‌ای با فرهنگ به دنیا آمده بود و پس از به پایان بردن تحصیلات عالی، به مقاماتی نظیر شهرداری تهران، معاونت نخست‌وزیری و وزارت مشاور نایل گردیده بود. ولی کسب مقام‌های بالا برایش آنچنان جلوه نداشت که کارهای فرهنگی و حفاظت از آداب و رسوم ایرانی.

دکتر شادمان به «میراث ایران» لطف و محبت خاصی داشت و برای شرکت در جشنواره‌های «میراث ایران» با وجود مشکلات جسمی، با اشتیاق فراوان دشواری سفر را بر خود هموار می‌کرد و به نیوجرسی می‌آمد. وی گهگاه با مقالات جالب و خواندنی خود مسرت خاطر خوانندگان «میراث ایران» را فراهم می‌ساخت. متانت و ملایمت پدرا نه خاصش در سخن گفتن، شنونده را وادار به آرامش و تأمل می‌کرد.

دکتر سیدضیاءالدین شادمان‌ها را بایستی تا زنده هستند قدر شناخت و گرامی‌شان داشت.

یادش بخیر و روحش شاد
شاهرخ احکامی

Persian  Heritage
Mirass-e-Iran

میراث فرهنگی خود را از یاد نبرید
همین حالا برای درج آگهی فعالیت اقتصادی و
فرهنگی خود و یا دریافت منظم فصلنامه
«میراث ایران» با ما صحبت کنید!

(973) 471 4283

تیترا دکترا و استفاده جعلی از آن

دکتر افسانه خاکپور

نویسنده و وکیل دادگستری در فرانسه

«این مقاله را به خواهرم فریده، مادر چهار فرزند که چند ماه پیش بر اثر سهل انگاری یک پزشک در ایران جان خود را از دست داد تقدیم می‌کنم.»

علمی و آموزشی و تخصصی یکی از ضایعات سیستم آموزشی ایران است. افت کیفیت آموزشی و علمی، شیوه‌های ناسالم برای کسب دیپلم دانشگاهی و حتی دکتری، سیستم دانشگاهی ایران و دیپلم صادره از آن را آسیب‌پذیر و بی اعتبار کرده است.

بی شک ناخشنودیست که عده‌ای از برگزیدگان برای اشغال پست‌های وزارت، مدیریت و ریاست به خرید دیپلم و مدرک دانشگاهی نه تنها در داخل بلکه در خارج از ایران پرداخته و با این روش ارزش تلاش، اندیشه و تحقیق علمی را از سکه بیاندازند.

با انتساب همین افراد آماده‌خور و بی‌توشه علمی و معنوی به پست‌های مهم و حتی استادی دانشگاه، دولت ایران به هرج و مرج و بی‌مسئولیتی در تمامی سطوح دامن زده و سیستم پول و پارتی به کلیه روابط اداری، اجتماعی و شخصی جامعه رسوخ کرده است. به همان نسبت نیز گسترش فرهنگ بی‌مسئولیتی، عدم پاسخگویی به اشتباهات فاحش جبران‌ناپذیر، سرکوب و تاراج سرمایه‌های انسانی، تولیدی و تاریخی بر آمد غم‌انگیز چنین سیستمی است. فقدان تنبیه و مجازات برای کسانی که به نادیده انگاشتن حقوق و ارزش برابر شهروندان به واژگونی قانون کمر بسته و واژه عدالت را در نگاه شهروندان بی‌رنگ و بی اعتبار کرده‌اند، نتیجه‌ای جز رشد سرسام‌آور فساد اداری، اخلاقی و اجتماعی نداشته است.

چگونه می‌توان به دانشجو، دیپلمه، مدیر، وزیر، دانشگاه، اداره دولتی کشوری اعتماد کرد که مکان و مرتبه جمعی در آن با شیوه‌های شیطانی به دست می‌آید؟ آیا چنین کشوری می‌تواند به رقابت علمی، اقتصادی، تجاری و اجتماعی با سایر کشورها بپردازد و در جهان امروز سر بلند کند؟

از طرفی آناژشی مراتب و مکان‌ها که خود ناشی از مهاجرت میلیون‌ها ایرانی به خارج از وطن بوده، موجب درهم‌ریزی سیستم ارزش‌های علمی و ردیابی آن در خارج از مرزها نیز گشته است.

به گونه‌ای که انتساب خود سرانه تیترا دکتری، پژوهشگری، محقق و متخصص و انواع و اقسام

شایسته جامعه‌ای با ساختار سالم و سازنده این است که هر کس که در پی کسب علم و دانش و پژوهش رفت و حتی اندکی با زحمت تحقیق و تفکر علمی و استدلالی آشنا گشت، طبیعتاً نمی‌تواند به روش‌های غیر اخلاقی یا غیر قانونی با انتساب تیترا یا عنوان دروغین به خود اعتبار بخشیده و به این ترتیب نه تنها به خودفریبی بلکه به مردم‌فریبی پیوده دامن زند.

کاربرد تیتراهای واهی دکتر، پژوهشگر، استاد دانشگاه، نویسنده، روزنامه‌نگار و غیره به منظور کسب اعتبار یا بدتر از آن برای رسیدن به مقام و مرتبه، تبلور فرهنگی کژپندار، جعل انگار و بیمارگونه‌ای است که در دهه گذشته گریبان عده‌ای از هموطنان ما را گرفته است.

از همین رو پدیده «خود دکتر خوانی» یا اشاعه فرهنگ «بخوان مرا دکتر» به نحوی مضحک در چند ساله اخیر در میان بعضی از ایرانیان داخل و خارج کشور شیوع یافته و برای بعضی به یک ترفند بی‌معنا تبدیل شده است. خطرناک‌ترین نمود مادی این جعل فرهنگی، خرید دیپلم تقلبی در ایران یا در خارج از کشور توسط یا برای کسانی است که هدفی جز پرش به پست‌های کلیدی و ارتفاعات قدرت و سوءاستفاده از امکانات دولتی یا خصوصی را نداشته‌اند. و گاه با استفاده از همان تیترا جعلی به جنگ فکری یا فیزیکی با منتقدین یا مخالفین خود نیز رفته‌اند.

این کنش ناهنجار نمودی از سقوط اخلاقی و علمی جامعه ایرانی در سال‌های اخیر است.

از طرفی دیپلم‌سازی آسان در پاره‌ای از دانشگاه‌های بعد از انقلاب که بجای پرورش علمی دانشجویان به فابریک دیپلم‌سازی تبدیل شده‌اند، روشی است قانونی و بی‌درد سر برای داوطلبان بی‌صلاحیتی که جهت ورود به دانشگاه تنها توان پرداخت شهریه‌ای کلان را داشته‌اند.

سیستم آموزشی ایران راهیابی به دانشگاه را برای کسانی که منتسب به خدمت به نظام بوده‌اند از جمله خانواده شهدا و بسیجی‌ها هموار کرده است. این امکان مورد سوءاستفاده فرصت‌طلبانی قرار گرفته که با پرداخت پول یا پارتی و بدون هیچ استحقاق علمی به انواع و اقسام مدارک و تیتراها مزین گردیده‌اند.

راهیابی عده‌ای سفارشی به دلایل ایدیولوژیک یا نزدیکی به اشخاص یا نفوذ، سیستم علمی و دانشگاهی ایران را دچار اغتشاش کرده است. چرا که دانشجویان ممتاز، درس‌خوان و زحمتکش در کنار کسانی قرار می‌گیرند که کوچک‌ترین زحمتی برای راهیابی به دانشگاه به خود نداده و با دادن پول یا با داشتن پارتی و حتی بدون حضور در کلاس‌ها به دریافت مدرک در حساس‌ترین رشته‌ها از جمله انواع رشته‌های پزشکی، قضایی، مهندسی و مدیریت و اداری نایل گردیده‌اند. تأسیس صداها دانشگاه آزاد توسط سرمایه‌داران جمهوری اسلامی و اخذ هزینه‌های سنگین از دانشجویان و تنزل کیفیت

تیتراهای دیگر در میان پاره‌ای از هموطنان ما در خارج از مرزها نیز قابل تأمل و برخورد است.

بدبختانه بعضی از شخصیت‌های ادبی، فرهنگی و سیاسی نیز برای اعتبار بخشیدن به گفته یا نوشته‌های خود به تیترا دروغین علمی تخصصی دکترا یا پژوهشگر متوسل می‌گردند. گویی قبول و معرفی خود با عنوان شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار یا فعال سیاسی، پاره‌ای را بی‌هیچ دلیل دچار ضعف نفس و خودکم‌بینی می‌کند. یکی از علل آن را می‌توان در احساس حقارتی یافت که بسیاری از ایرانیان پس از انقلاب را چون شبی دنبال می‌کند.

دلیل دیگر آن عدم برخورد با فرهنگ دروغگویی و کمیز است که این نیز نشان بی‌مسئولیتی در قبال خود به عنوان تحصیل کرده یا روشنفکر و در برابر مخاطب خود یعنی مردم یا جامعه است. با وجود اینکه هر یک از این عناوین به خودی خود، بازگوی ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی ویژه‌ای برای هر فرد می‌باشد. چرا که هر یک از این حرفه‌ها اهمیت و جای خود را در ضمیر و فرهنگ مردم دارد و نداشتن تیترا دکترا کمترین خدشه‌ای به اهمیت شاعری که مشغله‌اش شاعری است یا فعال سیاسی که اهداف دیگری را دنبال می‌کند، ندارد.

در شرایطی که استفاده از مدارک جعلی می‌بایست منجر به برکناری و تنبیه مقامات دولتی گردد، با این همه نمی‌توان استفاده دروغین از تیتراهای تخصصی به وسیله کسانی که حتی نفی مادی نیز از آن نمی‌برند را نادیده انگاشت و بدین گونه به سهل‌پذیری عمومی دامن زد. گرچه ارزشیابی علمی همه تیتراهای دکترای واقعی نیز کاری است بس دشوار.

زیرا عوامل چندی در اهمیت تیترا دکتری از جمله رشته درسی، سیستم دانشگاهی هر کشور، سطح علمی و تحقیقاتی دانشگاه مربوطه و استادان ناظر و در نهایت محتوای رساله یا تز دکترای فرد محقق، همچنین دستاوردها و تلاش علمی او برای تحلیل موضوع مورد تحقیق در ارزش‌گذاری نتایج تحقیق مؤثرند. در نتیجه داشتن یک تیترا دکترای حقیقی نیز به خودی خود موجب کسب اعتباری برای بیان نظرات فرد نمی‌گردد.

چه بسا محققینی که با نوشتن هزار صفحه و با مطالعه و بررسی صدها کتاب و با خوردن دود چراغ چند ساله، به تیترا دکترا نایل می‌گردند و پاره‌ای دیگر با تحصیلات تفننی تنها با نوشتن دویست صفحه شلنگ‌تخته یا با کپی‌برداری از تحقیقات دیگران به همان تیترا در دانشگاهی دیگر و در دیاری دیگر دست می‌یازند. گذشته از آنکه ارزش اندیشه و سخن، تلاش و شخصیت هر انسان ارتباطی به داشتن یا نداشتن فلان یا بهمان تیترا ندارد.

لازم به یاد آوری است که در کشورهایی که همه چیز طبق قانون و مقررات و احترام به آنست، جعل نام،

ره‌آورد نوروز

به «رایان»

و گل‌های

در رویش

ماهرخ پورزینال (لس آنجلس)



To Rayan,

The Hope Of Future

I see Your footprint,
In Persian Heritage
Your future is blooming,
In perfect stage.

I see your daylight,
As well as , your dawn,
I pridict one day,
You serve, in Iran

The Time of childhood,
Is short but precious.
Don't push it away,
Cherish it and play.
Have fun and pleasure.

Your life is your time,
Capture, each moment,
When is gone, is gone!
Time is not measured,
By, Penny or Dime!

The trace of wisdom
I see, in your eyes.
Your future Rayan,
Is full of surprise!

من ترا گهگاه در میراث ایران دیده‌ام

من ترا نادیده با یک دید پنهان دیده‌ام

ساقه پای تو می‌روید به گلزار ادب،

صبح فردای ترا، رایان درخشان دیده‌ام

نور ایمان می‌تراود از نگاه روشنت،

کوکب بخت ترا من پرتوافشان دیده‌ام

عالمی دارد زمان کودکی‌ها، پر مکش!

پرکشیدم تا ز باران، قهر طوفان دیده‌ام

تقش امروز تو، در آئینه فردای تست،

نقش فردای ترا در مهر ایران دیده‌ام!

روشن و شفاف بازی می‌کنی، با واژه‌ها،

مخزن پندار و گفتار تو، جوشان دیده‌ام

پیک امیدی تو، رایان، از پی ستارخان

من ترا رودابه سان، آواز دوران دیده‌ام

حافظ این گنج غزل در پای سلطان‌ها مریز

من شکوه شعر را، در اشک انسان دیده‌ام!

تیترا، دیپلم و هرگونه کیفیت دروغین جرم محسوب گردیده و طبق قانون مجازات می‌گردد. در آلمان تیترا دکترای دانشگاهی جذبی از هویت شناسنامه‌ای شخص محسوب شده و افزودن غیر واقعی یا جعل تیترا مجازات سنگینی در بر دارد. در سایر کشورهای اروپایی هرگونه جعل تیترا قابل پیگرد و مجازات است. در ایران طبق قانون جزا کسی حق استفاده معمول از تیترا، مقام یا نامی را ندارد و طبق قانون کیفری مجازات می‌گردد.

اما بیماری خود دکترخوانی در میان بعضی از ایرانیان تا جایی پیش رفته که حتی چند حقوقدان و وکیل آگاه به قانون و مجازات، بدون داشتن دکترا و به شیوه‌ای مغلطه‌آمیز در بیانیه‌های عمومی و رسمی، در کنفرانس و مجامع دکتر خوانده می‌شوند. جا داشت که این مدرسین، دادخواهان و مجریان قانون به جای سکوت رضایت‌مندانه درباره تیترا توهم‌آمیز خود، جهت احترام به حقیقت و قانون در صدور رفع اشتباه عمومی برآمده و تیترا واقعی خود را یادآوری می‌کردند.

برای رفع ابهام باید گفت که دکترا یک مدرک علمی و دارای اعتبار پژوهشی است که دستیابی به آن با گذر از مدارج مختلف تحقیقاتی یعنی نگارش یک رساله یا تز و ارائه یک نظریه علمی در یک موضوع پژوهشی خاص و تأیید آن توسط هیأت علمی دانشگاه و ثبت آن به عنوان حق مؤلف در بانک تحقیقاتی دانشگاه یا مرکز علمی میسر می‌باشد. حال آنکه وکالت یک امتیاز حرفه‌ای پس از اخذ لیسانس، فوق لیسانس یا دکترا می‌باشد و با گذراندن دوره مخصوص وکالت عملی می‌گردد. قابل توجه است که در بسیاری از کشورها از جمله ایران و فرانسه برای اشتغال به حرفه وکالت نیازی به دکترا یا حتی فوق لیسانس نیست. بنابراین هر وکیلی دکترا یا حتی فوق لیسانس نیست.

تیترا دکترای افتخاری فاقد ارزش علمی است و تنها جنبه سمبلیک و معنوی داشته و به عنوان پاداش اعطا می‌گردد. به همین دلیل کسانی چون خانم عبادی یا آقای خاتمی که تیترا دکترای افتخاری از دانشگاه یا نهادهای خارجی دریافت نموده‌اند، در صورت استفاده از این تیترا اعطایی و فاقد ارزش علمی، جهت رفع ابهام می‌بایست «افتخاری» بودن آن را قید نمایند.

انتظار صداقت‌پیشگی از دولتمردان در شرایطی ممکن است که افرادی که خود را منتقد دولت یا شرایط اجتماعی می‌دانند خود در همان موارد با جدیت و مسؤولیت به عنوان علمی یا اجتماعی خود برخورد کنند. در هر دو حال کسانی که بی‌دلیل به تیترا علمی یا حرفه‌ای متوسل می‌شوند خود بیانگر آنند که کمترین اهمیت و احترامی برای دانش واقعی و کوشندگان علم نداشته و بالعکس با پوشش جعلی علم به جدیت علم و درایت نوشته‌های محققین و در یک کلام به حقیقت ریشخند مذبوحانه می‌زنند.

Discount Air Fares

1 (800) 830 - 9212

Ace Vacations Ltd.

468 N.Camden Drive, Suite 200, Beverly Hills, CA. 90210

From NEW YORK

Tehran.....	\$ 799
Business Class.....	\$ 2799
Dubai.....	\$ 789
Business Class.....	\$ 3399
Amsterdam.....	\$ 489
Moscow.....	\$ 599
London.....	\$ 299
Paris.....	\$ 469
Frankfort.....	\$ 399
Istanbul.....	\$ 499
Toronto	\$ 299

From TEHRAN

New York.....	\$ 769
Business Class.....	\$ 2529
Washington.....	\$ 769
Business Class.....	\$ 2529
Chicago.....	\$ 799
Los Angeles.....	\$ 809
Denver.....	\$ 949
San Francisco.....	\$ 809
Detroit.....	\$ 789
Toronto.....	\$ 799
Vancouver.....	\$ 989

قبل از خرید بلیط با ما مشورت کنید

نرخ های استثنایی به تهران و دیگر نقاط جهان از آمریکا و کانادا

فروش سرویس C.I.P

نرخ های استثنایی از تهران به آمریکا و کانادا با دفاتر فروش در قلب تهران
تورهای تفریحی، کوروز و نرخهای مخصوص اروپا

Discounted Eco & Business Class Air Fares are available from 124 cities
In North America to: Tehran, Dubai, Istanbul, Amman,.....



Toll Free: (800) 830-9212

USA: (310) 860-4712

Tehran: (021) 88849083

www.DiscoverPersia.com

Conditions apply. Fares are USD per person for return travel unless otherwise stated.
Prices are subject to availability at advertising deadline and are for Select departure date and
subject to change without any notice. Taxes are not included. Fares valid for 01April-15 May 2008



تاریخ استعمار

بخش چهارم

استثمار بی سابقه انسانی وسیله استعمار گران اروپایی

علی آرمین (ترابی) (آتلافتاه جور جیا)

استعمارگران اروپایی آغازگر برده‌فروشی و استثمار انسانی نبودند و در شروع استعمار تقریباً در کلیه کشورهای آفریقایی و آسیایی و بعضی نقاط اروپا بردگی و برده‌فروشی کم و بیش رایج بود. اروپاییان این سیستم را با مظاهری کاملاً ظالمانه و غیرانسانی جهانی کردند. به خاطر ارتکاب اعمال وحشیانه در حق برده‌ها در زمان استعمار، ننگین‌ترین صفحات تاریخ در ارتباط با حقوق بشر به دست اروپاییان نوشته شده است. پرتغال اولین کشوری بود که تجارت برده را به صورت سیستماتیک و جهانی درآورد و بتدریج سایر کشورهای اروپایی با آنها همگام شدند.

در روزگار قدیم افرادی که به صورت کارگر در مزارع و کارگاه‌های متعلق به سرمایه‌دارها کار می‌کردند، در نظر ارباب خود و حتی در نظر اجتماع جز به عنوان «ابزار کار» مقام و منزلتی نداشتند و محرومیت یا سجرکشی‌شان هم با عناوین مختلف توجیه و یا نسبت به آن بی‌اعتنایی می‌شد. این امر در جوامع یونان و روم طوری نهادینه شده بود که ارسطو با تمام اندیشمندی و مقام علمی که داشت معتقد بود که چون مردم از لحاظ فهم و شعور و استعداد برابر نیستند و یونانیان نیز اشرف اقوام دنیا هستند لذا اگر دیگران را برده و بنده خود سازند کار خلاف انجام نداده‌اند. او در قسمتی از کتاب پولیتیکا می‌گوید:

«برده جزء لازم‌ترین اموال یک شخص است. ابزار و آلات مثل برده بی‌جان هستند و برده‌ها ابزار و آلات جاندار هستند و طبیعت غلام را غلام خلق کرده است و اصولاً بربرها و اقوام دور از تمدن برای انقیاد و خدمتگزاری و یونانیان برای فرمانروایی و آزادگی آفریده شده‌اند.»

مثال دیگر از قدمت برده‌فروشی و انقیاد که برای ما ایرانی‌ها بسیار آشناست، این است که به دنبال شکست قادسیه یعنی قرن‌ها قبل از شروع استعمار عده کثیری از اسیران ایرانی را در بازار مدینه فروختند و عده‌ای از آنان را به خلیفه و حکام عرب بخشیدند که از آن میان فیروز نام ملقب به ابولؤلؤ ضارب عمر معروفیت دارد. تقریباً تمام آرتش‌های غالب در ازمینه سابق، برای اینکه ملت مغلوب نتواند مجدداً تجدید قوا نماید، اسیران جنگی و حتی جوانان آن را به بردگی می‌فروختند.

به دنبال کشف قاره آمریکا و اسکان اروپاییان در آن و رونق کشاورزی پنبه در ایلات جنوبی، زمینداران نخست از سرخ‌پوستان محل به صورت غلام و کارگر

استفاده کردند و چون بیشتر این سرخ‌پوستان طاقت کار توانفرسا را نداشتند و با مرگ و میر نسبتاً زیاد، توجه زمینداران به سیاهان آفریقا جلب شد. در ایالات شمالی به خاطر اینکه صنعت و فن بیشتر در حال جا افتادن بود، سیاهان برده خریدار زیادی نداشتند، زیرا فاقد استعداد و هوش به نظر می‌رسیدند. معه‌ذا اولین گروه بردگان آفریقایی را هلندی‌ها برای کار در مزارع‌شان در ویرجینیا به آمریکا آوردند و باز هلندی‌ها بودند که اولین گروه بردگان را به سرزمین‌های جنوب شرقی آسیا (هند شرقی) که تازه متصرف شده بودند بردند.

با آغاز استعمار و اشغال یا اسکان سرزمین‌های دیگر و احتیاج مبرم به نیروی کار، بسیاری از کشتی‌های بازرگانی عوض حمل کالا به حمل بردگان آفریقایی به نقاط مختلف آمریکا اقدام کردند و با درآمد سرشاری که از این راه نصیب برده‌فروش‌ها می‌گردید، برده‌داری و برده‌فروشی که در سابق یک سیستم نسبتاً محدود تجاری و وسیله تفاخر اغنیا و در بعضی جاها منحصر به فروش اسیران جنگی بود، به صورت یک تجارت پر سود جهانی درآمد.

مطلب قابل تأسف اینکه خود کلیسا در اروپا هم از روی تعصب و قشریگری و هم از نظر همیاری با شاهان به این اقدام کشورهای استعمارگر کم و بیش صحنه می‌نهاد. در سال ۱۴۵۲ پاپ نیکولاس پنجم ضمن یک تأییدنامه به آلفونس پادشاه پرتغال (کشوری که در این زمان پیشگام استعمار و استثمار بود) به حقانیت و اختیار او بر «خفت و خواری و برده نمودن پدر در پسر غیرمسیحیان و ملحدین» صحنه نهاد. این تأیید اگرچه در ۱۴۶۲ وسیله پاپ پل دوم مورد تجدید نظر واقع شد، ولی در عمل به قوت خود باقی ماند.

بازرگانان اروپایی و عوامل محلی آنان در ابتدا برای اسیر کردن آفریقایی‌ها فقط در شهرها و نقاط ساحلی فعالیت می‌کردند، ولی به خاطر فرار سیاهان به نقاط داخلی، بتدریج حملات و دام‌گذاری برده‌فروشان هم به داخل آفریقا کشیده شد. آنان در کمال بی‌رحمی شبانه آبادی‌های سیاهان را محاصره و کلبه‌ها را آتش می‌زدند تا ساکنین‌شان را مجبور به فرار در یک سمت معین کرده و به دام اندازند. در بعضی نقاط، حکمرانان محلی آفریقا را با مشروبات الکلی یا تفنگ که هر دو برای آنها متاع جالبی بود می‌فریفتند و از کمک آنها و یا مأمورین‌شان در اسیر کردن سیاهان در خود محل یا در جنگل‌ها استفاده می‌کردند.

داستان انتقال ظالمانه اسیران برده از نقاط داخلی آفریقا با غل و زنجیر به ساحل اقیانوس و همین‌طور سفر پر مشقت آنان در کشتی‌ها از آفریقا به آمریکا (که در اوایل بیست در صد بیشتر به مقصد نمی‌رسیدند و بقیه در حین سفر به خاطر مرضی و ناتوانی به دریا انداخته می‌شدند) نقطه ننگی در تاریخ کشورهای استعمارگر اروپایی قلمداد شده است.

خرید و فروش برده وسیله شرکت‌های بزرگی که متعلق به هلندی‌ها و انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها و بعدها آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها و دانمارکی‌ها بود انجام می‌گرفت و کشتی‌های آمریکای شمالی هم از راه حمل بردگان سود قابل توجهی به دست می‌آوردند.

در سال ۱۷۵۰ از تعداد ۱۹۲۰ کشتی حمل برده ۱۵۵ فروند متعلق به انگلیسی‌ها بود و در ۱۷۹۱ تعداد مؤسسات یا شرکت‌های مخصوص تهیه برده در سواحل آفریقا به این شرح بود: انگلیسی ۱۴، آلمانی ۱۵، فرانسوی ۲، پرتغال ۴، دانمارک ۴. در سال ۱۸۹۰ بریتانیا ۳۸ هزار، فرانسه ۲۰ هزار، پرتغال ۱۰ هزار، آلمان ۴ هزار و دانمارک ۲ هزار نفر برده معامله کردند.

آمریکای شمالی به خاطر وسعت و همچنین احتیاج به نیروی انسانی در مزارع وسیعش تعداد زیادتری از بردگان را وارد می‌کرد به طوری که در شروع جنگ‌های داخلی آمریکا در اوایل دهه ۱۸۶۰ تنها در قسمت‌های جنوبی حدود چهار میلیون برده مشغول کار بودند.

انگلیس سرآمد تجار برده

در سال ۱۶۱۹ یک افسر نیروی دریایی انگلیس به نام سرجان هاکنیز عده‌ای از بومیان سواحل گینه را به عنوان برده با کشتی خود به ویرجینیا برد و به قیمت گزافی به تنباکوکاران محل فروخت. به خاطر عایدی نسبتاً گزاف که نصیب وی شد، سایر سودجویان انگلیسی هم به این کار روی آوردند و بزودی انگلیسی‌ها سرآمد تجار واردکننده برده به آمریکا شدند. کمپانی سلطنتی آفریقا و بعدها کمپانی‌ها و افراد خصوصی، تهیه برده در آفریقا و تحویل آنها را به زمینداران آمریکایی به عهده گرفتند. اختلاف و رقابت تجار با نفوذ اسپانیایی و انگلیسی بر سر برده‌فروشی دو دولت مطبوع آنها را بعضاً تا حد آمادگی به جنگ پیش می‌برد.

در خاتمه نوشتار بی‌مناسبت نیست که به جریان الغاء بردگی که قبل از همه دو دولت انگلیس و آمریکا آن را فعالانه شروع و با تلاش پیگیر در دریاها و داخل آمریکا به اتمام رساندند اشاره‌ای بنماییم.

از آغاز شروع برده‌داری در آمریکا عده زیادی از مردم با احساس انسانی به مخالفت با آن برخاسته و اقدامات گسترده‌ای را شروع کردند که اکثریت آنان شمالی بودند (که بیشترشان کارخانه‌داران بودند و بردگان بی‌قابلیت و بی‌معلومات به درد آنها نمی‌خورد). در مقابل آنان، جنوبی‌ها که احتیاج مبرم به برده در مزارع‌شان داشتند، از ادامه سیستم برده‌داری دفاع می‌کردند. همین اختلاف نظر بین شمالی‌ها و جنوبی‌ها بر سر الغاء بردگی، یکی از علل مهم شروع



جنگ‌های داخلی در آمریکا در نیمه دوم قرن نوزدهم شد. کتاب «کلبه عمو تام» نوشته یک خانم سیاهپوست آمریکایی به نام مارگریت هریت پیچر استو، در بازگویی وضع و حال سیاهان برده از جمله کتاب‌های معدودی است که به عقیده صاحب‌نظران نه تنها تاریخ آمریکا بلکه تاریخ دنیا را عوض کرده‌اند تا جایی که آبراهام لینکلن در سال ۱۸۶۲ در اشاره به جنگ‌های داخلی گفت که «این جنگ را یک زن به وجود آورد» که منظورش خانم استو بود.

کنگره ایالات شمالی در جریان جنگ‌های داخلی و متعاقب پیروزی شمالی‌ها در قانون اساسی آمریکا تغییراتی داده و برده‌داری را در تمام آمریکا غیرقانونی اعلام کرد ولی صد سال دیگر طول کشید، تا سیاهان یا بردگان سابق به مزایای اجتماعی برابر با سفیدپوستان نایل شوند و تبعیض نژادی* از میان برداشته شود.

از اظهارنظرهای جالبی که در دفاع از سیستم برده‌داری و تبعیض و یا سوءرفتار در حق سیاهان وسیله آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به عمل آمده این است که، سیاهان برده در ابتدا با بی‌فرهنگی کامل تا حد آدم‌خواری (بین بعضی قبایل) و یا مناسک عجیب و غریب دینی و رفتارهای غیرمقبول اجتماعی در وضع و حالی نبودند که قانون مساوات انسانی و برابری مدنی در مورد آنها رعایت شود.

مسئله این گفته می‌تواند تا حدی توجیه تبعیض و سختگیری باشد، ولی بهیچوجه جوابده اعمال وحشیانه استعمارگران در حق سیاهان نیست.

یادداشت‌ها:

در تهیه این نوشتار از دو کتاب زیر بیشتر بهره گرفته‌ام:

1. Freedom: A History of Us, by Joy Hakim, 2003.

۲. تاریخ بردگی، نوشته یدالله نیازمند، تهران ۱۳۴۹.

* Segregation



با پشتوانه نزدیک به نیم قرن تجربه

بزرگترین و پرفروش‌ترین آژانس مسافرتی ایرانی در سراسر آمریکا
کارمندان با سابقه، سرویس برتر با نرخ‌های ارزان‌تر، تنظیم تورهای اختصاصی
اعتبار نام سیروس تراول است

سیروس تراول در ۵ شعبه:

بورلی هیلز

(800) 992-9787

سن حوزه

(800) 332-9787

سانفرانسیسکو

(800) 882-9787

ارواین

(866) 442-9787

واشنگتن

(800) 558-8770



کیفیت عالی خدمات سیروس تراول را از کسانی جويا شوید که آن را تجربه نموده‌اند.

www.cyrustravel.com

تمام جشن‌های ملی در خانه ما برگزار می‌شد و شعر و موسیقی و شادی در فضا موج می‌زد. تفریحات خارج از منزل، رفتن به موزه‌ها و کارخانجات بود با شرح و توضیح در مورد هرچه که می‌دیدیم. از طرفی چون پدرم معتقد بودند که آلمان بعد از جنگ را زنان و دختران آلمانی با کار و کوشش و همت بلند ساخته‌اند، من و خواهرانم نیز باید کارهایی بکنیم که ماندگار باشد.

از چه سنی به سرایندگی و نقاشی پرداختید؟

به هر حال بنیان من در این خانه گذاشته شد. کم‌کم استعدادهای نهفته‌ام شکوفا می‌شد. در نه سالگی قریحه سرایندگی بروز کرد و در چهارده سالگی برای پرورش ذوق نقاشی نزد استاد تجویدی قلم زدم. در ضمن با موسیقی هم آشنا می‌شدم. اما این همه سرخوشی هنگامی که در کلاس یازدهم در دبیرستان انوشیروان دادگر تحصیل می‌کردم با از دست دادن پدر ارجمندم مبدل به غم بزرگ و جانکاهی شد.

**بُد او تکیه‌گاهم چو الوند کوه
بلند، ایستا چون دماوند کوه
ز خُردی خود او بود استاد من
که باعشق بنهاد بنیاد من
قلم داد دستم «پیاموز» گفت
کنون شد قلم رازگوی نهفت**

یک سال بعد با همسر مهربانم، که از دوستان خانواده بود، پیوند زناشویی بستم و برای احساسی که پس از فقدان پدر سرگردان مانده بود، پایگاه تازه و والایی یافتم. چه او نیز علاوه بر همسری، مربی خردمندی بود که یک دختر مدرسه‌ای بی‌تجربه را برای ورود به اجتماع پر شر و شور آماده می‌کرد.

روز به روز عشق من به همسرم نصرالله خزاعی که اینک سرلشگر بازنشسته است، فزونی می‌یافت و به دنیا آمدن دو فرزندمان، لیلا و کامران این عشق را شیرین‌تر کرد. اما همیشه گم‌کرده‌ای ذهنم را به خود مشغول می‌کرد و آن عشق به آموختن بود که آنهم پس از فرستادن دومین فرزندم به مدرسه عملی شد و از دانشکده آمریکایی دماوند در رشته زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفتم و بعد تحصیلاتم را در رشته ادبیات فارسی و علوم انسانی تا دریافت درجه دکتری در دانشگاه تهران ادامه دادم. موضوع پایان نامه رساله دکتری من تصحیح انتقادی آثار فخرالدین عراقی بود که با نمره معادل عالی مواجه شد. انعکاس دریافت چنین نمره و تأیید استاد نکته سنج و سخت‌گیری چون شادروان دکتر سیدجعفر شهیدی، رئیس سازمان لغت‌نامه دهخدا چنان بود که فردای آن روز نماینده انتشارات زوار قرارداد چاپ



گفتگو با

دکتر نسرين خزاعی

شاعر و نقاش

شاهرخ احکامی

جهت شناسایی خود به خوانندگان، لطفاً از اوان کودکی، محیط خانواده و بالاخره ازدواج‌تان بگویید.

کودکی به یاد دارم زیبایی، شادی و صفاست و من مانند شاهپری که رها در باغ ازین گل به آغوش گلی دیگر می‌رفتم و قوت جان می‌چشیدم. خواهرانم، که هر یک هنری داشتند، به نحوی آموزگار من بودند و مرا زیر نظر و توجه داشتند.

پدرم با اینکه از صاحب‌منصبان زمان خود و افسری رشید با سری پر شور از عشق وطن بود، همدوش با نظامیان وطن‌پرست در ایجاد ارتش نوین و سرانجام دادن به امور مرزی و سرحدات مملکت و برقرار کردن امنیت انجام وظیفه می‌کرد. در عین حال به کار تأسیس و ایجاد مؤسسات فرهنگی و صنعتی نیز می‌پرداخت.

زادگاهم تهران است و فرزند شادروان سرهنگ محتشم نظام هستم که از مادری پر هنر به نام بدیع‌الملوک رضوان پا به عرصه وجود نهادم و در خانه‌ای که به یک هنرکده می‌مانست و عشق و ادب و احترام و اندیشمندی از ارکان اصلی آن بود، پرورش یافتم. عشق پدر و مادرم به یکدیگر و همفکری و همدوشی آنها باهم، موهبتی بود که به زندگی ما گرمی و امنیت می‌بخشید. آنچه از دوران

رساله‌ام را نوشت و این کتاب تا کنون دوبار به چاپ رسیده است.

لطفاً کمی راجع به انتخاب موضوع و کار رساله‌تان توضیح دهید.

از آنجایی که به ادبیات عرفانی ایران علاقمندم و مایل بودم کاری در این زمینه بکنم، تحقیق در عشق در دیوان شمس را پیشنهاد کردم و نیز کار روی دیوان عراقی را. موضوع دوم مورد تصویب قرار گرفت که به تصحیح انتقادی احتیاج داشت و البته می‌بایست شامل کلیه آثار منظوم و منثور آن عارف بزرگ شود. برای این کار از هجده نسخه برای مقابله استفاده کردم و ضمن پاک‌سازی متن به شرح و توضیح تمام معضلات آن همت گماشتم و نیز تحقیق جامعی درباره زندگی و آثار عراقی تا به آنجا که آخرین نواده او که در پاکستان سجاده‌نشین است و به نام حافظ در اشعار خود تخلص می‌کند، فراهم آوردم.

اهمیت عراقی در چیست؟

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برو، تو خود که باشی که درون خانه‌ایی در دیر می‌زدی شب ز درون ندا درآمد که درآ، درآ عراقی که تو هم حریف مایی

عراقی شاعر عارف قرن هفتم و هم‌عصر مولاناست که در مراسم سماع نیز در مدرسه مولانا شرکت می‌کرده و به دستور مولانا در توقات خانقاهی برای او ایجاد شد. اما اهمیت عراقی در این است که او را حلقه واسطه بین عقاید و آراء ابن عربی، فیلسوف اندلسی و ادبیات عرفانی بعد از عراقی می‌دانند. زیرا او پس از ترک دیار خود و سر زدن به مکاتب صوفیان مختلف، بالاخره در خانقاه زکریا مولتانی دوره سلوک خود را گذراند و خرقه خود را از دست او گرفت، ولی پس از مرگ زکریا آنجا را به قصد قونیه، که در آن زمان یکی از مراکز فرهنگی بود، ترک کرد و در محضر صدرالدین قونبوی که به قولی پسرخوانده ابن عربی بود، شرح کتاب فصوص الحکم را استماع کرد و تحت تأثیر آن نثر مسجع بسیار زیبا و شاعرانه‌ای را به نام لمعات به رشته تحریر کشید. انعکاس آراء ابن عربی که بر مبنای تجلی است در آثار عراقی موجب شد که پیروان او نیز از آن تأثیرپذیر شوند. برای نمونه حافظ که در موارد دیگر هم از عراقی اقتباس کرده و من نمونه‌های آن را در کتابم آورده‌ام، در این مورد که آنچه در عالم است انعکاسی است از ذات احدیت، چنین می‌فرماید:

در ازل پرتو رویت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
یا در این عزل:
عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف ز خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او عام افتاد این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

عراقی عاشقی است که در عاشقی سر از پا نمی‌شناسد. خانم آنا ماری شیمل در کتاب «ابعاد تصوف اسلامی» آورده است که از صوفیان ترکیه شنیده که عراقی یک عبارت مشهور و متداول بین مسلمانان را تغییر داده است یعنی به جای لاله‌الاله گفته است لاله‌الالعشق. و من بر این باورم که این دگرزی بوده که به مریدان خود داده بوده. بد نیست متذکر شوم که در نامه‌ای که به برادرش نوشته گفته است که من عرفان قلندرانه را به سالکان می‌آموزم. هم زمان با تجدید چاپ مجموعه آثار فخرالدین عراقی گزیده‌ای از آثار او را به نام «همه اوست» تهیه کردم که در انتشارات سروش همراه با گزیده بزرگان سخن در سال ۱۳۸۳ به چاپ رسید. این نام را از ترجیع‌بند زیبای عراقی که الهام‌بخش هاتف بوده گرفته‌ام با ترجیع:

که همه اوست هر چه هست یقین جان و جانان و دلبر و دل و دین

از دیگر فعالیت‌ها و کارهایتان برایمان بگویید

ضمن ادامه تحصیل به دعوت دانشکده دماوند که در آن زمان فوق لیسانس را نیز اضافه کرده بود به کار تدریس در رشته ادب فارسی و تاریخ فرهنگ مشغول شدم. مدتی هم به عنوان رئیس مجمع فارغ التحصیلان این دانشکده از بدو تأسیس فعالیت فرهنگی و هنری داشتم. از کارهای دیگرم باید به تصحیح کتاب‌های فرسنامه و شراب‌نامه اشاره کنم که تکالیف دوره فوق لیسانس بود و در مخزن رساله‌های دانشکده ادبیات قرار بود محفوظ بمانند، ولی در دوران تعطیل و آغاز دوباره دانشگاه دیگران آنها را به نام خودشان چاپ کردند. باید اضافه کنم که کار رساله دکتری من نیز به آن دوران برخورد کرد و مدتی به تعویق افتاد. دیگر ترجمه زورق بی‌حفاظ نوشته استیفن کرین، مرواریدی از بحر عرفان، تلخیص داستان پیر جنگی مولانا به شعر و برخی کارهای دیگر که از جمله جالب‌ترین آنها تلفیق نمایشنامه کمدی دکتر عوضی نوشته مولیر نویسنده فرانسوی است با داستان پادشاه و کنیزک مولوی.

منظور از تلفیق چه بود؟

منظور نشان دادن قدرت تأثیر و نفوذ فرهنگ و ادب فارسی در آثار سایر ملل بود. این نمایشنامه باید زیر نظر دکتر لافلند استاد کلاس شکسپیر و دراما اجرا می‌شد و من با شاگردان دیگر بازیگران آن بودیم. ولی

من هنگام مطالعه متوجه شدم مولیر این سوژه را از مولانا اقتباس کرده که همان معالجه ابن سینا در مورد یکی از شاهزادگان سامانی است که آن را نخستین معالجه روانشناسی دانسته‌اند. بلافاصله اشعار مناسب را از مثنوی در جای‌جای این نمایشنامه گنجاندم و استادم از شنیدن این موضوع هم شگفت‌زده و هم خوشحال شد. به هر حال طرح نمایش دگرگونه شد و در آغاز نمایش که در حضور تمام شاگردان و استادان و هیأت امنای دانشکده برگزار می‌شد دکتر لافلند اعلام کرد که پس از هفتصد سال مولیر این داستان را از شاعر بزرگ ایران وام گرفته است. من نیز به جای بازی در کنار صحنه در جای مناسب اشعار را قرائت می‌کردم که بسیار مورد توجه قرار گرفت.

از فعالیت‌های دیگر من حضور در محافل فرهنگی و هنری در ایران و آمریکا است. برای نمونه دوبار در انجمن متخصصان شمال کالیفرنیا و دانشگاه استنفورد سخنرانی داشتم، شرکت در سمینار و نیز شعرخوانی در دانشگاه کلمبیا همچنین دانشگاه‌های فرلی دیکسون و غیره. در ایران نیز در نمایشگاه بزرگ کتاب تحت عنوان ده استاد ده چهره ادب معاصر، درباره پروین اعتصامی و همچنین در هشتادمین سالگرد تولد ابن بانوی بزرگ تحت عنوان جایگاه پروین در تاریخ ادب فارسی سخنرانی کرده‌ام.

در کنگره هزاره فردوسی، برای ادای دین خود به این شاعر گرانمایه ایران، شعری سرودم و همچنین تابلویی کشیدم که در آن شاهنامه را در حد کتاب آسمانی قرار دادم که بال سیمرغ بر آن مماس شده و یکی از پره‌های شگفتی‌آفرین آن در دستی است که از آستینی برآمده و می‌نویسد: دریغ است ایران که ویران شود.

این کنگره به چه صورت و با شرکت چه کسانی برگزار شد؟

در زمستان سال ۱۳۶۹ در دانشگاه تهران دختر خانمی نوشته‌های روی لوحه‌های برنزی اطراف سکویی که مجسمه فردوسی روی آن قرار داشت را با قلم موی سیاه پر رنگ می‌کرد. در تالار فردوسی سپاه ایران و توران را در دو طرف تالار قرار داده بودند و سیمرغ معلق در فضا در وسط تالار آویخته شده بود. طبقه زیر کتابخانه دانشگاه را برای کارهای هنری درباره شاهنامه اختصاص داده بودند که کار مرا هم در آنجا نصب کردند. از تمام دنیا استادان و رایزن‌های فرهنگی و علاقمندان به این شاعر و حماسه سرای بزرگ شرکت کرده بودند و با سرافرازی و غروری وصف‌ناپذیر از این بزرگرم حماسه یاد می‌کردند و او را می‌ستودند. رایزن فرهنگی ایتالیا عکس مجسمه فردوسی را در رم در میدان به نام میدان فردوسی نشان می‌داد و دیگری می‌گفت ما اشعار فردوسی را ترجمه کرده‌ایم و در مدرسه به فرزندانمان می‌آموزیم تا درس وطن‌پرستی را بیاموزند.

وسوسه هستی

نسرین خزاعی (محتشم)

ای وسوسه هستی ای ساقی جام عشق
ای جوشش جان در تن ای شرب مدام عشق
ای از تو به هر سازی سوزی ز مقام عشق
ای از تو به هر نغمه صد گوشه به نام عشق
جان چشم به راه دل در حسرت پیغامی
کی حلقه به در کوبی ای لطف پیام عشق
ای قصه شام تار، ای راهزن پندار
ای لذت هر دیدار، ای شور سلام عشق
بر شام خیال من خورشید رخت تابید
صد صبح به من خندید ای مطلع بام عشق
در قاف هوای تو پر ریخت عقاب دل
بنشست به بوی تو ای دانه دام عشق
در دام چو افتادم کردی ز غم آزادم
آزادگیم آموز ای اوج مقام عشق
تا ره سپرم بی پا پرواز کنم بی پر
پر شو و پایم شو ای شهیر و گام عشق
صد خون اگرم ریزی از عشق نپریم
زین معرکه نگریم ای تیغ نیام عشق
من قطره ناچیزم جویم کن و رودم کن
تا با تو در آمیزم ای قلمز کام عشق
در عشق اگر خامم دُردی کش این جامم
بگذاز مرا در خود ای بوته خام عشق
از آن می دیرینه کز جان دُر می شوید
پر کن قدحی دل را ای ساقی جام عشق
آسیمه سرم کردی از خود به درم کردی
بخرام به آغوشم ای ناز خرام عشق
تا جامه براندام شوریدگی آغازم
جان بر سر جان باز ای نشئه کام عشق
زین گفته آشفته بردوز لبم، بردوز
تو ساحری ام آموز ای سحر کلام عشق
با هر چه کند آغاز نسرین سخن دل را
هم بر تو بیانجامد ای حسن ختام عشق

• • • • •

بام: ریشه از بامه پهلوی به معنای روشنایی، صبح، بامداد.
مدام: ۱. همیشه و دائمی، ۲. شراب. کام: ۱. دهان، ۲. لذت. بو: امید، آرزو.
ساحری: ایهام دارد به شاعری چون شعر را به سحر حلال خوانند و کنایه است از هر سخن فصیح و بلیغ که به منزله سحر باشد. (ساحرمان گفته‌اید شاید و لیکن / ساحر اهل خرد ز سحر حلالیم) (ناصر خسرو)
بوته: ظرفی که از گل سازند و طلا و نقره و مانند آن را در آن بگذارند.
قلمز: دریای قلمز است ولی به معنی دریا هم به کار رفته است.

از سبک اشعارتان بگوئید.

باید اذعان کنم که شعر و نقاشی مونس‌های گاه و بیگاه و تفرجگاه روح پر تلاطم من اند. در واقع شعر یک هنر است و با هنرهای دیگر بخصوص موسیقی و نقاشی ارتباطی آشکار دارد و به تعبیری نقاشی شعر بی‌زبان است. ظریفی درباره من در یکی از نشریات نوشته بود که او در نقاشی شعر می‌گوید و در شعر نقش می‌آفریند. این عبارت زیبا خالی از مبالغه نیست ولی در بعضی از کارهایم این اتفاق افتاده است. از کودکی شعر و موسیقی مرا سخت تحت تأثیر قرار می‌داد. مشاعره را دوست داشتم و اشعار و تصانیف را زود از بر می‌شدم. من شعر را دوست دارم و آن را والاترین پدیده روح بشری می‌دانم. اصولاً آدم کلاسیکی هستم و شعر را هم با همان سبک سنتی که آغاز کرده بودم ادامه دادم. گاهی هم به مقتضای موضوع از قالب نیمایی استفاده می‌کنم و آن را هم دوست دارم. زیرا موسیقی شعر برای من اهمیتی خاص دارد و وزن نیمایی هم آن را تأمین می‌کند. از مضامین تکه پاره شده‌ای که به عنوان شعر عرضه می‌شود لذتی نمی‌برم و با وجود اقیانوس بی‌همتای شعر و ادب فارسی دلیلی برای تقلید از بیگانگان و فرهنگ آنان نمی‌بینم. مجموعه‌ای از سروده‌هایم به نام «نقش بر آب» منتشر شده است.

از کارهای نقاشی خود سخن بگوئید.

از همان اوان کودکی گل و طبیعت و زیبایی‌های آن در ذهنم نقش می‌بست. با فرا گرفتن مینیاتور نزد استاد تجویدی در کنار بانو کلارا آبکار و استاد مهروان با روش‌های خاص آن هنر، مهارت دستم در ریزه کاری و کنترل قلم مو زیاد شد. البته مدتی به طور گاه به گاه نقاشی کردم، بعدها با فرا گرفتن روش‌های نو در آبرنگ و مدیاهای دیگر وارد عرضه هنر شدم و در نمایشگاه‌های فردی و ستجمعی شرکت کردم و جوایزی نیز نصیبم شد. البته صرفاً ذوقی کار می‌کنم و موضوع‌هایم بستگی به حالت و موقعیت روحی‌ام دارد. تا شوری برای کار پیدا نکنم قلم مو به دست نمی‌گیرم. ارتباط رنگ و وسیله نقاشی با موضوع برای من درست همان حالت کلمه و قالب شعر را با موضوع آن دارد. سبک نقاشی‌ام بیشتر

کلاسیک یا امپرسیونیست است. ده نقاشی آبرنگم در مجموعه‌ای به نام نگارستان و نیز بعضی از کارهایم در کاتالوگ‌های نقاشان ایران چاپ شده است. در یکی از نقاشی‌هایم که به نام «زن در درازنای تاریخ» است زن را مانند کوهی تصویر کرده‌ام که شانه راست او قله کوه است. با صورتش از خورشید گرمی و نور می‌گیرد و با دستش بذر مهر می‌پاشد و گیسویش آبشاری است که به رودخانه هستی تداوم می‌بخشد. زیرا معتقدم که زنان ایرانی فداکار با وفا، سازنده زندگی، مادران پر قدرت و شیرزنانی هستند که با وجود همه گونه فشارهای روحی و اجتماعی و موانع و مشکلاتی که همه به آن واقف هستیم، باعث تداوم زندگی و پرورش دهنده فرزندان شیراوژی هستند که همیشه و در همه جادار خشیده‌اند. سازمان بهداشت زنان وابسته به سازمان ملل به خاطر این تابلو مرا عضو افتخاری خود کرد و عکس آن را در نشریه خود به چاپ رساند.

مهمترین کاری که در زندگی کرده‌اید چیست

همه کارها به یک طرف، اما مهمترین کاری که در زندگی کرده‌ام حفظ انسجام کانون خانواده و تربیت صحیح فرزندانم است که گذشته از رسیدن به مدارج عالی علمی، انسان‌هایی پاک‌نهاد و بشردوست و صادق و مهربانند و مانند خودم از دروغ بی‌زارند و از کینه و نفرت به دور. عاشق ایران عزیزانم و قلب‌شان برای آنجا می‌تپد، همچنان که فرزندان آنها.

چه پیامی برای نسل جوان دارید.

همه فرزندان ایران فرزندان من اند. آنها شریف و آزاده و پاک‌نهادند زیرا آریایی‌نژادند و آریا در لغت به معنی آزاده و شریف است. به شرط آن که میراث فرهنگی و تاریخی خود را از یاد نبرند، زبان فارسی را پاس بدارند و استعدادها و قابلیت‌های خود را به‌روانند و خود را به عالی‌ترین مراتب ترقی برسانند. مهر و راستی را پیشه خود سازند. خدمت به موجودات عالم را بالاترین عبادت بشمارند و هر کجا هستند از دل و جان خدمتگزار میهن عزیز خود ایران باشند.

علیرضا کاخ‌ساز

Ali R. Kakhsaz, CPA, MAcc

ARKCPA.COM

© A. R. Kakhsaz & Company 818/713-9322

از گزارش‌های مورخان ایرانی درباره شادی‌ها و شادمانی‌های مغول‌ها چنین برمی‌آید که گویا اینان خود ستم‌هایی را گزارش نکرده‌اند که بر مردم ایران روا دانسته شده است. و خود ننوشته‌اند: «آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند!» ریشه این همه شیفتگی را در کجا باید جست؟ نوشتن تاریخ کاری است و گزارش آکنده از شیفتگی کاری دیگر. و جالب است که مغول‌ها خود از لفاظی بیزار بوده‌اند. و تاریخ جهانگشای جوینی لبریز است از لفاظی‌های بی‌امان و نفس‌گیر. با این‌که بسیار ملال‌آور است، با هم بخوانیم جهانگشارا از جشن تخت‌نشینی اگتای: «و پادشاه جهاندار بر مرقاء بخت بیدار مویید و کامکار نشست و پادشاهزادگان جوزاوار منطقه خدمت بر میان مهر، در پیش مهر آسمان عظمت و اقتدار بسته و خواتین بر یسار هریک، با مایه حسن و ملاح، ذات یسار از فرط طراوت و نصارت، چون ازهار و از لطافت و نظافت مانده سبزه بهار... هر کس که آن مجلس را از کثرت حوران و ولدان و غزارت خمور و البان مشاهده می‌کردند، از قیاس خلد برین، زمان به مکان قآن روش چشم و جهان به تمکن اوبی کین و خشم گشته. و اشجار امن و امان بعد از ذبول آبدار شده و رخسار آمال را بعد از خدشات یأس و نومیدی، آب با روی کار آمده، روزها از روح و سکون خوشی لیلالی فایده داده و شب‌ها، از انس و ضیاء آتش می، حکم روز روشن گرفته...».

آدمی بی‌اختیار به یاد مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام می‌افتد که معاهده ترکمن‌چای را به خط خوش خود نوشت! و خیلی‌های دیگر که در تاریخ ما حضور داشته‌اند و حتما بالای چشم‌شان ابرو نبوده است... و نام‌شان در کنار شهیدان راه میهن آدرس خانه‌های ماست.

بی‌تردید به هنگام جشن تخت‌نشینی اگتای مغول، بیش از نیمی از خانواده‌های ایران سوگوار بوده‌اند. و جوینی خوب می‌دانسته است که چنین است... مشکل کجاست که مورخان ما دولتمردان را مستحق هزنوع شادمانی می‌دانستند و به هنگام گزارش شادمانی‌های حتی خشن‌ترین فرمانروایان، درد مردم خود را فراموش می‌کردند؟ نگاه این مورخان حتی به فرمانروایان منقرض قرن‌ها پیش از خود،

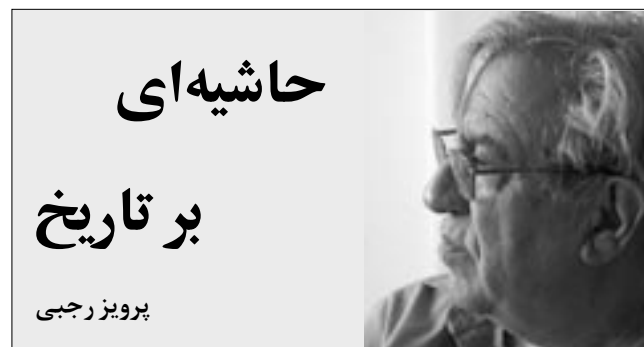
نگاهی آکنده از هنجاری مانند چاپلوسی است. شاید هم نگاه عموم به اصطلاح رعیت به فرمانروایان چنین بوده است. هنگامی که عده‌ای از هواداران امیر کبیر در راه کاشان آهنگ نجات او را داشتند، اگر روایت‌ها درست باشند، او حاضر به نافرمانی در برابر فرمان ذات اقدس همایی نشد... همچنین است داستان سوگند وفاداری دکتر محمد مصدق به خاندان پهلوی و استفاده نکردن او در اوج قدرت برای فراهم آوردن اسباب خلع محمدرضا شاه از سلطنت...

دوستان پیشنهاد کردند که پیشگفتار کتاب در دست تألیف مغول‌ها در ایران را پیش از چاپ اصل کتاب منتشر کنم، تا «حاشیه‌ای برای تاریخ»‌ها مفهوم‌تر شوند.

در دوره‌ای که مغول‌ها به جان ترک‌ها افتاده بودند، بیشتر از هر روزگاری در ایران خون ریخته شد. چنین

جهانگیر بود و نه جهاندار^۱. فقط این شانس بیهوده را داشت که آوازه‌اش بلند باشد. حتی تا به امروز، با این‌که چراغ این آوازه در حال پژمردن و افسردن و خاموشی است.

ما برابر برنامه در این مجلد ابتدا تا گم شدن جلال‌الدین و جافتادن فرمانروایی مغول‌ها او را دنبال خواهیم کرد و تاریخ خوارزمشاهیان و مغول‌ها را توأمان خواهیم خواند و سپس فقط به مغول‌ها خواهیم پرداخت، که هر کدام‌شان که سر از ایران درآورد، این سرزمین را، مانند سلوکیه و غزنویان و سلجوقیان، میهن نخست خود پنداشت. با این تفاوت که شاهان سلوکی به‌همه کوششی که برای هلنیزه کردن ایران به کار بردند، کوچک‌ترین توفیقی حاصل نکردند... همین نقش است به بررسی تاریخ مغول در ایران اهمیت بیشتری می‌دهد. ما برای یافتن بخشی



حاشیه‌ای

بر تاریخ

پرویز رجبی

از خودمان به مطالعه تاریخ این دوره سخت نیازمندیم.

از همین روی است که من در کتاب خود برخی از رویدادهای جانبی را، که در نگاه نخست بی‌ارزش به نظر می‌آیند، در پانویس‌های متبلور خواهیم کرد که در تاریخ‌نویسی معمول نیست. از هم‌اکنون می‌دانم که برخی این شیوه را به سبب غیرعادی بودن آن نخواهند پسندید. اما اطمینان دارم که مانند «حاشیه‌ای برای تاریخ» در پنج مجلد هزاره‌های گمشده و سده‌های گمشده تا مجلد حاضر، این شیوه نیز جای خود را خواهد گشود. ما باید شجاعت این اعتراف را داشته باشیم که هنوز در آغاز سپردن راه تاریخ خود هستیم و ناگفته‌های بر روی هم انباشته بسیارند و شیوه‌های جاف‌تاده مغربی هنوز کم‌تر به کار ما می‌آیند. به هنگام تألیف مجلد پنجم (اتابکان و خوارزمشاهیان)

پیداست که هنوز نمی‌توان برای نوشتن تاریخ مغول در ایران به عبارت معروف «آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند»، بسنده کرد! چون هنوز عمق فاجعه حضور غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و مغول‌ها برای همگان روشن نشده است و بسیار دیده‌ام که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، حتی برای برخی از مورخان قهرمانی ملی شناخته می‌شود و برخی نام چنگیز را برای نوزاد خود برمی‌گزینند!

با این‌که مغول‌ها در کشورگشایی قاطعیت تلخی از خود نشان دادند، چنان سلطان جلال‌الدین به آرامی رخت برپست که تاریخ آن نیز در امواج خروشان رویدادها گم‌شد. حضور جلال‌الدین مانند مهی غلیظ ایران را پوشاند و به آرامی ناپدید شد. نه کسی رفتش را شاهد شد و نه مورخی مکان و زمانی برای آن ثبت کرد. در هر حال جلال‌الدین نه

حیرت کردم که کار مستقلی را نیافتم و ندانستم که دانشجویان تاریخ مشکل خود را چگونه حل می‌کنند. بنابراین فقط دقت مغربی‌ها در نوشتن تاریخ و طرح برداشت‌های خود است که می‌تواند الگوی کار مآثر را گیرد. ماهنوز باید عادت‌های پسندیده‌ای را بورزیم و بپروریم که در تاریخ‌نگاری می‌یابیم.

اما در همین آغاز کار به این باور خودم اشاره می‌کنم که برخلاف برداشت تقریباً عمومی، در لشکرکشی مغول‌ها به ایران، تقریباً جز امیران، سرداران، فرماندهان و افسران مغول، عنصر مغولی تقریباً حضوری فعال نداشته است و مغول‌ها برای سپاهیان خود بیشتر از ترک‌های مزدور که به فراوانی در اختیار داشته‌اند، سود جسته‌اند^۲. چنین است که همه نویسندگان تاریخ مغول و مورخی مانند رشیدالدین فضل‌الله که خود یکی از وزیران بزرگ تاریخ مغول است، به جای «مغول‌ها» از «تتارها» و «تاتارها» (قومی ترک) استفاده می‌کنند. و از همین روی است که برای حدود یک و نیم قرن سلطه بی‌چون و چرا و تمام عیار مغول‌ها بر ایران، جز اصطلاح‌های در پیوند با اردوکشی و سپاه‌گردانی، در مقایسه با ترک‌ها، یادگاری از حضور مغول‌ها برجای نمانده است^۳. بلکه حضور نظامی مغول‌ها با سپاهیان ترک خود در ایران^۴، سبب جاف‌تادن بیشتر ترک‌ها در ایران شده است و امروز حتی نمی‌توان یک نفر از مغول‌های دوره فرمانروایی آن‌ها را در ایران یافت. در حالی که در مورد ترک‌ها چنین نیست. ترک‌های سلجوقی، که پیش از مغول‌ها به ایران سرازیر شدند، امروز هم تا آن سوی قسطنطنیه مجمع‌الجزایری ترک‌نشین را در اختیار خود دارند.

از سر احتیاط، اکنون جای این یادآوری نیز هست که خواننده نباید به این فکر بیفتد که در این‌جا می‌توان مبحثی را گشود برای پرداختن به سابقه ترک‌ها و پیوند تاریخی‌شان با فارس‌ها. برای این کار کتابی مستقل لازم است. غرض در این‌جا، اشاره به نوع حضور مغول‌ها در ایران بود و بس! گمان می‌کنم خواننده «سده‌های گمشده» خود به مرور در مسأله‌های موجود در پیوند با این بحث صاحب‌نظر خواهد شد!

یادآوری دیگر این که برخی از

مورخان کوشیده‌اند با گزارش دست و پا شکسته «دائرةالمعارف»، با چند نام غریبه و نامأنوس، موقعیت زیستگاه اصلی مغول‌ها را بازایی کنند. من چنین برنامه‌ای را ندارم. زیرا هیچ سودی در آن نمی‌بینم. در گزارش حمله اسکندر و عرب‌ها به ایران نیز به جغرافیا و کوه‌ها و رودها و دشت‌ها و بیابان‌های بالکان و مقدونیه و یونان و همچنین شبه جزیره عربستان و شیوه ارتزاق مردم آن‌ها نمی‌پردازیم. پیداست که اشاره‌های ضروری جابه‌جا خواهند آمد، تا کسی در برهوت تاریخ راهش را گم نکند و اگر در ترکستان نیست، سر از ترکستان درنیورد!

مغول‌ها در روزگار چنگیز، جزیره‌های انسانی کم‌تراکمی را در برهوتی نامساعد تشکیل می‌دادند که به خاطر سرما و یخبندان و نبود امکانات معیشتی کافی و آسوده، ناگزیر از دست‌اندازی به مردم پیرامون خود بودند و کم‌ترین بهانه‌ای می‌توانست آن‌ها را به خشونت وادارد. همسایگان مهم عبارت بودند از چین و دشت‌های غربی آسیای مرکزی، به ویژه در حوزه سیردریا و آمودریا، که پستوی جذاب مدنیت ایران بود و در دوره اسلامی به اشغال گسترده ترک‌های غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی درآمده بود. به سخن دیگر، ماوراءالنهر و خوارزم در این دوره، نقطه حساس ایران برای زخمی شدن و زخم برداشتن بود.

با کمی تساهل می‌توان گفت که ترک‌های این دوره جانشین سکا‌های خویشاوند ایرانیان شده بودند، و خان‌های مغول، بیگانه با دولت و دولتمداری و ناآشنا با کارهای معمول مربوط به رعیت، با به خدمت گرفتن مزدوران سپاهی ترک^۵ و میراث کم و بیش چهار سده فرمانروایی غزنویان و سلجوقیان، تا آغاز فتنه بزرگ و خونین خود پیوسته خود را به ایران نزدیک و نزدیک‌تر کرده بودند. به این ترتیب سپاه مغول، که تقریباً فقط از ترک‌ها تشکیل می‌شد، از نظر زبان هم در ایران با مشکلی چندان روبه‌رو نبود. سلجوقیان تا اعماق آسیای مرکزی راه را برای مغول‌ها گشوده بودند.

در این مجلد هم کوشش شده است که تنها از منابع دست‌اول و نزدیک به رویدادها استفاده شود. همچنین از

آوردن منابع متعدد، که معمولاً رونویسی از یک منبع اصلی هستند و فقط سبب پریشانی خواننده می‌شوند، صرف نظر شده است.^۶ منابع معاصر نیز در تألیف این اثر کاربردی نداشته‌اند.

شگفت‌انگیز است که در دوره مغول‌ها، با این که همه مظاهر مدنی و فرهنگی طعمه یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های تاریخ بشری، در گستره‌ای بسیار عظیم از آسیای مرکزی تا بالکان شدند و به قول شادروان قزوینی، در پیشگفتار تاریخ جهانگشا، دانشمندان را مانند گوسفند سربپریدند، به تاریخ‌نگاری چنان توجهی شد که در هیچ دوره‌ای همانندی برای آن نمی‌توان یافت.

در میان منابع اصلی تاریخ مغول می‌توان از تاریخ جهانگشای عطا‌الملک جوینی (از سال ۶۵۸ هجری)، جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله (حدود ۷۱۰ هجری)، سیرت جلال‌الدین مینکبری شهاب‌الدین محمد خُزندزی نسوی (سده هفتم هجری)، تاریخ و صاف از فضل‌الله شیرازی معروف به و صاف‌الحضره (۷۳۸ هجری)، تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی (۷۳۰ هجری) و مجمع‌الانساب از محمد شیانکاره‌ای (۷۳۳ هجری) نام برد. هریک از این کتاب‌ها از بهترین کتاب‌های تاریخ ایران هستند. خوشبختانه همه این مؤلفان در دربارهای زمان خود نقشی حساس داشته‌اند. عطا‌الملک جوینی ۱۵ سال

دبیر ارغون آقا بود و با آمدن هولاکو به ایران به دبیری او رسید. بگذریم از ۲۰ سال طبابت و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله در زمان غازان خان و برادرش اولجایتو. جامع‌التواریخ را همان‌گونه که از نامش پیداست، می‌توان برای دوره‌ای دائرةالمعارف تاریخ ایران و پیرامون به‌شمار آورد. دریغ که در این کتاب بارها به فقر و بدبختی مردم اشاره می‌شود، اما رشیدالدین از اشاره به علل فقر آگاهانه پرهیز می‌کند، تا مبدا خاندان چنگیزیان را برنجانند. مهارت رشیدالدین فضل‌الله برای گریز از حقیقت تلخ ممکن است در زمان او مؤثر بوده باشد، ولی امروز این مهارت بسیار فرسوده به نظر می‌آید. به این ترتیب، در این منبع‌ها هرآن‌چه می‌درخشد ز ناپ تلقی نشده است و پیداست که مورخان نامبرده نیز به سبب وابستگی‌های دیوانی با

فرمانروایان مغول نمی‌توانند عاری از هرگونه «شیله پپله» باشند. به ویژه ازیرا که اصولاً و معمولاً در این گونه نوشته‌ها نویسندگان در خدمت فرمانروایان، در مقایسه با رعیت، برای آن‌ها حق بیشتری قائل هستند!.. و شگفت‌انگیز نیست که در این باره همه نویسندگان یادشده، با این که دارای شیوه‌های متفاوتی هستند، در نگاه کلی خصلتی کم و بیش مشترک دارند... مثلاً ملاحظه فرمانروا و بزرگان مغول از سوی رشیدالدین فضل‌الله همدانی که همواره به فکر قضاوت تاریخ و آبروی ایلخان است.

هنگام خواندن نوشته رشیدالدین، و کم و بیش دیگر مورخان، فکر می‌کنی که ایلخان هرگز کار نسنجیده و زشتی نمی‌کند و به این باور خو می‌گیری که غازان خان مدبرترین فرمانروایی است که جهان به خود دیده است. البته غازان خان در روزگار خود واقعا رهبری استثنایی بوده است. اما نه به آن اندازه‌ای که رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ مبارک غازانی، با شیفتگی بسیار، مدعی آن است. دست ما در سنجیدن درست و نادرست بودن اصلاحات غازان خان تنگ است. چون برخی از گزارش‌ها فقط منحصر به تاریخ مبارک غازانی است. این امکان هم وجود دارد که فرمان‌های غازان خان را خود رشیدالدین نوشته باشد و در نتیجه برخی از آن‌ها تنها می‌توانند دربرگیرنده آرزوهای او باشند.^۷

در همین جا اما می‌توان به وجود نکته بسیار مثبتي در این منبع‌ها اشاره کرد. و آن جبران ناخواسته و متقابل حفره‌ها و رویدادهای از قلم افتاده است. خوب که دقت می‌کنی، می‌بینی از قلم افتاده‌های اثری، سرانجام در جای دیگری به ثبت رسیده‌اند. در میان این نویسنده‌ها من علاقه ویژه‌ای به نسوی و و صاف‌الحضره دارم. نسوی که به صورت شاهد و متکلم وحده می‌نویسد، گاهی به نکته‌ای غافلگیرکننده اشاره می‌کند که دیگر نوشته‌ها فاقد آن هستند. دریغ که نوشته نسوی محدود می‌شود به دوره سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و نبردها و جنگ و گریزهای او با مغول‌ها. در تاریخ و صاف نیز می‌توان به نکته‌های جالبی از تاریخ اجتماعی ایران دست یافت که جایشان در منبع‌های دیگر، به ویژه، بر خلاف انتظار، در نوشته‌های رشیدالدین

فضل‌الله خالی است.^۸

در این جا این نکته را هم باید افزود که تکلف بسیار در جهانگشای جوینی اغلب خسته و گاهی بیزارکننده می‌شود. اما، مستوفی که بسیار حرفه‌ای می‌نویسد، تا می‌تواند از تطویل می‌گریزد و مکرر پیش می‌آید که خواننده‌اش را خمار رها می‌کند! با این همه گزارش‌های او درباره حکومت‌های کوچک محلی گرانبها است که نشان از گستردگی چشم‌انداز روبه‌روی او دارد. مورخان معروف دو سده بعد، میرخواند (درگذشت: ۹۰۳ یا ۹۰۴ هجری) با روضه‌الصفاء و خواند امیر (درگذشت: ۹۴۱ هجری) با حبیب‌السیر، نیز کوشش‌های درخور توجهی در باز یافت تاریخ دوره مغول دارند. البته میرخواند با نثری روان‌تر و نگاهی سنجیده‌تر از نوه دختری خود خواند امیر که مقلد اوست. در هر حال، مانند مجلد‌های پیشین خواهیم کوشید با پرهیز از منبع‌های دست دوم به آشفنگی تاریخ این دوره هم دامن نزنم. پیداست که برای دوره‌ای به اهمیت دوره مغول می‌توان صدها مقاله و کتاب یافت. این نوشته‌ها تنها می‌توانند به شفاف‌تر دیدن رویدادها کمک کنند. اما چنین نینداشته‌ام که اگر به منابع بیشتری ارجاع بدهم، کارم مقبولیت بیشتری خواهد داشت. مگر این که تلخی و یا طنز نهفته در رویدادی شگفت‌آور، برای تقویت درستی داستان، نقل قول‌های همانندی را از روزگار رویداد بطلبد.

از کارهای مورخان معاصر باید به دو کار مهم و تعیین‌کننده اشاره کرد: تاریخ مغول کار ارجمند عباس اقبال آشتیانی، بزرگ‌ترین مورخ دوره اسلامی ایران و تاریخ مغول در ایران نوشته برتولد اشپولر خاورشناس بزرگ آلمانی. هر یک از این دو اثر بزرگ دلایل ماندگاری خود را دارد. مغربیان، اغلب روس‌ها و آلمانی‌ها، در پژوهش‌های خود بیشتر به مسائل مدنی و فرهنگی (اجتماعی) پرداخته‌اند و کوشیده‌اند تا به حلقه‌های گمشده ستون فقراتی دست یابند که تاریخ مغول به آن استوار است. از آن میان کار بسیار ارجمند مغول‌شناس روس ولادیمیر تسف^۹. متأسفانه ایرانیان، جز اقبال اثر تعیین‌کننده‌ای پدید نیاورده‌اند. حتی تا تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی چاپ قابل قبولی از جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله

انجمن ام اس ایران MS IRANIAN MS SOCIETY آشنایی با انجمن ام اس ایران

شاید نام بیماری ام اس را شنیده باشید. ام اس که مخفف نام «مالتیپل اسکلروزیس» یک بیماری مزمن دستگاه عصبی است که بخش‌های مغز و نخاع را گرفتار می‌کند. بیماران مبتلا به ام اس ممکن است بعضی از توانایی‌های خود را به سبب این بیماری از دست بدهند. ام اس افراد جوان، فعال و باهوش جامعه را گرفتار می‌کند. انجمن دست تمامی افراد یاریگر را به گرمی می‌فشارد و پذیرایی کمک‌های فکری، معنوی و مادی شما عزیزان است. با تشکر، انجمن ام اس ایران

شماره حساب: ۲۷۷۰ بانک صادرات شعبه میرزای شیراز کد ۸۳

۳۰۰۴۹۳۸۹۰۰۳ بانک صادرات شعبه وصال شیرازی کد ۳۰۰

صندوق پستی: ۱۵۸ - ۱۴۳۳۵

آدرس: تهران خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، نرسیده به خیابان طالقانی پلاک ۵۸

تلفن: ۶۶۹۵۱۱۸۷ یا ۶۶۹۵۱۱۸۸

آژانس مسافرتی ایراکسپرس



- اطلاعات صحیح و مطمئن

- قیمت‌های مناسب و ارزان، ولی دقیق و واقعی

- سرویس و سطح اطلاعات عالی حرفه‌ای، قضاوت با شما...

برابر است با چهار دهه خدمات هواپیمایی بازرگانی به ایرانیان

گرام مقیم آمریکا توسط یکی از قدیمی‌ترین مدیران آن،

بهمن امیرحکمت

(888) 277-0823

(800) 408-7651

airexpress@cox.net

منتشر نشده بود و هنوز مجموعه کاملی از کار عظیم او سامان نیافته است.^۱ در این مجلد کم‌کم سفرنامه‌ها نیز جایی خواهند داشت. مانند سفرنامه ابن بطوطه که در مجلد پیش هم حضور داشت، و به شیوه خود بر آگاهی ما از تاریخ اجتماعی روزگاری که در آن هستیم خواهند افزود.

۱. رشیدالدین فضل‌الله (۱۰۲۳/۲): در سال ۶۵۶هـ در زمان هلاکوخان (خواجه نصیرالدین طوسی عرضه داشت که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از استیلاي غلبه مغول منهنز گشته، به تبریز آمد و لشکریان او بر رعایا تناول می‌کردند. آن حال بر وی عرضه داشتند. فرمود که ما این زمان جهانگیری نه جهاندار. و در جهانگیری رعایت رعیت شرط نیست. چون جهاندار شویم، فریادخواه را داد بدهیم. هولاکوخان فرمود که ما به حمدالله هم جهانگیریم و هم جهاندار. با یای جهانگیریم و با ایل جهاندار. نه چون سلطان جلال‌الدین به ضعف و عجز مبتلا).

۲. گزارش از رشیدالدین فضل‌الله (جامع... ۶۵۱/۱) می‌تواند اندکی برداشت مرا تأیید کند. او در فصل دوم جامع‌التواریخ در «در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را این زمان مغول می‌گویند» می‌نویسد: «و صورت و لغت ایشان به اشکال و لغات مغول مانده. چه در آن زمان شعبه مغول قومی از اقوام اتراک بودند. و این زمان به سبب دولت و عظمت و شوکت ایشان، دیگر اقوام را جمله به این نام مخصوص گردانیده‌اند». با وجود نادرستی‌های این گزارش رشیدالدین، حقیقتی در آن نهان است که به برداشت من نزدیک است. او می‌نویسد: «مهم صید و شکار به موجب فرموده تعلق به جوجی می‌داشت. و آن کاربست شگرف نزد اتراک». یعنی او خود به خود به جایی «مغول» از «ترک» استفاده می‌کند و کسی از این جابه‌جایی یا گزینش در شگفت نمی‌ماند. و گویا «مغول» در این روزگار مترادف بوده است با «ترک».

گزارشی نیز از میرخواند (۳۳۶۰/۸) جای تأمل دارد. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از این روی به سوی هندوستان رفت که چنگیزخان آهنگ تعقیب او را داشت: «سلطان جلال‌الدین به واسطه استماع لشکر ترکستان متوجه هندوستان» شد. در این جا میرخواند، بی‌اراده به جای لشکر مغول، «لشکر ترکستان» می‌آورد. جوینی (۱۵۱/۱) در گزارش آغاز کار آگتای، پسر و جانشین چنگیزخان، می‌گوید: «مدت چهل روز جنگ‌های سخت کردند و تیراندازان اتراک که به زخم تیر احداق افلاک اگر خواهند بدوزند، جولان‌ها نمودند. چون اهالی آن بدانستند که با درفش پتایچه زدن جر نداشت برنخواهد داد... امان خواستند».

۳. در سپاه نیز با اصطلاح‌های ترکی مانند «مین‌باشی»، «یوزباشی» و «اون‌باشی» (فرمانده دسته هزارنفری، صدنفری و ده‌نفری) روبه هستیم. از این اصطلاح‌ها و ترتیب مغولی «دهدهی» ارتش، چنان جافتاده بود که با گذشت حدود شش سده، تا پایان دوره قاجار، همچنان استفاده می‌شد.

۴. نسوی (صفحه ۲۴۸) در گزارش روزگار پایانی جلال‌الدین خوارزمشاه سپاه مغول را جمعیت ترک‌نماتان می‌نامد.

۵. در گزارش تاریخ سده‌های پیش نشان دادیم که بسیاری از غلامان ترک سپاهی‌گری را پیشه اصلی خود قرار داده بودند و حتی با رخنه تا به بغداد و دربار و درگاه خلفا قابلیت‌های نظامی بسیار خوبی را از خود نشان داده بودند.

۶. با این حال گاهی به جای سیرت جلال‌الدین مینکرنی از سوی و تاریخ جهانگشای جوینی از روضه‌الصفای میرخواند استفاده شده است. میرخواند رونویس جوینی است، اما باثباتی و بهتری و تکلفی کمتر. در حالی که نسوی توانایی چندانی در نوشتن ندارد، جوینی با ثبات آزردهنده و پرتکلف خود، واقعا ملال‌آور است. البته گاهی ثمر میرخواند نیز خسته کننده و حتی بی‌معنی می‌شود. برای نمونه: سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در حمله به گرگستان «قلع و بقاع بگشاد و میان او و مخالفان محاربات دست داده، در جمیع معارک مظفر و منصور گشت و کنایس ویران ساخته به جای آن صوامع و مساجد بنیاد نهاد» (۳۳۷۱/۸).

۷. در همین جا باید با قاطعیت یادآور شد که این نگرش و هنجار از سوی دانشمند بلندپایه‌ای که پس از ایلخان والایتین مقام حکومتی را در دست دارد، بسیار خفت‌بار و ناخوشودنی است.

۸. من براین باورم که سکوت بیش از حد رشیدالدین را که در مقام وزیر اطلاعات گسترده و دست اولی داشته است، می‌توان رفتاری برابر با خیانت دانست. گویا او اشاره به هنجارهای نادرست فرمانروایی را نقد از خود هم می‌دانسته است. سرانجام من این باور را دارم که رشیدالدین فضل‌الله با همه دانش و آگاهی خود هرگز روشنفکر روزگار خود نبوده است و گویا او تاریخ شبه دانشنامه خود را تنها برای ثبت بزرگی مغول‌ها نوشته است. تبحر و علاقه او در گردآوری واژه‌ها و اصطلاح‌های دیوانی و سیاسی و اجتماعی مغولی در نوشته خود نیز نشان از مهر او به مغول‌ها دارد. جامع‌التواریخ فاقد نقدی حتی به اشاره از بیداد مغول‌ها است.

۹. نظام اجتماعی مغول (فتودالیزم خانه بدوشی)، ولادیمیرتسف، ترجمه شیرین بیانی، تهران، ۱۳۴۵.

۱۰. جای تأسف است که بخش‌هایی که پیش از کار روشن و موسوی چاپ شده‌اند مشکلی را حل نمی‌کنند.



نقره، ترمه و قلمدان‌های

قدیمی ایرانی شما را

به قیمت روز خریداریم.

با سامی تماس بگیرید:

646.279.6060

شعر ضمیمه حاصل لحظاتی شیرین است به یاد باغ‌های زیبای وطنم که امیدوارم مورد پسند قرار گیرد و اگر شایسته دانستید در شماره بهاریه «میراث ایران» به درجش اقدام نمایید.
دکتر مرتضی شاهمیر (کنتاکی)

به استقبال بهار

جوانه بر سر هر شاخ گرچه زیبا بود
ز غنچه جامه بپوشاند و دلبرتر کرد
توان عشوه‌گری داد دست نیلوفر
کمال پیچش و تابش از آن میسر کرد
به سرخ‌رنگ شقایق کشید نقش به دشت
بنفشه زینت هر کوچه باغ و معبر کرد
چراغ لاله بی فروخت زیر سایه بید
به زیرکی همه گلبن از آن منور کرد
ز حسن نرگس اگر باغ شد تماشایی
به خوبی سمن آن جلوه بس مکرر کرد
بجای در و گهر تا چمن کند ترصیع
هزار غنچه نو آفریده پر پر کرد
به سال کهنه نشد گر مراد دل حاصل
به کثرت گرمش سال تازه بهتر کرد
سپیدبختی و آسایش و سعادت و فخر
برای جمله ایرانیان مقدر کرد

فلک چو عزم به آغاز سال دیگر کرد
زمین جوان شد و رخوت ز جان و تن در کرد
بهار رایت نظم نوین چو برافراخت
خراب تخت دی و بارگاه آذر کرد
گشود پنجره ابر تیره و رخشان
دوباره عارض خورشید و ماه و اختر کرد
روان به دشت و دمن ساخت نهرهای پر آب
درون چشمه لبالب ز شهد و شکر کرد
زدود از تن سبزه غبار اسفندی
به سنبلش ز ره لطف تاج برسر کرد
به دست باد صبا کرد ارغوان بیدار
به ژاله چهره گلبرگ نسترن تر کرد
سرود تازه به مرغان بوستان آموخت
به بوی یاس نسیم سحر معطر کرد
چکاند خون شفق در رگ گل سوری
حریر سبز غبای، تن صنوبر کرد

دکتر رویا فتح‌اللهی

متخصص داخلی از دانشگاه نیویورک (NYU)

تلفن مطب:

(212) 686-4657

333 E 34th St., Suite 1F

New York, NY 10017

«ناصر اوپسی» نقاشی است که از آغاز کار، شیوه خاص خویش را یافته و همان را با تحولی آرام، ادامه داده است.

سال‌ها پیش، در مقدمه کتابی که حاوی برخی از نقش‌های «اوپسی» بود، چنین نوشتم: «... طرح‌های برهنه بی‌پیرایه او که گاه به سادگی اشکال هندسی می‌گراید، صیغه‌ای از طراحی کودکان دارد، اما رنگ‌های گرم و سوخته‌اش فریاد مردی است که خواب‌هایش را به جادوی هنر واقعیت می‌بخشد تا مگر از حسرت آنچه دیده است و به بیداری نمی‌بیدد، اندکی تواند کاست. نکته گفتنی این است که طرح‌ها و رنگ‌های او پیوندی نزدیک با هنر قدیم ما دارند. تصاویرش از مجالس مینیاتور یا از پرده‌های دوران قاجار به تالار تخیل او قدم نهاده‌اند، و رنگ‌ها و خط‌هایش از تذهیب کاری‌ها و خطاطی‌های کهن میانه گرفته‌اند و هنر او در این است که شیوه صورت‌گیری و رنگ‌آمیزی پیشینیان را به یمن قریحه خود تازگی بخشیده و ارواح سرگشته پرده‌های کهن را به افسون قلم خویش زندگی داده است...».

امروز که افزون بر بیست و پنج سال از تاریخ نگارش این سطور می‌گذرد، من همچنان «اوپسی» را سرگرم همین شیوه می‌بینم و هر چند که گاهگاه گریزی به قلمروهای تازه‌تر می‌زند و فی‌المثل: جلد کتاب‌های نیمه‌سوخته را بر پرده نقاشی می‌چسباند و یا خطوط و نقوش کاشی‌های مساجد کهن را در تابلوهای خود می‌گنجانند، اما همواره به جهان رنگین خوشایندش — که زنان و اسبان و سواران فضایش را انباشته‌اند و دفا و جنگ‌ها در آن نغمه برداشته‌اند — باز می‌گردد.

گرچه در این جهان خوشایند، همه طرح‌ها و رنگ‌ها خصایص پیشین خویش را نگهداشته‌اند، اما تحولی پنهان را در کار «اوپسی» نشان می‌دهند و آن تحول: ایجاز بسیار در طراحی، و اغراق روزافزون در رنگ‌آمیزی است. به عبارت دیگر،

«اوپسی»، ساده‌ترین و لازم‌ترین خطوط را برای تجسم یک اسب و یا یک زن، از وجود واقعی آنان وام می‌کند و بر پرده می‌آورد. ولی به هنگام رنگ‌آمیزی، الوان گوناگونی را که نه در پیکر آن اسب و نه در پوشش آن زن دیده است بر طرح خویش می‌افزاید، و چنین است که مثلاً ترسیم یک استوانه — با دایره‌ای بر سر و نیم‌دایره‌های دوگانه‌ای در پا — زنی را مجسم می‌کند که «چهارزانو» نشسته است، اما جامه‌ای

نقاشی «اوپسی» قصد مقاومت داشته باشم — معتقدم که این نگارگر، با خستی که در طراحی واقع‌گرایانه، و نیز سخاوتی که در رنگ‌آمیزی خیال‌آفرین خویش نشان می‌دهد — شاید که ناخواسته و نادانسته — رازی را بر ما آشکار می‌سازد و آن راز، مشکل مردی است که از واقعیت به خیال، و از بیداری به خواب می‌گریزد تا مگر زهر زندگی را به شهد هنر تبدیل کند و آثارش را چندان با آن شهد درآمیزد که کام جان بینندگان

مرهی با رؤیا‌های رنگین

نادر نادرپور

لس آنجلس، سه شنبه ۱۱ خرداد ماه ۱۳۷۲ (اول ژوئن ۱۹۹۳)



ناصر اوپسی. تابلوی خط‌نقاشی، مکتب سقاخانه، سال ۱۳۳۷.

رنگین و پرنقش به تن دارد و در رنگ‌ها و نقش‌های آن جامه، چنان کثرت و سخاوتی به کار رفته است که تو گویی، قصداً صلی نقش، بیش از آنکه ترسیم اندام زن باشد، نشان دادن پوشش او بوده است. و این نکته، یعنی، تضادی که میان سادگی و برهنگی طرح‌های «اوپسی» از یک سو، و اغراق و گوناگونی رنگ‌های او از دیگر سو دیده می‌شود، به تزیینی بودن نقاشی او تعبیر شده است و من — بی آنکه در برابر این تلقی عام از

را نیز شیرین گرداند. بنابراین می‌توان گفت که ره‌آورد سفر اوپسی از عوالم واقعیت و بیداری به آفاق خواب و خیال — چنانکه در همان مقدمه نوشته بودم — «روایهای بزرگسالان و قصه‌های کودکان» است، و انتخاب این «ره‌آورد» در امکان کسی تواند بود که «سن عقل او بیشتر از سن قلبش باشد». و اما آنچه امروز بر سخن خویش می‌توان افزود، این نکته است که «اوپسی» بنیادگذار مکتب

«سوررالیسم ایرانی» است و اختلاف این مکتب با شیوه «سوررالیسم اروپایی» همان اختلافی است که فی‌المثل در میان پرده‌های «اوپسی» و تابلوهای «دالی» وجود دارد. بدین معنی که اگر آن نقاش بزرگ اسپانیایی، عناصر طبیعی و یا پدیده‌های واقعی را باهمه‌ریزه کاری‌ها و دقت‌های «عکاسانه»، در فضایی غیرواقعی و «رؤیامانند» بازسازی کرده است، «اوپسی» شبیه همان عناصر و پدیده‌ها را به سادگی اشکال هندسی — و بی هیچ دقت و ریزه کاری — در فضایی پر از رنگ و خیال، شناور می‌کند.

و شگفتا، که در طراحی ساده رنگ‌آمیزی مجلل او، مهارتی نهفته است که نظیرش را در طرح‌های استادانه و ترکیب‌های غیرعادی «دالی» می‌توان دید. به تعبیر بهتر، «دالی» و «اوپسی»، هم واقع‌گرای و هم خیال‌پرستند، با این تفاوت که چشم اولی، «دقیق‌تراز عدسی دوربین عکاسی»، و ذهن دومی «کم‌حاصله‌تر از ذهن کودک هندسه خوان»، نخست عینیات را ثبت می‌کنند و سپس، آن یک، همه را در چشمه خیال به امواج رؤیا می‌سپارد و ترکیبی «فراتر از واقعیت» پدید می‌آورد، و این یک همان‌ها را در چشمه رنگ شستشو می‌دهد و نقشی «زیباتر از واقعیت» می‌آفریند.

می‌توان گفت که «سوررالیسم اروپایی» سالوادور دالی و «سوررالیسم ایرانی» ناصر اوپسی، دو راه را به سوی یک مقصد می‌پیماند. یکی از طریق ترکیب‌بندی و دیگری از برکت «رنگ‌آمیزی»، عالم واقعی را به جهان خیالی تبدیل می‌کنند و اگر در قاموس معارف بشری، تعریف «آفرینش هنری»، جز این نباشد، در فرهنگ‌نامه عواطف انسانی نیز، تعریف «کودک صفتی» جز گریختن بزرگسالان از دنیای «واقعیت و بیداری» به آفاق «خواب و خیال» نمی‌تواند بود. و این صفت، در خور هنرمندانی است که مانند «دالی» و «اوپسی»، عالم هستی را — بهتر از آنچه هست — می‌خواهند.

آئین مهر یا میترائیسم

اصلاح غفاری (تگزاس)

پیش از آن که اقوام و تیره‌های به اصطلاح هندوایرانی و یا هندواروپایی از هم جدا شوند، این اقوام برای هر یک از عوامل طبیعی چون رعد و برق، آفتاب، ماه و ستارگان، آفریننده و خدایی تصور نموده و آنها را نیایش می‌کرده‌اند... از میان این مظاهر و عوامل طبیعی بیش از همه آفتاب یا مهر یا مِتر که اثر آن را در رشد و نمو گیاهان و موجودات بیشتر به چشم می‌دیدند، بیشتر جلب توجه می‌نموده و دین مهر یا آفتاب پرستی یکی از دین‌های مهم و رایج بوده است.

در هزاره دوم پیش از میلاد زردشت، اولین یا نخستین دین یکتاپرستی را به جهانیان ارائه داد. و مردمان را به پرستش خدای یگانه دعوت نمود. خدای یگانه زردشت دارای فروزه یا صفتهایی است که به آنها امشاسپندان گفته‌اند و بعدها این فروزه‌ها به صورت موجودات آسمانی مورد ستایش قرار گرفته‌اند و به باور پیروان این دین، خداوند به میانجی یا واسطه ایزدان امور جهان را اداره می‌کند که یکی از این ایزدان ایزد مهر یا آفتاب است که در دین زردشت از مقام و مرتبه والایی برخوردار است و حتی در کتاب مقدس زردشت فصلی به نام «مهریشت» وجود دارد. ورود به مبحث ایزدان و وظیفه هر یک در اداره امور جهان مفصل و ما را از مقصد اصلی که شرح آئین مهر یا میترائیسم است بازمی‌دارد و آنچه تا اینجا آورده شد پیشگفتاری است که ذهن خوانندگان گرامی را تا حدی در آنچه خواهد آمد روشن می‌سازد.

در دین و آئین زردشتی پیش‌بینی شده و به عبارت دیگر بشارت داده شده که هر چندگاه نجات‌دهنده‌ای ظهور و مردم را به سوی راستی و درستی راهنمایی خواهد کرد. در سده سوم پیش از میلاد ملاحظه می‌شود که در ایران که در آن زمان پادشاهان اشکانی فرمانروا بوده‌اند، دینی به نام دین یا آئین مهر یا میترا مورد پذیرش قرار گرفته و در سده بعد نه تنها در ایران، بلکه در رُم نیز مردم به دین مهر گرائیده و دین رسمی اشکانیان و رومیان شده است. این دین که بر پایه اخلاقیات بسیار عالی و بر پایه بشارت‌های زردشتی استوار بوده، در مدت کوتاهی در خاور و باختر دنیای آن روزی بدون جنگ و خونریزی سراسر امپراطوری اشکانی و رومی را در بر گرفته است.

در سال ۱۳۳۱ زنده نام استاد ذبیح بهروز، توجه همگان را جلب نمود که بیشتر مورخان خاوری تولد عیسی، یا مسیحا را در خاورزمین و در زمان آنتیوخوس سلوکوس، دومین پادشاه سلوکی نوشته‌اند و از همان زمان است که نام‌هایی نظیر «مهرداد» و «تیرداد» بویژه در میان فرمانروایان اشکانی پیدا شده است. در مدارک شرقی آمده این عیسی یا السیدالمسیح چهل سال در میان مردم زندگی کرده و در سن ۶۵ سالگی بدرود زندگی گفته است. در قرآن نیز آیه‌هایی است که نظر مورخان را تأیید می‌کند. مثلاً در آیه ۱۵۷ سوره النساء آمده:

«گفتار آنها که می‌گویند ما مسیح عیسی پسر مریم فرستاده خدا را کشتیم، او را نکشتند و به دار نکشیدند... و به یقین او را نکشتند.»

و از طرفی می‌گویند عیسی هنگام مصلوب شدن ۳۰ یا ۳۳ ساله بوده در صورتی که در قرآن آمده: «او در گهواره و در کهنولت با مردم سخن گفت.» و آیات دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد این عیسی غیر از عیسی مورد پرستش مسیحیان فعلی است.^۲

استاد بهروز به استناد روایات شرقی و همگانی شدن دین مهر در زمان اشکانیان به این نتیجه رسید که این عیسی یا مسیحا همان مهر یا میترا است که در زمان اشکانیان ظهور نموده و چون ظهور او بر پایه بشارت‌های زردشت بوده و خیلی زود مورد پذیرش قرار گرفته است و چنانکه عده‌ای تصور می‌کنند بهیچوجه ارتباطی با ایزدمهر یا میترای پیش از زردشت ندارد. باید توجه داشت که مهر یا میترا در اینجا نام شخص است، نه نام ایزدمهر یا آفتاب. همانطور که مثلاً بهرام هم نام شخص است و هم نام ستاره و از طرفی تاریخ تولد و مرگ مهر نیز معلوم است.^۲ مهر یا مسیحا شب یکشنبه ۲۵ دسامبر ۲۷۲ سال پیش از میلاد زاییده شده و در شصت و چهار سالگی جهان را بدرود گفته است.^۳

حال چه شده که آثاری از دین به این اهمیت در ایران باقی نمانده است؟ در سده سوم میلادی اردشیر بابکان در ایران با برانداختن سلسله اشکانی مبارزه ژرفی را با دین آنها آغاز و با بنیانگذاری یک حکومت دینی که دین در آن حکومت عنصر اصلی بوده، یعنی دین زردشتی **نوین** کلیه آثار دین پیشین را برانداخته است، ولی مهریان حیات زیرزمینی خود را آغاز نموده‌اند که در سطور بعد به آن اشاره خواهد شد.

اما آئین مهر در رُم

علیرغم مبارزه لجوجانه عیسویت با این دین، آثار بسیاری از آن برجای مانده است. پژوهشگرانی چون «کرمون» بلژیکی و لاژارد فرانسوی بازمانده‌های دین مهر را جمع‌آوری و در کتاب‌های خود نشان داده‌اند. ولی از همه بهتر در شرح حال امپراطورانی که مهری بوده‌اند می‌توان بخوبی به آئین مهر و راه و رسم آن

پی برد.

پرستشگاه‌های دین مهر را به زبان‌های اروپایی Mithraum (میترايوم) که صورت یونانی آن Mithraion است می‌نامیدند گویا در ایران این پرستشگاه‌ها به صورت مهران، میران، یا میلان نامیده شده است چه درباره شهر میلان در ایتالیا نیز کرمون می‌نویسد که این شهر در دوره امپراطوری به رونق و رشد رسید... و در آن این دین بیگانه طرف توجه و از حمایت رسمی برخوردار بوده است.^۴

استاد دکتر مقدم برای واژه میترايوم واژه «مهرابه» را ساخته‌اند که واژه درست و زیبایی است. در کندو کاو در زیر ساختمان‌های کلیساهای معتبر اروپا، آثار مهرابه‌ها نمایان شده است. مانند مهرابه سانتاپریسکا در رُم یا مهرابه دویچ آلتنبورگ در اتریش و مهرابه زیر کلیسای سان کلمنته در رُم — مهرابه کاپوا در ایتالیا.^۴

گمان می‌رود که در ایران دوره ساسانی مهرابه‌ها به صورت آتشکده درآمده باشد. مثلاً در بیشاپور کازرون بنایی است که باید با پله به زیرزمین رفت و گفته‌اند که آتشکده بوده است. در صورتی که آتشکده‌ها معمولاً در جای بلندی و روی زمین ساخته می‌شده و تنها مهرابه‌ها بوده که عموماً در زیرزمین و غارها ساخته می‌شده است. حتی در طاق بستان کرمانشاه، هر دو طاق باید آثار مهری باشد، چه در صحنه شکار که در داخل طاق کنده‌کاری شده، در قایق شخصی ایستاده که دور سر او هاله که نشان مقدس بودن است، دیده می‌شود که وجود طاق‌ها و این صحنه بیشتر به آئین مهر ارتباط پیدا می‌کند.

همانطور که اشاره شد آثار میترائیسم و دین مهر در رُم بیشتر به چشم می‌خورد و از شرح حال امپراطوران مهردین می‌توان به بسیاری از مراسم آئین مهری پی برد. در قرن چهارم میلادی امپراطور کنستانتین به دین عیسوی گروید و آن دین را دین رسمی و اجباری امپراطوری قرار داد و بتدریج و با سختگیری به پیروان دین قدیم آنها را از صحنه خارج کرد.

ویل دورانت مورخ و فیلسوف آمریکایی می‌نویسد: در زمان اورلیان Aurelien امپراطور رم قدرت این دین (دین مهر) رو به ترقی بود و کلیه قلمرو رم را گرفته بود. او در رم معبد باشکوهی برای مهر ساخت.^۵

امپراطور کنستانتین در نیمه اول سده چهار میلادی که عیسویت را دین رسمی قرار داد، معابد دین کهن خراب و بر روی ویرانه‌های آنها کلیسا برافراشته شد. اما کمی بعد از کنستانتین در سال ۳۶۱ میلادی «فلاویوس کلودیوس یولیانیوس» برادرزاده کنستانتین که حکومت گل را عهده‌دار بود و ژرمن‌ها را مطیع نموده بود، به کنستانتینوپل (قسطنطنیه) وارد شد و مسند امپراطوری را اشغال کرد. او مانند آگوستوس خود را خدمتگزار مردم می‌دانست و اعلام کرد مانند سایر شهروندان تابع قانون و مقررات است، شهرتش

روز به روز فزونی یافت. در میان تمام فعالیت‌های دولتی، توجه عمده او بر فلسفه و بازگرداندن آئین کهن بود و معابد دین کهن تعمیر شد. اموال مصادره شده به صاحبان اصلی آنها بازگردانده شد. مسیحیان به او لقب «مرتد» داده‌اند. این امپراتور سرودی در ستایش Helios یعنی خورشید (مهر و میترا) ساخت و آفتاب را مصدر حیات و منشاء نعمات برای نوع بشر و کلام حقیقی و کلمه خدا نامید.

او به کاهنان نوشت با من همانگونه رفتار کنبد که می‌خواهید من با شما سلوک کنم. ما باید همگان را در پول خود سهیم سازیم، اما بیشتر بی‌نویان و بیچارگان را. من صراحتاً می‌گویم هر چند به ظاهر سخیف می‌نماید... آنچه به انسان می‌دهم به خاطر بشریت است نه خوی و خصال آن انسان. او مالیات‌ها را تقلیل داد و این اصل را استوار ساخت که هر متهمی تا جرمش ثابت نشده، باید بی‌گناه دانسته شود و چون یکی از قضات فریاد زد: ای قیصر بسیار مقتدر، اگر انکار جرم برای براءت متهم کافی باشد، آیا کسی را می‌توان محکوم ساخت، جولیان در پاسخ گفت: آیا اگر صرف اتهام کافی باشد کسی را می‌توان بی‌گناه دانست؟

او اسقفانی را که تبعید شده بودند بجای خود بازگردانید، اما درآمد دولت را به کلیسا قطع کرد... به مسیحیان دستور داد تا هر خسارتی که به معابد مشرکان وارد کرده‌اند جبران کنند و اجازه تخریب کلیساهایی که بر روی زمین‌های غصبی معابد قدیم ساخته شده بود صادر کرد.

جولیان نهضت خود را هلنیسم نامید (نقل به اختصار از تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه فارسی) در سطور بالا بجای مهران، مشرکان یا بت‌پرستان آمده، باید توضیح داده شود که این مهر، یا میترائیسم را دین پاگانی یا پاگان می‌گفته‌اند و پاگان به معنی بت‌پرست و مشرک نیست و به عقیده آقای دکتر مقدم واژه پاگان همان واژه بغان است که از مشرق به رُم رفته است. برخلاف ایران مسیحیت با جذب آداب و رسوم مهری بت‌دریج شعارهای دین مهری را جذب و در بعضی موارد با زور آن دین را تقریباً از جریان خارج کرد.

ویل دورانت می‌نویسد: «مسیحیان روز ۲۵ دسامبر، تاریخی که اشتباهاً آن را روز انقلاب مستوی (زمستانی) می‌دانستند. به عنوان تولد عیسی جشن می‌گیرند. این روز جشن اصلی Natalis Invictis Solis یعنی روز تولد آفتاب (مهر) شکست‌ناپذیر است. کلیسای خاورزمین مدت‌ها ششم ژانویه را جشن می‌گرفتند و به کلیسای غرب که روز ۲۵ دسامبر را جشن می‌گیرند نسبت آفتاب‌پرستی و بت‌پرستی می‌دادند» (تاریخ تمدن کتاب سوم جلد سوم ترجمه فارسی)

تعطیل روز یکشنبه Sunday و سهیم شدن گروندگان در نان و شراب مقدس و صدای ناقوس که نشانه اوج برگزاری تشریفات مذهبی بود، پیروی از صلیب تمام از وجوه مشترک آئین مهر و مسیحیت است. (کتاب تمدن ایرانی، و تاریخ تمدن)

ویل دورانت می‌نویسد: پاپ گرگوری در مقابل آئین بت‌پرستی دیرپای انگلیس (منظور آئین مهر است) نرمی به خرج داد. با تبدیل معابد کهن به کلیسای مسیحی مخالفتی ننمود. اجازه داد رسم قربانی کردن گاوهای نر از برای ارباب انواع، بدون سر و صدا بدل به کشتن گاو در سپاس خداوند و برای تردماغی مردم گردد. کلیه اعتقادات قبلی مردم را از قبیل احترام به چشمه‌ها، چاه‌ها، درختان، سنگ‌ها و آنچه مردم آنها را محترم می‌داشتند صیغه (رنگ) عیسوی داد. جشن‌های پیش از عیسویت و شعائر دوران بت‌پرستی به شکل نماز عیسوی درآمد. (تاریخ تمدن)

اما در ایران

همانطور که اشاره شد با روی کار آمدن اردشیر بابکان و مبارزه با دین قبلی تمام شاهان اشکانی از کارنامه‌ها و خداینامه‌ها حذف شد، بطوری که فردوسی استاد طوس در شاهنامه از فرمانروایی پانصد ساله اشکانیان به ۱۹ بیت شعر اکتفا کرده یعنی در حقیقت در خداینامه مورد استفاده استاد نام شاهان اشکانی نبوده و گفته:

از آنها بجز نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام

تازه نامه‌هایی که در شاهنامه آمده شامل تمام شاهان اشکانی نیست. از این جا می‌توان به ژرفای مبارزه دین زردشتی نوین با دین مهر پی برد.

همانطور که در سطور بالا اشاره کردیم آئین مهر در آداب و رسوم و اصطلاحات عرفان مغانه ایران تأثیر عمیقی بجای گذاشته است. رسوم و تشریفات و واژه‌ها و اصطلاحاتی که در ادبیات مغانیه صوفیانه ایران به کار رفته می‌تواند سند متواتر آئین مهر باشد. واژه‌های پیر، پیک، پیر میخانه، پیر مغان، پیر خرابات، جام و میخواری و راه و رسم عشق‌بازی و مهر و مهربانی بدون شک یادگاری از این آئین است.

واژه خرابات جمع خرابه است که از دو جزء «خَر» و «آبه» تشکیل شده. خورشید و یا خور به معنی مهر در بیشتر تلفظ‌های قدیم «خر» تلفظ شده و اکنون نیز در لهجه‌های محلی ایران این نوع «واو» را به صورت زبری تلفظ می‌کنند مثلاً خوش را خَش تلفظ می‌کنند. جزء دوم یعنی «آبه» به معنی جای سر پوشیده و گنبدی، در زبان فارسی کنونی در واژه‌های گرمابه، سردابه، گورآبه، آوه و ساوه زنده است و در زبان‌های اروپایی Abbe در فرانسه Abbey در انگلیسی به معنی کلیسا و اسقف‌نشین دیده می‌شود. بنابراین خرابه به معنی مهرآبه یا کاخ مهر یک زبازند صدرصد مهری است. روحانیان مهر را مغ یا مگوس که با تعریب (عربی‌شده) به صورت مجوس درآمد و ترکیبات پیر مغان و پیر خرابات به کار رفته از آثار آئین مهر است.

می‌دانیم که پیروان دین مهر به هفت پایه تقسیم شده‌بوده‌اند که خط‌های هفت‌گانه جام نیز از آن طبقات نامگذاری شده است. حافظ می‌فرماید:^۶

پیر میخانه همی خواند معمایی چند
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن
برای وارد شدن به کیش مهر مراسمی برقرار
بوده که گویا یکی از آنها خالکوبی روی بدن‌ها بوده و
آنجا که حافظ می‌فرماید:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

اشاره به همین رسم بوده است.

در دین مهر یک رسم نمادین وجود داشته که در نقش‌های برجسته‌ای که به دست آمده، مهر یا میترا را در حال کشتن گاو نشان می‌دهد و این نقش در صدر خرابه یا میترايوم‌ها نصب می‌شده است. این نقش رمزآمیز نشانه پیروزی بر زندگی فناپذیر و فدا کردن خواهش‌های نفسانی بوده است. معنی و راز این گاوکشی را مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به رومی در دفتر دوم مثنوی چنین بیان می‌کند:

گاو کشتن هست از شرط طریق

تا شود از زخم دُمش جان مفیق

گاو نفس خویش را زوتر بکش

تا شود روح خفی زنده بَهش

و در دفتر سوم می‌آورد:

نفس خود را گش جهان را زنده کن

خواجه را کشتست او را زنده کن

مدعی گاو، نفس تُست همین

خویش‌ن را خواجه کرده‌است و مهین

آن کشنده گاو عقل تست رو

برگشند گاو تن منکر مشو

در نوشته‌های زردشتی که از آمدن سوشیانت (نجات‌دهنده) مژده داده شده، آمده که مادر او دوشیزه‌ای است که از تخمه یا فرّ زردشت که در آب دریاچه کیانسی نگاهداری شده هنگام آب تنی آبستن می‌شود و نام مهر، آن‌اهیتا به معنی بدون آهو و بدون لک immaculate (آ: بی، هیتا: لکه و آهو) همانطور که عیسی از دوشیزه‌ای به نام مریم عذرا زاییده شده است. نوشتار به درازا کشید و تازه از صد یک گفته نشده و اگر زمان اجازه دهد می‌توان دنباله این نوشتار را در زمان دیگر به دوستداران این بحث تقدیم نمود.

یادداشت‌ها:

۱. مطابق محاسبات دقیق زنده نام استاد بهروز، اشوزدشت در روز دوشنبه ششم فروردین پردگردی (الهی) در سال ۱۷۶۷ پیش از میلاد زاده شده و در سن ۴۳ سالگی شالوده رصدی را گذاشت که مبداء یا بن‌مار آن ۱۷۲۵ سال پیش از میلاد قراردادی فعلی است و چند کیسه وضع نمود و در سال ۱۶۹۰ پیش از میلاد رحلت نموده است.
۲. به کتاب‌های تقویم و تاریخ استاد ذبیح بهروز و کتاب جستار درباره مهر و ناهید و کتاب مهرآبه اثر استاد دکتر محمد مقدم مراجعه شود.
۳. به مأخذ قبلی مراجعه شود.
۴. بیشتر این اطلاعات از کتاب مهرآبه استاد دکتر محمد مقدم برداشته شده است.
۵. تاریخ تمدن تألیف مورخ و فیلسوف آمریکایی ویل دورانت.
۶. نام‌های هفت پایه دین مهر در م چنین بوده است: ۱. کلاغ، ۲. شریف، ۳. سراز، ۴. شیر، ۵. پارسا، ۶. پیک مهر، ۷. پیر. (نام‌ها ترجمه فارسی)

کشف سنگ نوشته قوانین حمورابی در شهر شوش

و نمایش آن در کاخ بزرگ شانزله‌یزه در پاریس (سال ۱۹۰۲)

دکتر مسعود میرشاهی (پاریس)

آرام است. پس از نخستین شتابی که برای تمیز کردن و مرتب نمودن منزل داشتیم، زمینه کاوش‌ها را فراهم کردم و ریل‌های آهنی را به جایش گذاشتیم و کارگران را بر سر کارشان، روی زمین همچنان چهره آرام زمستانی خود را داشت. اندکی پس از ساعت ۷، زمان برآمدن خورشید، زنگوله را برای طلبیدن کارگران که بیشتر آنها در مسجد دانیال زندگی می‌کردند به صدا آمد. این مسجد در دامن تپه‌ای که روی آن کاخ باستان‌شناسی شوش ساخته شده است، قرار دارد. بخش کاوش‌ها در نزدیکی کاخ قرار دارد و ما هر کدام به نوبت به کارگران سر می‌زنیم، به گونه‌ای که همیشه کسی از ما ناظر بر کار کارگران باشد. این کارگران جوانمرد دو عیب دارند، یکی اینکه تبیل هستند و دیگر اینکه اگر بتوانند بازیافت‌های کوچک را به همراه می‌برند. به همین جهت وجود ما بر سر آنها برای پیشرفت کار ضروری است. زمانی که در نزد کارگران نیستم، به کارهای شخصی، خواندن و بیشتر اوقات به بررسی بازیافت‌ها و مرتب نمودن آنها می‌پردازم. در خانه نیز باید با خدمتکار و بناهایی که در بازسازی ساختمان و... یا موضع کاوش‌ها کار می‌کنند، کارها را رو به راه کرد. از آنجا که همه ساختمان از خشت خام است، باید همیشه به بررسی و بازسازی آنها پرداخت و گر نه در زمانی کوتاه مانند خیلی از بناهای پارس رو به ویرانی خواهند رفت... دشواری دیگر وجود باد و گردبادها هستند که در این منطقه کم آب و علف آشوبی بپا می‌کنند که گاهی از لابلای گرد و غبار، از جایگاه‌های کاوش‌ها، فقط راه‌آهن و واگن آن دیده می‌شود. در مکان‌هایی که حفاری شده است گاهی از ۵ تا ۲۰ متر نسبت به سطح زمین پایین‌تر است. هر چند که این‌ها چهره‌های زشت به زمین‌های اطراف ما می‌دهند ولی با مشاهده آنها می‌بینیم که کار در حال انجام و پیشرفت می‌باشد...»

«چندگاهی است که ما هر روز سنگ‌نوشته‌هایی را پیدا می‌کنیم که به خط میخی نوشته شده‌اند که باید از آنها بیشتر مراقبت کنیم. امروز ما خشت نوشته‌های بسیاری را پیدا کرده‌ایم و برای اینکه همه‌اش را از زیر خاک بیرون آوریم ناچاریم دامنه خاکبرداری را گسترش دهیم و ما نیز خود با کارگران همکاری کنیم. این خشت نوشته‌ها از خاک رس نپخته ساخته شده‌اند و با اندکی بی‌توجهی از هم می‌پاشند... پس از بیرون آوردن آنها از خاک، در هوای خشک کم‌کم شکل گرفته و محکم می‌شوند. بررسی هر کدام آنها پس از بازسازی که نخست باید نوشته‌ها

بدون شک سنگ‌نوشته قوانین حمورابی یکی از بهترین و بزرگترین بازمانده‌های دوره آشوریان است و بهترین نماینده قانون و تمدن اجتماعی میانرودان در سده ۱۳ پیش از میلاد می‌باشد. این سنگ‌نوشته اکنون در موزه لور پاریس قرار دارد و در این موزه به گونه یک کار هنری، ادبی و قانون‌گذاری دوره باستانی در میان دیگر بازیافته‌های شوش می‌درخشد و خود به تنهایی، یکی از بهترین اثرهای باستانی در این موزه می‌باشد. بخش بزرگ این سنگ‌نوشته که به شکل انگشت اشاره تراشیده شده است، متن قانون‌ها، کارهای انجام شده و برنامه‌های آینده حمورابی را به زبان اُگدی تشکیل می‌دهد و در بخش بالائی آن (جایگاه ناخن) حمورابی را نشسته بر تخت نشان می‌دهد که خدمتکاری در نزدش ایستاده است. درباره این سنگ‌نوشته و اهمیت آن، در شناخت قوانین حاکم بر جامعه میانرودان پیش از اینکه کتاب‌های مذهبی قانون‌آفرینی کنند، فراوان نوشته، بحث و گفتگو شده است. آنچه می‌خواستم که امروزی‌ها بدانند، اینکه اشاره‌ای به سرگذشت این سنگ‌نوشته داشته باشم تا تأکیدی بر آن ایران بودن این سنگ نوشته شده باشد. هر چند در جایی که اکنون به نمایش گذاشته شده است، شاید بهترین جا باشد. گوستاو جکیه، یکی از باستان‌شناسان سوئیسی است که خاطراتش را درباره سفرهای خود به ایران در ۲۰۴ صفحه با عکس و مدارک تاریخی در سال ۱۹۶۸ در سوئیس منتشر کرده است. نام این کتاب «باستان‌شناسی در پارس در سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۰۲» می‌باشد که مقدمه آنرا گیرشمن در کاخ باستان‌شناسی شوش نوشته است. فصلی از این کتاب (فصل هشتم) به کشف سنگ‌نوشته حمورابی در ایران می‌پردازد. برای اینکه نوشته به درازا نکشد به اصل مطلب می‌پردازیم*.

... در این فصل، زمانی که گوستاو جکیه با واتلن و شِرل همراه بودند، کاوش‌های باستان‌شناسی بدون هیچ کشف تازه‌ای می‌گذشت... در نیمه ماه دسامبر بود که گوستاو جکیه سنگ‌نوشته قانون‌های حمورابی را کشف می‌کند. «... داشتیم از نوشته‌های یک سنگ بزرگ سیاه رنگی که در گوشه اطاقک پائین قرار داشت عکس می‌گرفتم، که دیدم یک جوان عربی با ساک زیبایی چرمی‌اش به سوی من می‌آید، می‌دانستم که نامه‌سان است. که نامه‌ای از امله را بی‌صبرانه، از زمانی که در شوش هستم، منتظرش بودم آورده است. می‌توانید تصور کنید که چگونه به پیشواز این سه نامه که آورده بود رفتم... اینجا (شوش) زندگی معمولی و



۲



۱

را نمایان نمود و سپس قطعات پراکنده را سرهم آورد... زمان زیادی را می‌برد... برای این کار ما باید شتاب نمائیم، چون تا پانزده روز دیگر باید باز یافت‌ها را برای شرکت در نمایشگاه کاخ بزرگ پاریس، گراندپل در خیابان شانزلیزه بفرستیم. این خشت‌نوشته‌ها می‌تواند جزو بهترین آثار نمایشگاه باشد، چون قدمت اقل پنج هزار ساله دارند. ادامه کاوش‌ها در عمق خاک باز آثار بیشتری را بر ملا نمود که از جمله آنها افزون بر خشت‌نوشته‌ها، کوزه، صراحی‌ها و گاهی نیز سکه‌هایی بیزانتین شکل و یاجواهراتی که گاهی تا ۴۰۰ فرانک طلا به همراه دارند را می‌توان نام برد که این‌ها می‌توانند اشیاء خوبی برای نمایشگاه باشند.

قضیه کاوش‌های ما اینچنین است. همان طور که می‌بینید در جهت خوب پیش می‌رود. وضعیت هوا نیز خوبست. از چند روزی است که آفتابی است و درجه حرارت به بیست رسیده است. نه بادی نه تهدید بارانی. با عث تعجب است که همه جا آرام و امنیت برقرار است. از دو ماهی که اینجا هستیم همیشه منتظر فرماندار منطقه بوده‌ایم. همیشه می‌گویند دو روز دیگر خواهد آمد. یکی از پسران شاه است که «سالاردوله» نام دارد. پسر جوانی است ۱۷ ساله، که این روزها در لرستان در منطقه‌ای میان خرم آباد و دزفول است. معلوم نیست کجا هست. او شتابی برای رسیدن به حاکمیت ندارد. همانطور که می‌گویند او از وارد شدن به این سرزمین می‌ترسد.... «سگوندها» همین که فهمیده‌اند که فرماندار به این سوی می‌آید، گریخته به منطقه پشت کوه در نزدیک مرزهای ترک‌ها (عراق امروزی) رفته‌اند تا در صورت تهدید جدی به آنجا بگریزند. در نتیجه همه از هم ترس دارند. هیچکس تکان نمی‌خورد و ما همچنان در شوش براحتی بسر می‌بریم. (نویسنده در فصل‌های پیشین یادآوری می‌کند که به کوشش حکومت مرکزی منطقه از راهزنها و مزاحمین خالی شده است).... در بامداد امروز، یک کشف دیگر، بخش سوم سنگ‌نوشته‌ای که در ماه دسامبر پیدا شده بود، کشف شده که با این تکه، سنگ‌نوشته با درازای ۲/۵ متر کامل می‌شود. سنگ‌نوشته پر از نوشته‌های میخی متراکم است که از بالا تا به پائین را فرا گرفته است. این سنگ‌نوشته، بنا به تلگرام «دومورگان» که امروز صبح به دستم رسید، یکی از بزرگترین و یا بزرگترین باز یافت از شوش تا به امروز می‌باشد. سنگ‌نوشته قانون‌های حمورابی، پادشاه کلد، هم‌زمان با ابراهیم، حدود ۲۲۰۰ سال پیش از میلاد را در بر دارد. ما باید این سنگ‌نوشته را که بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلو وزن دارد، به کاخ شوش ببریم. پس از تمیز کردن باید از همه پیرامون آن عکس بگیریم و فردا باید آنها را به پاریس فرستیم. ما باید پسان‌تر این سنگ‌نوشته را بسته‌بندی کرده، و از منطقه‌ای که حتی فرستادن اشیاء کوچک دشوار است، فرستادن چنین باز یافتی بزرگ و سنگین بی‌نهایت دشوار خواهد بود. با همه این‌ها کار بسته‌بندی تمام شد و در میان آنها چند قالی نیز به نوشاتل (سوئیس) فرستادم. خودم حدود ۲۰ مارس شوش را ترک خواهم کرد.

گوستاو جکیبه با دانستن این که سنگ‌نوشته حمورابی اثر بی‌نظیری است، پس از فرستادن عکس‌ها به جک دومورگان، از واکنش او آگاه نمی‌شود، ولی نامه یکی از همکاران او گویای اهمیت این کشف می‌باشد.

لامیره در نامه‌ای در ۲ فوریه ۱۹۰۲ چنین می‌نویسد «.... برای این کشف استادانه، بخوبی نام حمورابی را خواندید، تلگرافی را که آقای دو مورگان فرستاد و با نامه پیش از نامه من، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که شما کشف بزرگی کرده‌اید. این قانون‌ها از نظر پدر روحانی شئیل که عکس‌های فرستادگی شما را مطالعه کرده است و همه متن را تقریباً خوانده است بی‌نهایت ارزشمند است بگونه‌ای که با آن می‌توان سازمان و قوانین اجتماعی ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد را در منطقه دانست. شما که با این کشف کارتان را آغاز کرده‌اید در آینده چه کشفی خواهید کرد؟ نامه‌های شما به پتسی (پدر روحانی شئیل) و مال آقای وتلن برای آقای دومورگان و خانواده‌شان در ۲۷ ژانویه به پاریس رسیده است. بامداد فردا، در ۲۸ ژانویه، ... با پتسی قرار نهار داریم تا نخستین نتیجه بررسی‌های خود را از عکس‌ها به ما بدهد. او بیشتر شب را به خواندن مدارک پرداخته است. زمان بسیار فرخنده‌ای است... با همه این‌ها خاطر نشان می‌کنم که با مطالعه خشت‌نوشته‌ها، پتسی دو شاه جدید و خشت‌نوشته‌ای از

«نارام - سین» پیدا کرده است.»

نامه‌ای از پدر روحانی شئیل: «... شما آنچنان با پیام‌تان به شیرینی وقتم را گذرانیدید که فرصتی برای پاسخ دادن به نامه‌های شما نماند تا اقل به شما صمیمانه تبریک گویم. قانون‌های حمورابی شما یک شاهکار است و باید در کتاب امسال جایگزین شود. با خود کلیشه‌ها را بیاورید و اگر امکان دارد عکس‌ها را. من تقریباً همه نوشته‌ها را بررسی و خوانده‌ام ولی بخش‌هایی وجود دارد که در عکس‌ها آشکار نیست و یا با ردیف و جایگزین کردن عکس‌ها، تهیگاه‌هایی وجود دارد. باز یافت سنگی دیگر «سبل‌هاکیس» است که چندین قلعه در شوش و جاهای دیگر را بازسازی کرده است...».

کشف‌های دیگری علاوه بر سنگ‌نوشته حمورابی نیز در شوش پیدا شده است. لامیره در ۱۴ فوریه ۱۹۰۲ از پاریس می‌نویسد: «... نگران کاوش‌هایتان نباشید آقای پدر روحانی شئیل، سنگ دیگر را خوانده‌اند، از «شیکاه» است...» در ۲۲ مارس ۱۹۰۲ می‌نویسد: «آقای دو مورگان پیام‌های شما را دریافت نمودند باقیمانده عکس‌ها از سنگ‌نوشته حمورابی، و عکس‌های جواهرات را نیز به همچنین. پیش از این نامه تلگراف شما را دریافت کردیم. شما را به خاطر این کشف بزرگ و کاوش‌هایتان صمیمانه تبریک می‌گوئیم. سنگ‌نوشته حمورابی بهترین باز یافت ما از آغاز کارها می‌باشد. پدر روحانی شئیل تمام متن را از عکس‌های فرستادگی شما خوانده است و با بررسی و روخوانی از سنگ‌نوشته، کافی خواهد بود که این متن فوق‌العاده به چاپ برسد. چه سر و صدائی خواهد کرد! سنگ‌نوشته حمورابی به عنوان شاهکاری در نمایشگاه گراندپل که در ماه مه برگزار خواهد شد به نمایش درخواهد آمد...»

گوستاو جکیبه به پاریس برمی‌گردد... سنگ‌نوشته حمورابی «سنگ سیاه بزرگ»، در نمایشگاه ۱۹۰۲ به عنوان کشفی بزرگ در تاریخ باستان‌شناسی معرفی می‌گردد و پس از آن در موزه لور در جایی مناسب، شاهکاری از بخش آشوریان این موزه می‌گردد و هر سال میلیون‌ها نفر به تماشای آن می‌روند.

* آنچه آمده است به گونه فشرده و ترجمه ساده‌ای از متن می‌باشد.

فهرست نام‌ها:

- لامیره: سکرتر گروه باستان‌شناسی سال ۱۸۹۷.
- لویی شارل وتلن ۱۸۷۴-۱۹۳۴: مهندس کشاورزی، از همراهان گروه باستان‌شناسی.
- جک دو مورگان ۱۸۵۷-۱۹۲۴، مهندس معدن، رئیس بخش باستان‌شناسی فرانسه در پرس از ۱۸۹۷-۱۹۱۰.
- پدر روحانی شئیل ۱۸۵۸-۱۹۴۱، کشیش دومنیکن، شرق‌شناس و عضو اکادمی ادبیات.

فهرست عکس‌ها:

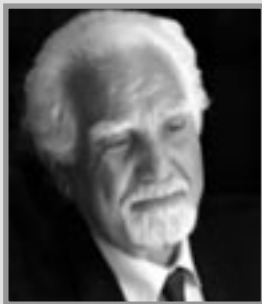
۱. کشف سنگ‌نوشته حمورابی، عکس از سال ۱۹۰۲.
۲. گوستاو جکیبه با لبای پررنگ و لویی شار وتلن با لباس کمرنگ.
- ۳- سنگ‌نوشته حمورابی، عکس از سال ۱۹۰۲



بچه‌های قوچان

برگ نخست

هوشنگ بافکر (ایران)



سازند و وادارند تا از این قافله‌ای که به راه افتاده بیش از این عقب نمانند.

با گسترش مدارس و افزایش تعداد دانش‌آموزان و آموزش دانش‌های روز، آداب جدید و بینش‌های نو با فرهنگ و عادات سنتی درهم آمیخت و کم‌کم روش و منش‌هایی جا افتاد که در شکل دادن شخصیت و هویت ما کودکان تأثیرگذار بود به طوری که تفاوت‌های میان نسل پیش و پس از ما به آسانی قابل تشخیص بود.

امروز نمی‌دانم وضع چگونه است، اما یقین دارم که ناگزیر خیلی از آداب و عادات زمان ما دگرگون شده است. در اوان کودکی و دوره دانش‌آموزی ما رسم و آیین‌هایی بود که به آن پای بند بودیم و به درستی و طبیعی بودن آن شک نداشتیم. آیین دوست‌یابی یکی از این رسم‌ها بود. بچه‌های قوچان پیش از رفاقت نخست با هم رقابت می‌کردند. آنان بدون دست و پنجه نرم کردن و سبک و سنگین کردن یکدیگر در وادی دوستی گام نمی‌گذاشتند. آنان مانند خروسان جنگی با دلیل و بی‌دلیل به هم می‌پريدند تا سنگ‌هایشان را از هم وا کنند و گاه پیش می‌آمد که با مشت و لگد و سیلی و چک به جان هم می‌افتادند و یکدیگر را می‌نواختند. آنان با مبعارهایی که در ذهن داشتند عبار دوستی را محک می‌زدند و پس از اطمینان از خلوص آن، پنجره که نه، دروازه‌های دل خویش را به روی دوست باز می‌کردند و جایی ویژه در دل خود برایش در نظر می‌گرفتند. گنجایش دل بچه‌های قوچان نهایت نداشت و با آمدن دوستان جدید جای رفقای قدیم تنگ نمی‌شد بر عکس ظرفیت آن برای پذیرش تازه‌واردان بیش و بیشتر می‌شد.

هنگامی که دوره آزمون، هم‌وردی و رودرویی به پایان می‌رسید و پیمان مودت و دوستی به طور ضمنی و یا علنی بسته می‌شد، دگرگونی کیفی و ژرفی در طرفین رخ می‌داد. خشم و کین جایش را به مهر و تحسین می‌داد. پشت به پشت دادن و هم‌پشتی جای رودرویی را می‌گرفت. نگاه‌های پر از شک و تردید به نگاه‌های پر از یقین و تأیید تغییر می‌یافت. دست یازیدن به هم برای همیشه محکوم و دست در دست گذاشتن و در کنار هم بودن نهایت مقصود بود. رقابت با دوست در هر زمینه‌ای و با هر بهانه‌ای نادرست و مذموم و رفاقت در هر عرصه‌ای و با هر انگیزه‌ای

به موازات تجارت به زراعت نیز می‌پرداختند. آن‌ها کم‌کم در منطقه ریشه دوانیدند و بیش از پیش بر نفوذ و قدرت خود افزودند. با تضعیف و سپس زوال حکومت قوچان و کم‌رنگ شدن روابط ایلی و طایفه‌ای، مالکان، بازرگانان، صاحبان حرف، بازاریان و خان‌هایی که هنوز نیمه جانی داشتند، اهرم‌های قدرت را به دست گرفتند و دیگر سرنوشت قوچان در دست یک نفر و حتا چند نفر نبود. بلکه تعداد کسانی که به هرم قدرت فراز آمده بودند، افزایش یافته بود.

در دوره رضا شاه، با سرکوب خوانین و عشایر و تخته قاپو کردن ایلات کوچ‌رو و افتتاح مدارس جدید و باب شدن آموزش نوین علوم رایج در کشورهای پیشرفته، تعداد افراد تحصیل کرده که بیشتر از همین قشر مرفه و نوپا بودند، افزایش یافت و آنان به سبب داشتن رابطه و خط و ربط وارد نهادها و سازمان‌های تازه شدند و پایه‌های قدرت طبقه متوسط را مستحکم‌تر ساختند. خان‌ها و بزرگ مالکان ابتدا با بی‌اعتنایی و سپس با خشم و نفرت با پدیده‌های جدید برخورد می‌کردند. زیرا معتقد بودند که سواد و نهادهای جدید، رعیت را پررو و چشم‌شان را باز می‌کند و دیگر مانند گذشته از فرمان آنان اطاعت نمی‌کنند و به کار و بیگاری گردن نمی‌نهند. اما مخالفت و نفرت آنان کارساز نبود. امکان داشت که این جا و آن جا، آهنگ حرکت موجی را که به راه افتاده بود، اندکی کند کنند، اما توان جلوگیری از آن را نداشتند و روز به روز نیز توان بیشتری از دست می‌دادند. آنان هنگامی به خود آمدند که دیدند قافیه را باخته‌اند و خود را کنار گود و دور از کانون تصمیم‌گیری یافتند. ناگزیر پذیرفتند که راه برون رفت از این بن بست، گردن نهادن به راه و رسم جدید و قوانین تازه و رهپویی در وادی نو و تقلید از طبقه جدید است. آنان درک کرده بودند که نفوذ و قدرت دیگر در لوله تفنگ و نوک شمشیر نیست و برای حفظ موقعیت و قدرت خود باید به سلاح آموزش و دانش مسلح شوند. چرا که حس می‌کردند قلم، میدان را بر شمشیر و تفنگ تنگ کرده و روز به روز نیز تنگ‌تر خواهد کرد. بنابراین، هر چند با تأخیر اما ناگزیر تلاش کردند تا فرزندان‌شان را به زبور علم و هنر بیارایند و بجای حمایل کردن تفنگ بر شانه‌هایشان و کسب مهارت در چکاندن ماشه، انگشتان آنان را با خامه و نوشتن، و سر و جان‌شان را با اندیشیدن آشنا

در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار، شهر قوچان حاکم‌نشین و مرکز حکومت ایلخانی بود و شجاع‌الدوله، رئیس ایل بزرگ کردهای زعفرانلو و حاکم قوچان، بر خراسان حکومت می‌کرد و چنان قدرت و هیبتی داشت که فتحعلی‌شاه نیز از او حساب می‌برد. در این هنگام، مشهد شهری بسیار کوچک بود و هنوز مرکزیت خراسان را نداشت. در صورتی که قوچان علاوه بر شهری عشایری و کشاورزی، به جهت هم مرز بودن با کشور روسیه تزاری، شهری تجاری نیز به شمار می‌رفت. بیشتر داد و ستد میان ایران و روسیه از طریق خراسان و از گذرگاه‌های باجگیران، درگز و کلات و ... انجام می‌پذیرفت.

بازرگانان ایرانی و انبرانی ناگزیر بودند در قوچان، مرکز نشین و حاکم‌نشین استان خراسان، برای سهولت کارهایشان، پایگاهی دست و پا کنند و تجارت خانه‌های خود را در آن جا مستقر سازند. زندگی و فعالیت در قوچان باعث شده بود که آنان کم‌کم با اهالی بومی درهم آمیزند و پس از یکی دو نسل در زمره شهروندان قوچان در آیند. با تسامح می‌توان قوچان را از جهاتی با آمریکا مقایسه کرد. مهاجران از چهار گوشه جهان به آمریکا روی آوردند و کشوری را با ویژگی‌های جدید که مخلوط و ممزوجی از فرهنگ‌های اقوام و نژادهای گوناگون بود، به وجود آوردند. با گذشت زمان از این درهم‌آمیزی و درهم‌آمیختگی، فرهنگی سر بر آورد به نام فرهنگ آمریکایی که امروز جدا کردن و تعیین اجزاء تشکیل دهنده آن به بررسی و تجزیه و تحلیل ژرفی نیاز دارد و سهم و نقش هر قوم و نژاد و هر کشور مهاجر را با دشواری می‌توان از یکدیگر تمیز داد.

قوچان نیز چنین حالتی را داشت. مردمانی از اصفهان، ایروان، اهواز، باکو، تبریز، شیراز، زابل، کابل، کازرون، سمنان، دامغان و ایرانشهر و نجف و دیگر شهرهای خراسان و از اقوام ارمنی، ترکمنی، آسوری، روس و بربر در این شهر ساکن شدند. اما بیشتر جمعیت قوچان و روستاهای آن از کردها، ترک‌های گراییلی و تات‌ها تشکیل شده بود. در دوران کودکی ما، نوه و نتیجه‌های مهاجران چیز زیادی از گذشته خود به یاد نداشتند، مگر پسوند‌های نام خانوادگی برخی از آنان که هنوز تعلق به شهر و مکان و یا ایل و تبارشان را به یاد می‌کشیدند. اما بیشترین آنان حتی این پسوندها را نیز به مرور از دنباله نام خانوادگی خود برداشته بودند. این تازه قوچانی‌های عزیز، از بومیان و اهالی روستاها و بخش‌های قوچان نیز خود را قوچانی‌تر احساس می‌کردند؛ به آن تعصب می‌ورزیدند و افتخار می‌کردند.

مهاجران بیشتر از قشر مرفه و میانه و باسواد بودند و با رفت و آمد به شهرهای گوناگون ایران و حتی خارج از ایران با هدف خرید و فروش کالا، به تجارت منطقه رونق می‌دادند و خود نیز از درآمد حاصل از آن بهره می‌بردند. برخی از آنان با خرید خانه و زمین در شهر، و آب و ملک در روستاهای قوچان

درست و مطلوب بود. دوست یاری وظیفه و پاسداری از دوست، همدلی والا و ارجمند و همیشگی بود.

تأیید از پیمان اگر هر یک به راه خویش می‌رفت و با سر خویش راه می‌جست و خودسرانه اراده می‌کرد و تصمیم می‌گرفت، ناگفته پیداست که پس از آن، می‌بایستی باهم و در کنار هم، کناره‌های دریای دوستی را بیمایند و با هم تن به امواج و آب دهند و با کمک هم، دل این دریا را بکاوند و صدف‌هایش را بجویند و مرواریدهایش را به دست آورند. در این جهان نو و ناآشنا دیگر جایز نبود هر یک به تنهایی گام بردارد و سر خویش از سر دیگری جدا و سوا بدارند. بلکه ناگزیر بودند من و تو را فراموش کنند و «ما» شوند. و لازم بود تا خرمن هوای دودلگی را با باد یگانگی و یک دلگی به باد دهند تا یک دله شوند. پس از گذشتن از هفت‌خوان دوستی و بسته شدن پیمان مودت و نشان دادن درخت دوستی، دیگر باد و باران و توفان و گذشت زمان هم توان آسیب زدن به آن را نخواستند داشت. اما این دار تناور، کام دل دوستان را به بار می‌آورد و بر و ثمرش کام آنان را شیرین می‌ساخت. و دیگر دوری مکان و درازای زمان، ندیدن‌ها و غیبت‌های طولانی نیز، نمی‌توانست استحکام این پیوندها را سست کند. به وارونه، هر چه زمان می‌گذشت و جوانی به پیری می‌گرایید، دوستی بچه‌های قوچان پخته‌تر می‌شد، قوام می‌گرفت و پردوام‌تر می‌شد و سر درنگ و آهنگ ایستادنش نبود و روز به روز درونی‌تر و کیفی‌تر می‌شد و مانند شراب کهنه گیرایی‌اش زیادترو شأن و بهایش افزون‌تر می‌شد.

دل بچه‌های قوچان صندوق سر به مهری است که رازها و اسرار دوستان در آن پنهان و نگهداری می‌شود. هنگامی که بچه‌های قوچان خود توان پاسداری از رازهایشان را نداشتند و احساس می‌کردند که ممکن است زبان‌شان طاق از دست دهد و مکنونات را برملا سازد، به سراغ جای امن‌تری می‌رفتند و این وظیفه شاق را به دوست واگذار می‌کردند. زیرا اطمینان داشتند تا خود نخواهند و قفل از صندوق دل امانت‌دار راز بر ندارند، رازدار مصمم و استوار از آن پاسداری خواهد کرد و کسی به آن دسترسی نخواهد داشت. پدران و مادران نیز به این امر واقف بودند و حرمت حریم فرزندان را پاس می‌داشتند و در مواقع حساس و بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز زندگی فرزندان‌شان، به دوستان‌شان متوسل می‌شدند و از آنان دست یاری می‌خواستند. چون اطمینان داشتند که راه حل‌های آنان و پیشنهادات‌شان در برطرف کردن گرفتاری‌ها و حل مشکل‌ها سودمند خواهد افتاد و به این امر پی برده بودند که شناخت دوستان از یکدیگر بیش از شناخت آنان از فرزندان‌شان است.

در زمانی که قوچان هنوز محدود و جمع و جور بود و با ظرفیت‌ها و امکاناتش نیازهای اهالی را تأمین می‌کرد، مردمانش نیز نسبت به هم نزدیک و وابسته بودند و مانند اعضای خانواده‌ای بزرگ محسوب می‌شدند. برخی از آنان از جیک و بیک هم با خبر بودند و بسیاری نیز در غم و شادی هم شریک بودند و نوعی

همبستگی انسانی و دلنشین در گستره شهر و پهنه محله‌ها به چشم می‌خورد و واژگانی چون همشهری، هم‌محله‌ای و همسایگی و دیوار به دیوار بودن بار ارزشی داشت و بر زبان راندنش گوشه‌ای از ذهن و دلت را تکان می‌داد و یادمان و داستانی را زنده می‌کرد. زیرا دفترچه زندگی‌ات با نام و نشان بسیاری از آنان پر شده بود و هر برگش سند با ارزش و کارنامه لحظه‌های سپری شده و رویدادهای فراموش‌نشده بود.

کسی که در قوچان چشم به جهان گشوده و یا در آن بزرگ شده باشد و شمال سرد قوچان بر دم گرمش وزیده باشد و در هوای آن نفس کشیده و در آب و هوایش بالیده باشد و به آهنگ «های‌های رشید خان و سردار کل قوچانش» گوش کرده و با رقص‌های کردی، لرگی و چوبی‌اش رقصیده باشد، این شخص هر که باشد و به هر زبانی که حرف بزند و هر جنسیتی و هر نژادی که داشته باشد و از هر دین و آیینی که پیروی کند و معتقد به هر مذهب و مسلکی که باشد، پس از چندی زندگی در این شهر پر گهر، دارای خوی و خصلت‌هایی می‌شود که نه می‌تواند کتمان‌ش کند و نه قادرست پنهانش سازد و پیش از آن که او لب باز و سخن آغاز کند، دست و هویتش رو می‌شود زیرا این ویژگی‌ها از فرسنگ‌ها داد خواهند زد و فریاد بر خواهند آورد که صاحب و خداوندگار من قوچانی است و ما به این شهر و به چنین باشندگانی درود می‌فرستیم و به صاحبانی این چنین می‌بالیم.

چه داستان غریبی است داستان قوچان و قوچانی و چه رمز و راز شگفتی در این دیار نهفته است که کودکان‌شان از چند رنگی و ناهماهنگی شروع می‌کنند و به یک‌رنگی و هماهنگی می‌رسند، هم چنان که پدران‌شان نیز از چندگانگی و بیگانگی به یگانگی و باگانگی دست یافتند. کوره زندگی شهر ما، برخی خوی و خصلت‌های فردی را در خود ذوب می‌نماید و به جای آن ویژگی‌های گروهی و جمعی را در قالب دلخواه می‌ریزد و هویت‌های فردی تازه‌ای را شکل می‌دهد که جان مایه و خوی و سرشت بچه‌های قوچان از آن نشأت می‌گیرد.

بچه قوچانی هنوز سر از تخم در نیاورده، دوست دارد حرف اول را بزند و حرف آخر هم از آن او باشد. سرکشی و کله شقی در خونش موج می‌زند و از همان خردسالی ممکن است گاهی زور بگوید، اما هرگز زیر بار حرف زور نمی‌رود. از شیر خوارگی، همراه مکیدن شیر مادر فعل‌های خواستن، توانستن و اعتراض کردن را بخوبی و توانمندی با داد و فریاد صرف کرده است. بنابراین او با داد و فریاد بیگانه نیست و آن را تاب می‌آورد، اما بیدار را بر نمی‌تابد و در برابر ظلم سر خم نمی‌کند. قوچانی رفیق باز است و فروتنانه می‌پذیرد که با همگان به سر شود، بی‌دوست به سر نمی‌شود و زندگی سامان نمی‌گیرد و این وابستگی و دلبستگی به اندازه‌ای است که در راه دوست و پاس داشتن دوستی از همه چیزش می‌گذرد و چشم می‌پوشد و به خطرهای و اثرهای ناشی از واکنش‌های خود فکر نمی‌کند. زیرا

باور دارد که چنانچه دوستی به خطر افتد، زندگی را گو می‌باش. چون او بدون دوست و دوستی نمی‌تواند زندگی را معنی کند.

در آن زمان، حال و هوای پهلوانی در زندگانی مردم قوچان سایه انداخته بود و اسطوره‌ها و داستان‌های شاهنامه روش و منش مردم را زیر تأثیر خود قرار می‌داد و این تأثیر را در نام‌های مردمان آن جا به آسانی می‌دید. شگفت‌آور نبود که در میان بچه‌های مکتب خانه‌ها و بعدها در مدرسه‌ها و نیز در میان مشتریان چای خانه‌های شهرمان به نام‌های فریدون، سیامک، جمشید، هوشنگ، خسرو، پرویز، رستم، سهراب، ایرج، تورج، بهمن، بهرام، سام، نریمان، آذرخش، بدخش، داراب، فرامرز، گودرز، کیقباد، کیکاوس، بیژن، افراسیاب، منوچهر، اسکندر، کاوه، آرش و آرتا بر خوری و هر دم در خانه‌های خویشان و همسایه‌ها، گوشت به نام‌های منیژه، سودابه، رودابه، ته‌مین، ایران، توران، سیندخت و پوراندخت آشنا شود. حتا در بازی، برای کاهیدن و سست کردن تن و روان رقیب، رجز خوانی‌ها باشعراهای شاهنامه انجام می‌گرفت. رجز خوانی چه به هنگام تیر اندازی و چه در میدان کشتی و چه در نبرد تخته نرد و چه به هنگام گردهمایی‌های دوستانه و در مجالس خانوادگی رواج داشت. بچه‌های قوچان نیز در چنین جو و فضایی بزرگ می‌شدند و از آن تأثیر می‌گرفتند. ناگزیر زور بازو و پنجه‌های نیرومند، سینه ستر و ران‌ها و پاهای رستم‌وار تقدیس می‌شد. زور و زر و شمشیر و ثروت حرف اول را می‌زد.

دارندگان خرد و دانش صاحبان فکر و اندیشه در کف بی‌کفایت دارندگان زور و زور و خنجر و شمشیر اسیر بودند و بی‌قدر. بچه‌های قوچان نیز تلاش می‌کردند تا به راه پدران خود بروند و تن خویش را به زیور زور بیارایند و در حد توان خویش مال اندوزی کنند. درست است که تا زمان ما، همچنان زور بازو و گردن کلفت تحسین می‌شد و نوک شمشیر و لوله تفنگ هنوز حرفی برای گفتن داشتند، خوشبختانه با اهمیت یافتن درس و مدرسه، قلم توانسته بود راه خود را باز کند و توان و اهمیت‌شان را نشان دهد. دیگر ارجمندی و والایی با معیار زر و زور تعیین نمی‌شد و خرد و دانش نیز در سنجیدن قدر و منزلت افراد تأثیر داشت.

در مدارس دوران ما نیز در دو زمینه رقابت باب شده بود: در میدان ورزش و در میدان درس و مشق و به زبان دیگر زور و نیرو و در برابر خرد و دانش. دانش‌آموزان بر اساس ذوق و استعداد و سلیقه و حساسیت و تربیت خانوادگی به سه گروه تقسیم می‌شدند. آنان که هنوز برتری را به داشتن زور بازو و سینه ستر و تن ورزیده می‌دانستند؛ افرادی که پیشرفت در میدان کسب دانش را هدف قرار داده بودند و کسانی که توانایی و دانایی را لازم و ملزوم هم می‌پنداشتند.

با آمدن آموزگاران و دبیران جوان که دوره‌های دانش‌سرای مقدماتی و عالی را گذرانده بودند و هم سواد بیشتری داشتند و هم روش تدریس و شیوه آموزش نوین را یاد گرفته بودند و هم روانشناسی برخورد با شاگردان

را می‌دانستند، کم کم مرز میان هواداران تن زورمند و بازوان قدرتمند و گروه‌های طرفدار دانش و اندیشه متمایزتر شد و کفه ترازو از سوی نیرو و زور به جانب فهم و شعور گرایش پیدا کرد و سنگین شد.

ما بچه‌ها به ترازو و کفه و شاهین و سنگ ترازو برای به دست آوردن وزن هر گروه و افراد کاری نداشتیم. ما هم مانند هر گروه پویا و زنده برای نظم و سامان دادن میان خود میزان و معیارهای خود را داشتیم و با واژگان ویژه و کودکانه خود به داوری می‌نشستیم و حکم صادر می‌کردیم و احساسات و برداشت‌های خود را ابراز می‌داشتیم.

به کسانی که هم و غم‌شان در زندگی افزودن به ماهیچه‌های گردن و بازو و پهن کردن سینه و گردن بود و ابزار جنگی و رمزی‌شان زنجیر و چاقو و پنجه بکس بود و ناسزاگویی و هرزه‌داری و بددهنی ورد زبان‌شان بود، انگ «داش غولوم» را برازنده پیشانی آنان می‌دانستیم. در فرهنگ واژگان ما کودکان، واژه «داش غولوم»، دارای معانی گردن کلفت، بی‌مخ، بی‌کله، چاقوکش، هرزه‌ولات بود. کسانی که کارشان تنها درس خواندن و هدف‌شان نمره بیست بود به صفت‌های خرخون، بچه ننه، نُتر و لوس و چاپلوس مفتخر می‌شدند.

خوشبختانه با فرهنگی شدن فضای اجتماعی و سرزنش و تقبیح گردن کلفتی و بالا رفتن سطح درک و بینش مردم و افزایش و گسترش تعداد مدارس و انتشار روزنامه‌ها و تأسیس رادیوی سراسری و ایجاد گروه‌ها و تشکیل احزاب سیاسی و اجرای برنامه‌های گوناگون هنری، فرهنگی و اجتماعی و محکوم کردن شرارت و گردن کلفتی و تقدیس خرد و دانش بر سر هر کرسی و منبری و در هر مکتب و مدرسه‌ای و در درون هر مسجد و کلیسایی و در صحن هر کنشت و کنیسایی، طرفداران زور و داش غولوم‌هاشان، منزلت خود را رو به کاهش می‌دیدند. بنابراین حالت تهاجمی آنان به تدافعی تغییر یافته بود و دیگر مانند گذشته بر سر هر کوی و برزن به نمایش بر و بازوی خود نمی‌پرداختند. لاجرم در مدرسه نیز چنین منش و روشی خریدار زیادی نداشت. هر چه از تعداد اینان کم می‌شد، به تعداد بچه‌های معمولی و طبیعی که دانش و ورزش را با هم می‌آموختند و اندازه نکه می‌داشتند، افزوده می‌شد. خرخون‌ها نیز اندکی گروه خود را ترمیم می‌کردند و لنگان خرک خویش را به منزل می‌رساندند. اما آنان که درس و ورزش را با هم تلفیق کرده بودند در اکثریت قرار داشتند. در میان این گروه نیز سه گرایش متمایز از هم به چشم می‌خورد: کسانی که بسیاری ورزش و بازی را با اندکی درس و دانش دوست داشتند. گروهی که کمی ورزش و بازی را با بسیاری درس و مشق می‌پسندیدند. و آنان که تلاش می‌کردند تا میان درس و مشق و بازی و سرگرمی تعادلی نسبی و منطقی برقرار کنند.

رفوزه‌ها و به قول ما بچه‌ها، تو کوزه‌ها را داش غولوم‌ها، و شاگرداولی‌ها را خرخون‌ها تشکیل می‌دادند

و بیشتر تجدیدی‌ها از کسانی بودند که اندکی درس را با بسیاری بازی و سرگرمی قاطی کرده بودند و یا در برخی از زمینه‌ها بی‌استعداد بودند. بیشترین قبولی‌ها (با نمره‌های متوسط) از میان کسانی بودند که کمی ورزش را با میزان زیادتری از درس و یا تعادلی نسبی میان آن دو برقرار کرده بودند. تجربه نشان داده است که موفقیت این گروه در زندگی خانوادگی و اجتماعی نیز بیشتر و با دوام‌تر است. چون این خطر وجود دارد که خرخون‌ها دراز مدت با پدیده خستگی و سرخوردگی مواجه شوند و توان ایستادگی در برابر دشواری‌های زندگی را از دست بدهند و حتی اگر بتوانند از گردنه‌های سخت زندگی بگذرند و قله‌های آن را فتح کنند. باز هم ممکن است چون افراد گروه میانی احساس خوشبختی و رضایت از زندگی را نداشته باشند و همیشه در دل و درون‌شان افسوس و حسرت دوره‌ای را بخورند که به خاطر نمره و رتبه از کف داده‌اند، چون نخواسته و یا نتوانسته‌اند بازی و شادی و کودکی و در یک کلام زندگی کنند.

در پیش گفته شد که گاه اتفاق می‌افتاد که بچه‌های قوچان پیش از دوستی ممکن بود با زخم زبان و نوک چاقو و ضربه‌های سر و مشت و لگد و زنجیر و پنجه بکس به هم نیش زده و حتی یکدیگر را لت و پار کرده باشند و گاهی هر یک از دیگری و بر دیگری زخمی و اثری بر تن داشته و یا بر تنش گذاشته باشد. اما پس از رفاقت، این داغ‌ها و نشان‌ها در حکم کارنامه پرافتخاری بود که پشتوانه محکم دوستی‌شان محسوب می‌شد و آنان از نگاه به آن به ارزش دوستی میان هم پی می‌بردند و می‌دانستند برای رسیدن به تفاهم و یگانگی از چه راه‌های سخت و ناهمواری گذر کرده‌اند و چه لحظه‌های دشواری را پشت سر گذاشته‌اند. آنان با پوست و استخوان دریافته بودند که وقتی پولاد آبدیده می‌شود، استحکامش دیرپاست و دوستی هنگامی که با سختی و دشواری و درد و رنج همراه باشد گنجی است نادر و کمیاب که باید قدرش را شناخت و از آن پاسداری کرد و به آن بالید و چون یادگار و میراثی ارزشمند به آیندگان سپرد.

بچه قوچانی هم محبوب و کم‌روست و هم می‌تواند گستاخ و پرو رو باشد، هم احترام به بزرگ‌ترها را واجب می‌داند و هم عصیان بر آنان را لازم می‌پندارد. او هم با ادب و فرشته خوست و هم می‌تواند بی‌ادب و دیو خو باشد. هم نظر پاک و پاکیزه دل و گاهی نیز نظر آلوده و سیاه‌دل باشد. او معجونی است که هم دل می‌برد و هم دل می‌زند. اما واقعیت چیز دیگری است، چنانچه حوصله به خرج دهی و دل به دلش دهی و پوسته ظاهرش را کنار بزنی و به کنه و زوایای درونش دست یابی، درمی‌یابی که جوهر وجودش و گوهر شخصیتش چون آیین پاک و شفاف است و بروز برخی تیرگی‌ها و نااهنجاری‌ها در واقع واکنش‌هایی است برای سرپوش گذاشتن بر احساسات لطیف و کودکانه‌ای که او را سخت آسیب‌پذیر کرده است. آخر دل حساس و رمنده او بسیار نازک و شکننده است اما با همه

این‌ها بچه قوچانی همیشه دلش را در مشتش آماده دارد تا در راه دوست و محبوب نثار کند بدون هیچ چشمداشتی و عوض و بدلی.

بچه‌های قوچان با چند روش پیمان برادری و دوستی می‌بستند: برادرخواندگی، پیمان دوستی با سوگند شفاهی یا کتبی و آمیختن خون که مفهومی پایدار و پاس دوستی تا پای جان بود. شاید شیوه‌های دیگری هم بود اما من از آن بی‌اطلاعم.

شاید در نگاه نخست، برادرخواندگی مستحکم‌ترین و با دوام‌ترین پیمان به نظر آید، اما چنین نیست. زیرا در قاموس بچه‌های قوچان، برادر کسی است که انتخابش با تو نبوده است و تنها رشته خونی ترا به برادر و خواهر پیوند می‌زند، بنابراین برادرخواندگی یک زینه از برادر تنی بالاترست، چون تو خودت آن را انتخاب کرده‌ای. اما مرتبه و منزلت دوست از همه برتر و گرامی‌ترست، زیرا دوست برادری است که خود انتخاب کرده‌ای و پس از طی مراحل برادری، همراه او به مقام و جایگاه والای دوستی رسیده‌ای.

این حرف‌ها رویا و خیال‌پردازی نیست، چون بارها و بارها یا خود شاهد آن بوده‌ام و یا از دیگران شنیده‌ام که کسانی به خاطر دوست و پاسداری از دوستی، رودرروی برادر و خانواده خود ایستاده‌اند و حتی گاهی قید آنان را زده‌اند. من نمی‌گویم که این ویژگی تنها در قوچانی‌ها یافت می‌شود، اما فروتنانه اعتراف می‌کنم که طی سالیانی که بر من گذشته است و تجربه‌هایی که کرده‌ام و آزمون‌هایی را که پشت سر نهاده‌ام و بسیار جا و دیار که دیده‌ام، به این باور رسیده‌ام که این ویژگی در نزد همشهریان خوبم پر رنگ‌ترست. و چنین به نظر می‌رسد که بچه‌های قوچان از شکم مادر که زاده می‌شوند با این خوی و خصلت پا به جهان هستی می‌گذارند.

بچه قوچانی با هوش و تیزبین است. فرزند زمان خویش است و دریچه دل و ذهنش به روی جهان نو باز است. آینده نگرست و علم و پیشرفت را دوست دارد. تاریک‌اندیش نیست و روشن‌بین است. ایستایی را نمی‌پسندد و پویاست. پدر و مادران قوچانی هم عاشق آنند که فرزندان‌شان با سواد شوند، دانشگاه بروند، دکتر و مهندس بشوند و سری توی سرها را آورند. بهای آن را نیز به جان می‌خرند. از دهان خود می‌بُرند، از راحتی خود چشم می‌پوشند و بر خود سخت می‌گیرند تا زندگی بر بچه‌هایشان آسان شود و راه پیشرفت‌شان هموار گردد. البته در گذشته خانواده‌های قوچانی مانند سایر خانواده‌های ایرانی به پسرها توجه بیشتری می‌کردند و دختران را از گردونه رقابت‌های علمی کنار می‌زدند، اما خوشبختانه مدت‌هاست که این تفاوت‌های جنسیتی کم‌تر و کم‌رنگ‌تر شده است و دختران نجیب قوچانی نیز هم‌پای پسران و دوش به دوش برادران خود جاده‌های دانش و معرفت را درمی‌نوردند و حتی از آنان پیشی می‌گیرند و در زمینه‌های هنری، ورزشی و علمی حضور دارند.

ادامه دارد